اسرار الآثار

خصوصی

حرف

الف

جلد اوّل

تألیف

فاضل مازندرانی

مؤسسهٔ ملی مطبوعات امری
۱۲۴ - بدیع

مقدّمه

فاضل مازندرانی علیه رضوان الله علاوه بر مجموعهٔ نفیس " امر و خلق " و نه جلد تاریخ " ظهور الحق " دارای دو تألیف مهمّ و گرانبهای دیگر نیز میباشد که هر دو به " اسرار الآثار " موسوم است . کتاب اول که خود مؤلف آن را به کلمهٔ " عمومی " موصوف ساخته و به عنوان " اسرار الآثار عمومی " یا " الاسرار الآثار العمومیّه " از آن یاد کرده است در شرح اصطلاحات دینی فلسفی عرفانی و همچنین توضیح و بیان اعلام (از امکنه ، اشخاص و کتب) مندرج در کتب مقدسه و تاریخ میباشد .

کتاب دوم که آن را برای تمایز از کتاب نخستین به " اسرار الآثار خصوصی " موسوم ساخته شامل شرح و توضیح اصطلاحات و اعلام مندرج در آثار و الواح

بدیعهٔ دورهٔ بهائی است که در آن علاوه بر بیان معنی لغوی و اصطلاحی بسیاری از کلمات مستعمل در معارف بهائی صدها لوح از الواح نازله معرفی شده و محل ارسال و مخاطب هریک از آنها مشخص گردیده است و نیز موارد متعددی از آیات و الواح که ظاهرا بر خلاف قواعد قوم تصور میشده بنحو محققانه و با استناد بکلمات بزرگان سلف و مآخذ معتبر ادبی و لغوی حل و فصل شده و همچنین نکات دقیقی از تاریخ امر بهائی و حیات مؤمنین اولین در آن مذکور آمده است .

جای بسی سپاس است که نسخهٔ اصلی هر دو کتاب مذکور به خط مؤلف موجود است و نظر به اینکه مطالب و موضوعات " اسرار الآثار خصوصی " بنحوی که مورد تحقیق مؤلف بزرگوار آن قرار گرفته تازگی دارد ونظیری برای آن در بین مؤلفات سابقه نیست و از طرفی اطّلاع بر آنها از لحاظ جامعه بهائی مهمتر ولازم تر مینماید انتشار آن مقدم بر کتاب دیگر قرار گرفت .

کتاب حاضر " قسمت الف " از " اسرار الآثارخصوصی " است که از روی خط مؤلف نوشته شده و قبل از تکثیر

چند بار با دقت مقابله شده است و بقیه آن تا حرف " یاء " بهمین ترتیب و بتدریج منتشر خواهد شد و امیدوار است به هدایت محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران و به همت تشکیلاتی که مباشر تکثیر کتب امری است بتدریج کلیهٔ تألیفات آن دانشمند جلیل القدر که محصول یک عمر پژوهش و تحقیق اوست منتشر شود تا هم مورد استفادهٔ طالبین قرار گیرد و هم موجب شادی روح او در ملکوت شود چه در ایام حیات جسمانیش از این همه تألیفات باارزش جز یک جلد از مجلدات تاریخ " ظهورالحق " منتشر نشد .

تاریخ تألیف کتاب " اسرار الاثار خصوصی یا امری " دقیقا معلوم نیست ولی چون ذکر سایر کتب تألیفی فاضل از " ظهور الحق " و " امر و خلق " و " اسرار الآثار عمومی " و " رهبران و رهروان " (که کتابی است در تاریخ ادیان و مع الاسف هنوز نسخهٔ آن بدست نیامده) در مقدمه و متن این کتاب مکرر آمده است میتوان گفت تألیف آن مؤخر بر کتب مذکور بوده و لا اقل اتمام آن در اواخر حیات مؤلف صورت گرفته است و قدر مسلّم آن است که مطالب کتاب در طول

مدت نسبة زیادی بتدریج جمع آوری شده ودرسالهای ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵ شمسی یعنی سالهای آخر زندگانی مؤلف که چند نفری درمحضرش تلمذ مینمودند کتاب به اتمام رسیده بوده وضمن تدریس قسمتهائی از آن بوسیلهٔ فاضل برای علاقمندان خوانده میشده است .
چند نکته ای که دراین مقدمه ذکر آنها لازم است آنکه :

اولا — با تمام دقتی که در کتابت و ماشین نویسی کتاب مخصوصا در مورد مطالب منقوله از کتب والواح مبارکه بعمل آمد معذلک بعضی کلمات از بعضی الواح که دسترسی به نسخه مورد اعتماد از آنها بعمل نیامد با آنکه گمان میرفت صحیح نقل نشده باشد باز بهمان صورت اصلی خط مؤلف ابقا شد ویا اگر لا یقرء بود جای آن خالی گذاشته شد و مسلما سعی خواهد شد در تکثیر دفعات بعد با کمك مطالعه کنندگان علاقمندی که نسخهٔ صحیح یا اصلی الواح مذکوره را دراختیار دارند این چند مورد نیز مقابله وتصحیح شود .

ثانیا — بعضی اطلاعات احصائی وجغرافیائی

ازقبیل تعداد سکنه وتعداد بهائیان بعضی شهرها که ذیل پاره ای لغات ذکرشده مربوط به سنوات قبل ومقارن با تاریخ تألیف کتاب بوده و خوانندگان باین مطلب توجه خواهند فرمود .

لجنه ملی نشر آثار امری

مقدّمه مؤلّف

باتوجه و تمسک به حق و حقیقت و صدق نیت و طویت نظر به اینکه آثار اصلیه امر بیان و بهائی از منتشر مطبوع و غیر مطبوع و موجود النّسخه و غیر آن به غایت تکثّر و تشتّت است و غالبًا مشتمل بر اسرار مکتوم و مقاصد نا مفهوم عموم و مصطلحات و عرفانها وفلسفه های گوناگون منشعب از سرچشمه های متنوّع میباشد و همه کس را مطالعه تامّ و احاطه به مرام میسر نمیگردد و به فهم و تشخیص اسماء و اشخاص و اماکن مذکوره و تحقیق کیفیت و وجه صدور و تاریخ آن آثار و مسائل مندرجه آن راهی نه و بدین رو چه از دوران پویای نا واجد و چه از آشنایان نا محقق غیر وارد با وجود تکرّر نظر و توالی قراءات از مستورات سطور بی بهره ماندند لذا پس از استقراء سالیان دراز و کاوش بسته و باز

به تألیف این دفتر که به منزله مفتاح آنهاست پرداخته لغات عربیه و فارسیه و غیرهما که تماس مستقیم صریح به موضوعات بدیعه و ذکر در آثار دارد مرتب و مفصل و مشروح و بنام " اسرار الآثار" موسوم ساخت و به ترتیب الفبای عربی و فارسی مدوّن و منظّم کرد تا هر لغت و مسأله را بآن ترتیب جویا شده بدست آرند و به مراد و مرام پی برند و اگر در موضوعی به تجسّس و بسط بیشتری نیاز گردد همان لغت را در مجلدات کتاب " الاسرار الآثار العمومیه " که بسیار مفصل است جسته تحت دقت نظر و مطالعه عمیق قرار دهند و امیدوارم کمک بسزائی به جویندگان راه اطلاع و معرفت و دانش باشد و خوب است جویندگان قبلا به این مواد ذیل مراجعه دقت وعمل نمایند تا برای استخراج لغات و موضوعات مطلوبه کلید سرعت و نجاح گردد .

اولاً ــ هر لغتی را به ترتیب همان حروف ملفوظه چه مجرد و یا مزید مصدر و یا مشتق فعل و یا غیر آن باشد از مواضعش جستجو کنند و به جستجوی از ریشه و اصلش نیفتند فی المثل محمد را در حرف م ح واتصال را در حرف ا ت جویند .

ثانیًا ــ در تحت هرکلمه ای جنس آن از فارسی وعربی و غیرهما و صیغه لغویه آن هم محض مزید استبصار درج میگردد .

ثالثا ــ در نقل اسناد و مدارك لغات اگر کتب و رسائل است به ذکر همان نام کتاب و رساله بی ذکر نام آورندهٔ آنها چون معلوم و یا در محلش مذکورند اکتفا میشود فی المثل نوشته میشود در قرآن یا انجیل یا بیان یا اقدس یا تفسیر سورهٔ یوسف و کلمات مکنونه و غیرها والا آثار دورهٔ بیان غالبا بنام توقیع و آثار دورهٔ بهائی بنام لوح و آثار عصر عبدالبهاء به عنوان خطاب ذکر میشود و از ذکر اسامی صاحبان آنها برای عدم لزوم و مراعات اختصار صرف نظر میگردد .

رابعًا ــ از القاب تجلیلیه معموله آن بزرگواران محض استعلائشان از امثال این امور و نیز مراعات اختصار صرف نظر میشود فی المثل به اختصار موسی و عیسی وپیمبر و نقطه و اعلی و غیر ذلك آورده میشود و از درج القاب و جمل عربیه متداوله صرف نظر میگردد .

خامسًا ــ بسا از مدارك از قبیل توقیعات و الواح خطی نادرالوجود را چون نام و مشخص مخصوص نبود

به همان ذکر اکتفا رفت .

سادساً ـ محض اجتناب از تکرار فقط در مواقع لزوم اشاره به شرح و بسط مذکور در کتب دیگر مانند مجلّدات " ظهور الحق " و مجلّدات " رهروان و رهبران بزرگ " و مجلّدات " امر و خلق " و مجلّدات " الاسرار الآثار العمومیّه " میشود و ما اعتمادی و اجتهادی الّا بالحق و الحقیقه .

ف . ل . ی

همزه

همزهٔ مفتوحهٔ استفهامیه که در عربی اصل در استفهام و پرسش حقیقی تصوری و تصدیقی و مستعمل در تقریر و تهکّم و تسویه و غیرها نیز هست در آثار عربیه این امر در مواقع استفهام و فروع آن بکثرت استعمال گردید چنانچه در آیات قهر ممات از کتاب اقدس خطاب عتاب به عثمانیان و اسلامبول در دوجا مذکور میباشد و نخست خطاب به آنان به عبارت «یا معشر الرّوم» نمودند چه ایشان با مشارکت و مخالطت نژاد یونانیان بر قرار گردیدند و اسلامبول پایتخت امپراطوری شرقی یونان بود و به دست سلطان محمد فاتح عثمانی تصرف گردید و اشاره به آن است که عثمانیان در نا مسلمانی و انحطاط جایگزین آنانند و مراد از "نسمع بینکم صوت البوم" این است که ما در سجن عکا با سمع ملکوتی صدای بوم مشعر به ویرانی نفوذ آنجا را میشنویم و انذار بقرب

زوال سلطان عبد العزیز و عزت آنان است و مراد " اخذکم
سکر الهوی ام انتم من الغافلین" این است که در فقـــد
آذان واعیه و عدم استماع آنان شکی نیست و علتش یکـــی
از این دو بنوع مانعة الخلوّ میباشد یا مستی هوای نفس
و یا غفلت سبب بسته شدن گوش گردید و این استفهـــام
مجازی در مورد تقریر مخاطبین بغفلت است و در استعمال
کلمه اَخْذ به معنی گرفتن به قبضهٔ قدرت بنوعی که در مأخوذ
اراده و توانائی نماند و اشاره به آیه قرآنیه "کَذَّبُوا بِآیاتِنا
فَاَخَذْنا هُمْ اَخْذَ عَزیزٍ مُقْتَدِر" دارد و در اختصار و تـــوازن
مابین دو جمله و دو سجع روم و بوم و دراستعاره ای کـــه
جهت اشعار به ویرانی و استکراه منظور است لطائفـــــی
لفظیه و معنویه و مقامی بلند در بلاغت میباشد و خطا ب
"یا ایتها النقطة الواقعة فی شاطئ البحرین قد استقـــــر
علیک کرسی الظلم و اشتعلت فیک نار البغضاء علی شـــأن
ناح بها الملاء الاعلی والذین یطوفون حول کرسی رفیع" خطاب
تحقیر سخره آمیز بغایت بلیغی است که چنانچه قبـــور
و رسوم مندرسه را تنزیل منزله مخاطب کرده خطابـــات
اعتبار شعار میکنند اسلامبول مورد خطاب قهر و وهـــن
و استهزاء قرار گرفته درکوچکی و حقارت و فنا پذیـــری

نقطه خوانده شده که برکنار **دو دریاست** و به معرض د و ١
هیجان قرار دارد و به اندک طوفانی کان لم یکن شیئًا
مذکورًا میگردد و با این همه شگفتی است که مرکز اهریمن
ستم و جور شد و تخت حکمرانی سلطان عبد العزیز واولیاء
کشوری و دینی در آنجاست و آتش کین از وکلاء دولـــت
و علماء ملت بنوعی بر افروخت که سکّان ملاء اعلی و گـــروه
کرّوبین طائف حول کرسی الهی نوحه میکنند و از ایـــن
آیه و آیه بعد "تَری فیك الجاهل یحکم علی العاقـــل
و الظّلام یفتخر علی النّور و انّك فی غرور مبین" اوضـــاع
و احوال آنجا و کیفیت نادانی و نابخردی و ستمگـــری
و معذلك استغراقشان در افتخار و غرور به نهایت کمـال
و غایت بلاغت بیان و واضح گردید و بالاخره آیه قهریـــه
انذاریه که چهارمین آیه است "ا غرّتك زینتك الظّاهـــره
سوف تفنی و ربّ البریّه و تنوح البنات و الارامل و ما فیك
من القبائل کذلك ینبّئك العلیم الخبیر" با همزه استفهامیّه
شامل سه معنی دقیق یعنی توبیخ و استهزاء و تعجـــب
و با قید ظاهره بزینت بیان کردند که تمام کبر و غـــرور
ایشان به آرایشهای ظاهر و نمایشهای بی اساس تـــوأم
بود با ذکـــر سوف دالّ بر مستقبل آجل و تأکید بقســم

و جمله "كذلك ينبئك العليم الخبير" انذار از يومى نمود نـد كه آن وسائل و امور ظاهريه با حدوث زلازل و حوادث چنان از ميان برود كه بيچارگى و زبونى تمام اجناس مختلفه و درجات ضعيفه را احاطه نمايد. و از مبيّن خطابى بعد از انقلاب عثمانى و از ميان رفتن سلطان عبدالحميد است . قوله :

" اما مسأله نقطه واقعه بين آن است كه واقع شد سرير ظلم درهم شكست ولى هنوز استقرار نيافته است دعا كنيد كه انتظام و استقرار يابد . "

و ديگر از موارد همزه استفهاميه در معانى مذكوره نيز آيه كتاب اقدس خطاب به علماء دينيه است :

" ا ما تسمعون صرير قلمى الاعلى و ا ما ترون هذه الشمس المشرقه من الافق الابهى . "

و همزه مفتوحه در عربيه نيز از حروف مشهور نداست ولى در آثار بديعه از حروف ندا غالبًا همان حرف اعمّ و اشهر يعنى ياء استعمال گرديد .

الف

آب

از مشتقّات و تركيبات فرعيه آب آبريز به معنى ظرفى كه از آن آب بردست ريزند و ابريق بكسر همزه كه در صراحى و شراب ريز معروف داراى دسته و گردنه استعمال ميشود معرّب آن ميباشد . در كلمات مكنونه است :

" به ابريق از امواج بحر رفيق اعلى گذشته اند "

در نكوهش ضعفاء ايمانى ميباشد كه بنوش و آلايش هوى افتاده از آسايش حقيقى محروم گشتند .

ديگر آب حياة معروف ضمن قصّه ذوالقرنين و خضر مذكور درقرآن كه عرفا به فيض مطلق و هستى فائز از حق و روح القدس و محبت الهيه و معرفت حقيقيّه و امثالها تبيين كردند . و در لوح به مانكجى صاحب است :

" بنام خداوند يكتا ستايش بيننده پاينده اى را سزاست كه به شبنمى از درياى بخشش خود آسمان هستى را بلند نمود ... و اين شبنم كه نخستين گفتار

کردگار است گاهی به آب زندگانی نامیده میشود چه که مردگان بیابان نادانی را به آب دانائی زنده نماید "

آبادان

شهر نفت دار ایران اکنون با دهات حومه اش شامل یکصد و چهل هزار سکنه میباشد که شصت هزار از آنان کارگر و مستخدم در شرکت نفط اند و جمعیت بهائیان که برای استخدام در امور نفط از محال مختلفه گرد آمدند در این تاریخ در حدود یکصد و پنجاه نفر میباشند .

آباده

قصبه معروفه ایران در بُعد سی فرسخ از اصفهان و چهل فرسخ از شیراز در دوره اداری دینی مرکزی از بهائیان شد و شرح اوضاع و اشخاص نامیش میرزا عطاء الله خان سراج الحکماء و میرزا محمد حسین بائی و دائی معروف و حاجی علیخان و میرزا حسینخان و آقا علی اویس و میرزا قابل و استاد علی اکبر و اسحق خان و نصرالله خان و کریم خان و آقا رضا قلی و آقا حیدر و آقا کریم و محمد خان بیک و خانواده روشن در نفس قصبه و در قراء تابعه از همّت آباد و در

غوك و کوشك و وزیر آباد و چنار در تاریخ ظهور الحق ثبت گردید و در آثار بسیار مذکورند . درلوحی است :

" بسمی الشاهد العلیم الخبیر ان قلم الارادة اراد ان یذکر احباءه فی آباده . . . یا آباده اناوجدنا منك عرف الاستقامة . . . یا اشرف علیك بهائی و رحمتی . . . " الخ

که مخاطب میرزا اشرف " شهید " است و در ضمن لغت تی وی مذکور میباشد و محل متبرك بنام " رؤس الشهداء " یعنی سرهای مؤمنین عصر اول محمول از شیراز برای طهران و مدفون در آنجا معروف است .

آدم

در تفسیر سوره بقره قرآن در بیان آیه قرآنیه " و قلنا یا آدم اسکن انت و زوجك الجنة الادم الاولی هی المشیة وهی ذکر الاول الظاهرة الاولی و زوجها الارادة وهی العزیمة علی الذکر الاول و الجنة هی الجنة الواحدیة ... ولقد قال الحسن ابوالحجة ع فی تفسیره لهذه الایة الشجرة شجرة العلم علم محمد وآل محمد علیهم الذی آثرهم الله وبه وشأن خلقه فانها لمحمد وآل محمد خاصة ولا یتناولها بامرالله الاهم ولقد لوّح الصادق مما تناول

بامرالله ان لنا مع الله حالات نحن فيها هو و هو نحن الّا انه هوهو و نحن نحن . . . و هى شجرة تميزت من بين اشجار الجنة ان ساير اشجار الجنة كان كل منها يحمل نوعا من الاثمار و المأكول و كانت هذه الشجرة تحمل البُرّ و العنب و العناب و ساير انواع الثمار والفواكه والاطعمة فلذا اختلف الحاكون لذكر الشجرة فقال بعضهم هى برّة و قال آخرون هى عنبة و قال آخرون هى تينة و قال الآخرون هى عنّابة قال الله تعالى و لا تقربا هذه الشجرة تلتمسان بذلك درجة محمد وآل محمد بان الله خصهم بهذه الدرجة دون غيرهم و هى الشجرة التى من يتناول منها باذن الله اُلهمَ علم الاولين و الآخرين . . . جعل الله مظاهر ملكه فى الاشياء للعلم بجعله آدم جهة الربوبية المقبولة و الابليس جهة الانّية المشركه فى كل العوالم يجرى بكله بحسبه و حقيقتها هى اشرت مايتلوها اذ بالتصريح يرتاب المبطلون و المؤمنون ملائكة عالية فيهم جهة الربوبية بحيث اختفى فيهم جهة الانيّة قال رسول الله لكل نفس شيطان قيل لك يا رسول الله قال نعم ولكن اسلم بيدى الخ.

در ضمن دعا و مناجاتى :

"لانه هو من شجرة الانيّة . . . نهيتَ الكل بان لايقربها احد فى تلقاء عزّ ربوبيّتك .

و در آثار اين امر است :

"و اينكه سؤال شده بود كه چگونه ذكر انبياء قبل از آدم ابوالبشر و سلاطين آن ازمنه در كتب تواريخ نيست عدم ذكر دليل بر عدم وجود نبوده نظر به طول و انقلابات ارض باقى نمانده و از اين گذشته قبل از آدم ابوالبشر قواعد تحرير و رسومى كه حال ما بين ناس است نبوده و وقتى بود كه اصلا رسم تحرير نبوده قسم ديگر معمول بوده .

و در كتاب ايقان است :

"جميع به اين حجبات محدوده و سبحات مجلّله عظيمه محتجب مانده اند آيا نغمه طير هويه را نشنيده اند كه ميفرمايد الف فاطمه نكاح نمودم كه همه بنت محمد بن عبدالله خاتم النّبيين بودند حال ملاحظه فرما كه چقدر از اسرار در سرادق علم الهى مستور است و چه مقدار جواهر علم او در خزائن عصمت كبرى مكنون تا يقين نمائى كه صنع او را بدايت و نهايتى نبوده و نخواهد بود وفضاى قضاى او اعظم از آن است كه به بيان تحديد شود و ياطير

افئده آن را طی نماید و تقدیرات قدریه او اکبراز آن است که به ادراک نفسی منتهی شود خلق او از اول لا اول بوده و آخری او را اخذ نکرده و مظاهر جمال او الی نهایه بمالا نهایه خواهند بود و ابتدا او را ندیده حال در همین بیان ملاحظه فرما که چگونه حکم آن بر جمیع این ظلمات صدق مینماید و همچنین نغمه جمال ازلی حسین بن علی را ادراک نما که به سلمان میفرماید که مضمون اینست بودم با الف آدم که فاصله هر آدم با آدم خمسین الف سنه بود و با هریک ولایت پدرم را عرض نمودم و تفصیلی ذکر میفرماید تا آنکه میفرماید الف مرّة جهاد نمودم در سبیل الهی که اصغر و کوچکتر از همه غزوه خیبر بود که پدرم با کفار محاربه و مجادله نمود حال اسرار ختم و رجع ولا اوّلیّت و لا — آخریّت صنع همه را از این دو روایت ادراک نما . انتهی

و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است :

" آدم خاکی از کلمه الهی عرشی شد و صیاد ماهی دارای حکمت ربانی گشت و حضرت ابوذر راعی غنم بود سید امم شد ."

انتهی

آذربایجان

در توقیع از ماکو به محمد شاه است قوله :

" کلام باقر علیه السلام است لابدّ لنا من آذربایجان مالا یقوم لها شیئی فاذا کان ذلک فکونوا اجلاس بیوتکم و البدوا ما لبدنا فاذا تحرک محرک فاسعوا الیه ولوحبواً علی الثلج " و از آغاز طلوع این امر از ما بین علماء شیخیه تبریز که محل توجه بودند و غالبا معاندت کردند اعلم و اعظم ملا محمد ممقانی و آقاسید علی زنوزی و ملا مرتضی قلی و حاجی میرزا شفیع ازتلامذه شیخ احسائی و سید رشتی بودند و شهزاده های سترک مانند بهمن میرزا و ناصر الدین میرزا و حشمت الدّوله در آنجا حکومت میکردند و تفصیل واقعات در آن قسمت **آنچه راجع باین امراست** در بخشهای ظهور الحق مسطور گردیده و آن ایالت در آثار کثیره این امر بنام ارض الالف و برمز الف ذکر و اشاره شد . . .

در ماکو محبس نه ماهه نقطه که واقعات عظیمه این امر در خلال آن شهور اتفاق افتاد معروف است . . .

و در یکی از خطابهای مبیّن که عده مراکز بهائی آن قسمت را مذکور داشتند :

هوالابهی

ای احبای آذربایجان لا بدّ لنا من آذربایجان آذری به جان ناقضان زنید و تبریز را از جام میثاق لبریز کنید میلان را کأس پیمان نمائید و معقان را مرکز قاآن عهد کنید سیسان را رستم دستان نمائید اسکو را مینوی الطاف طلعت یزدان اردبیل را معین سلسبیل نمائید و سلماس را معدن الماس یزدان مراغه را باغ وراغ معرفة الله کنید و خوی را آئینه خوی دلجوی آن دلبر یکتا آن اقلیم در قدیم ملحوظ الحاظ عنایت بود .

و در مقامی دیگر است :

" ارومیه را نجومیّه فرمائید . . . خلخال راآشفته حال روی جانان کنید . . . مرند را پرنهان و پرند نمائید و ماکو را کوه نورکنید و چهریق را چهره بریق بخشید . "

آرایش اسم فاعل به حال ترکیب چون جهان آرا .

در مقاله سیاح است :

" فکر جهان آرا را مشغول کرده بود . "

آران در دوره مبیّن مرکزی مهمّ برای امر بدیع و مذکور در آثار گردید و اکنون

شامل پانصد نفر صغیر و کبیر از اهل بهاست ونخستین بهائی آنجا مشهدی اسمعیل آنگاه مشهدی قاسم آنگاه پسرش استاد ابوالقاسم دلّال بیضائی و استاد احمد قربانی بودند و بعلت ثروتمندی و مؤسساتی که دارند مورد رقابت مخالفین اند وعلی محمد بیضائی شاعر که در تاریخ ظ ح ق به تفصیل مذکور است از اهل آن قصبه بود .

آز واژه ای به معنی آرزو و میل مفرط و حرص و شره و آزمند و آزورّ و آزور به معنی حریص است . در لوح مشهور به مانکچی است :

" ای پسران دانش چشم سر را پلك به آن نازکی از دیدن جهان وآنچه در اوست بی بهره نماید دیگر پرده آز اگر بر چشم دل فرود آید چه خواهد نمود . "

و درلوحی دیگر :

" هر بنده ای از بندگان در این ایّام باید از سه چیز بگذرد تا بسه چیز فائز گردد . سه چیز اول آز و وهم و خواهش نفس و سه چیز آخر اقبال و اقرار و ایمان . "

آس آسیابان قریه ای تقریبا در بُعددهـ فرسنگی بیرجند در دوره سابقه مرکز

بهائی شد وعدهٔ قلیل در آنجا از آن جمله ملا قاسم
در آثار مذکورند . از آنجمله لوحی است :
" الاقدس الابهی ذکر الله عباده الذین
آمنوا بربهم الرحمن فی یوم ناحت السماء واضطربت قبائل
الارض ... " الخ

آسیه آقا

در اس ی است .
و از مشاهیر مسیحیان بنام آقا در
این امر و مذکور در آثار میرزا آقا
منیر کاشی است که در الواح وآثار
به لقب منیب ذکر میباشد و خطاب به وی در یکی از
الواح صادر در ادرنه که آغاز بروز داستان میرزا یحیی
ازل را شرح میدهند ووی را با لطافت بیان امر به سیر
در بلدان میفرمایند واو به صدور لوح مذکور مسافرت در
بلاد ایران نموده ابلاغ اولی امر را به انجام رساند و مورد
ملاطفت وعنایت گردید چنین مسطوراست :
" هوالله شأنه التقدیس این نامهٔ این مسجون
است به اسم منیر وقمیص یوسف مصر الهی ... اعداء
به مکری ظاهر شدند که ابلیس متحیر شده فسوف تعرفون

وتکون من المطلعین . " الخ
ودر ضمن لغت اسم ولغت حبّ وازمیر نیز نبذه‌ای
که در حق اوست ثبت میباشد وتفصیل احوالش تماما
در ظ ح ق مثبوت گردید ونامه های صادر از او که
درسنین بغداد مباشر این کار بود خطاب به بابیان
به غایت فصاحت وعرفان آمیخته به نظم ونثر به عین خط
زیبایش ونیز نسخه شده موجود است که درهامش بعضی
از آنها مرقوم مفصل به عین خط ابهی میباشد از آن جمله
قوله :
" جناب جذب الاحباب ملا محمد علی قائنی
هو . این ذکری است از سدرهٔ حب که برساحت دل نازل
است وناری است از مکمن قرب که در طورلوح مشتعل
است ... الخ عبد مهجور میرزا آقا "
وقوله :
" جناب فتح الاعظم بسمه القدمیّ بلازوال قد
ارسلنا الیك بید السّین کتابًا کریمًا . " الخ
ودر مناجاتی از اوست :
" ای دوست به طراز جمد مشکینت که مسکینان
وادی طلب را شوکت بلای جدید از ساحت رجا وامید

مقطوع نموده و اسیران دیار هوست را صولت قضایای
شدید از آیت بغایت جاوید ممنوع داشته .» الخ

و نیز مرکز میثاق ابهی در صغر سن در خانواده بعنوان
آقا خوانده شده معروف گردید و در آثار اولیّه خود
آقا امضاء میفرمودند و بعد از وقوع صعود ابهی و قیام
غصن اکبر به مخالفت خود را عبدالبهاء نام و شهرت
کرده امضاء عبدالبهاء عباس صریحا و یا ع ع رمزًا مینمودند
که در نام عبد ذکر است .

دیگر میرزا آقا جان کاشی که شغلش در وطن قبل از فوز
به این عقیده ساخت و فروش صابون بود و نوبتی زنی از
بابیه که به دکانش برای خرید صابون رفت ظهور جدید
را گوشزد وی کرد و او بطلب به خانه حاجی میرزا جانی
رفته ایمان یافت و بسال ۱۲٦۷ یا ۱۲٦۹ به بغداد در
آمده به حضور ابهی رسید و ببود تا بعداز مهاجرت به
کردستان بعزم اقدامی در حق ناصر الدّین شاه بطهران
رفت و کاری نکرد و بعد از عودت جمال ابهی به بغداد
بیامد و از آن وقت به بعد مقبول برای خدمت در حضور
گردید و متدرجا در طول مدت خدمتش دارای خط
زیبا و سرعت قلم و انشاء در فارسی و عربی گشت و بالاخره

کاتب حضور شد و مکاتیب و عرایض واصله را حسب دستور
جواب مینوشت و تفصیل احوال او نیز در تاریخ ط ح ق
مسطور است در این کتاب نیز ضمن نام خادم و عبد وناعق
و غیره شمّه ای مذکور میباشد .

و از آقا نامان مشهور بسیار دیگر میرزا آقای شیرازی
است که راجع به او میباشد :

« الاقرب یا الهی تری عبدك جالسًا فی السّجن
منقطعا عن دونك و ناظرًا الی افق عنایتك و راجیًا بدایع
فضلك ای ربّ انت احصیت ما ورد علیه فی سبیلك و اذًا
تراه بین طغاة خلقك و عصاة بریّتك .» الخ

دیگر آقا جان کج کلاه و آقا خان کرمانی و غیرهما تفصیل
هریك در تاریخ بیان گردید و درباره آقا خان کرمانی
است :

« هوالاقدس الاعظم الابدع العلی الابهی احمد و
اشکر من جعلنی فائزًا بنفحات بیانکم و اینکه درباره آقا
خان مرقوم فرموده بودید بساحت اقدس عرض شد فرمودند
هذا ما اخبرك به الصادق الامین البته بعداز ظهور
حجت و برهان هر نفسی از محبوب عالمیان اعراض نماید
بسزای عمل خود خواهد رسید . عالم منقلب است و

انقلاب او یوما فیوما در تزاید و وجه آن بر غفلت ولا مذهبی متوجه و این فقره شدت خواهد نمود و زیاد خواهد شد بشأنی که ذکر آن حال مقتضی نه و مدتی بر این نهج ایّام میرود اذا تمّ المیقات یظهر بغتةً مایرتعد به فرائص العالم اذا یرتفع الاعلام و یغرّد العنادل علی الافنان."

آل النّبیّ و اهل النّبیّ به مشرب شیعه علی و فاطمه و اولاد و احفاد قدیسینشان اند که در آثار نقطه و ضمن نام جواد ذکر است و به مشرب عرفا و اولیاء که روحًا و معنًا از آنها میباشند و در مواضع بسیاری از آثار امر بدیع ذکر آن گردید از آن جمله در شرح هاء است :

" انظر الی روح آل اللّه و اجسامهم ثمّ انظر الی کلماتهم ... حروف الّتی نطق آل اللّه فی البیان ... و انّ ذلك شرك محض فی مذهب آل اللّه " که مراد خاندان حقیقی و روحی نبوی میباشد و درخطابهای ابهی چنانچه ضمن شرح نام بقاء شمّه ای ثبت است به بعضی از بقیة السّیف قلعه طبرسی ان یا بقیة الآل مسطور است و مراد بقیهٔ آل اللّه میباشد چه آنان ازاصحاب و از اهل و اقرباء روحانیه قائم بودند و مخصوصا شهداء

از حروف حی رجعت ائمه اند که در اصطلاح ائمه و شیعیان آل اللّه خوانده میشدند و در مواضع مختلفه از الواح کلمهٔ آل اللّه و آلی و اهلی مذکور است و مراد عائله ابهی میباشد از آن جمله خطاب به حاجی محمد اسمعیل ذبیح :

" و رأیت آل اللّه فی ایدی الظّالمین . "

و قوله :

" یصلّی علیك الملاء الاعلی و یکبّر علیك آل اللّه و اهله من الورقات الطائفات حول الشجرة و یذکرنك بذکر بدیع . "

و حاجی مذکور به قصد زیارت روزی وارد ادرنه گردید که مأمورین دولت سلطان عبدالعزیز دور منزل ابهی را احاطه کرده مانع از دخول و خروج شدند و مقرر بود که بسمت بندر گالی بولی ببرند و نیز از آن جمله است قوله :

بسم اللّه الحاکم علی ما یرید ان یا ایّها المذکور لدی العرش فاعلم بان المشرکین جعلوا اهلی واحبّتی اساری من العراق و ادخلوهم فی دیار اخری .... و ادخلونا فی عکا ." الخ

مراد در اینجا عائله همراه ابهی میباشد . و در لوح

خطاب به ناصر الدّین شاه :

" الی ان جعلوا اهلی اساری ."

مقصود حرم کاشیه است که در بغداد ماند و در فتنهٔ حادثهٔ آنجا با جمع کثیر از مؤمنین به موصل اسیر بردند که در اصطلاح به اسراء موصل معروف شدند و همین مراد در لوحی دیگر است :

" و انّا نوصیك فی هذا اللّوح ببقیة آل الحسین فی هناك ثمّ الّتی نسبت الیه و کانت فی ارض اخری کذلك یأمرك العبد المسجون ."

و نیز آل عربی به معنی سراب و شوره زار است چنانچه در لوحی است :

" قد غنّت الورقاء هل یری من ذی سمع یسمع و انتشرت اجنحة الطّاوس هل من ذی نظر لینظر . . . یرکض فی هیماء الضّلال لاستسقاء الآل . . . ا یباهی العاقل و یعلم انّه خلق من حماء مسنون ." الخ

و " اجنحة الطّاوس " مدح زیبائی اوراق و خطوط الواح و تلویح به کلام صاحب بن عباد از خط قابوس " ام اجنحة طاوس " میباشد .

آلمان

کشور متمدّن مشهور اروپا در اواخر سنین مرکز عهد ابهی ارتباط با امر بهائی یافت و عده ای مؤمن به امر بدیع شدند و از کسانی که به آن کشور فرستادند لیدی بلوم‌فیلد و میسیس ارل و میرزا اسدالله اصفهانی ومیرزا احمد سهراب بودند و میرزا علی اکبر رفسنجانی نیز با مترجمی انگلیزی میرزا لطف الله حکیم حسب الامر آن حضرت برای نشر این امر به آن مملکت سفر کرد و در خطابی به او چنین مسطور است :

" نامهٔ مفصل که در خصوص استتکارت نوشته بودی ملاحظه گردید مختصر این است که آلمان روشن خواهد گشت زیرا اهالی متدیّن اند نه غرق در عالم طبیعت ."

و در مجلد سفرنامه اروپا از بدایع الآثار شرح مسافرت مرکز عهد و ایّام استتکارت و نامهای مؤمنین و مؤمنات آنجا مسطور است و در مرقومات و بیانات و خطابات مذکور آمدند و در یکی از آنها چنین مسطور است :

" در این ایّام در اقلیم آلمان این نوراشراق نموده ورقه ای از ورقات امریکا نامش نوبلاك (Miss A.Knoblock) راجهت تبلیغ

به آلمان فرستادم و آنجا بامستر فیشر (Mr. Fisher) همدست شده به تبلیغ امرالله پرداختند"

و در دیگر از آنهاست :

" آن جمعیت مبارکه روز بروز ترقی و توسّع یابد وسبب شوید که آلمان زنده شود . . . زیرا حوادث مستقبله اروپاشدید است بلکه یاران سبب شوند تخفیف یابد" الخ

واز بهائیان آلمان دکترگروسمان (Dr. Grossmann) بسیار فعال بود دیگراز بهائیان آنکشورمسترهریگل (Herigel) و مستر آگستین (Augustin) و کنسول شوارتز (Consul Schwartz) امتیازی داشتند .

آماق جمع ماق به معنی گوشه چشم و مجرای اشك ویژه جنب بینی در مناجاتی از حضرت عبدالبهاء است :

" اللّهمّ یا من تجلّی بانوار ساطعة الاشراق علی الآفاق الجلال فقامت قیامة الآماق ."

و قوله :

" وعبرات سالت من تلك الآماق و حسرات احترق بها قلب ذلك المشتاق ."

و در زیارت برای آقا سید احمد افنان قوله :

" و سالت منك الآماق ."

آمل شهر معروف در طبرستان و مازندران واقعات تاریخیّه آن بلد که در ایّام پر آلام نقطة البیان مخصوصًا مربوط به واقعات قلعه طبرسی و شهادت عدّه ای و گرداندن رؤس الشّهداء در آنجا در تاریخ ط ج ق و در این کتاب ضمن نام بهنمیر ثبت است و از ابنیه تاریخیه این امر در آنجا مسجدی است که شخص بهاءالله را در آنجا حبس و استنطاق و چوبکاری کرده قصد قتل داشتند . و نام آمل و بیان واقعاتش در آثار کثیره مذکور ولی در آنجا مرکزیت و اجتماعی فراهم نیامد . و تفصیلی ذیل نام طبرستان وغیره مذکور است .

آمه فارسی به معنی دوات در آثار مکرّرًا مذکور میباشد .

از آن جمله در لوحی است :

" و اسرار مکنونه که از خزانهٔ خامه و آمه الیوم ظاهر بر او القا کن ."

آنِس در کلمات مکنونه :

" اِنَسَ دونی و آنِسْ بروحی "

اول امر از نسیان و دوم امر از اُنس . جز مرا فراموش و با جان من بیارام .

اُون لهجهٔ اهل فارس به معنی آن و ضمیر مفرد غائب و اسم اشاره بعید است و حضرت نقطه در مواضع عدیده باین لهجه فرمودند از آنجمله در بیان است قوله :

" و هر یدی که بنویسد بیان اون را ... و هر قلبی که حبّ کلمات اون ظهور داشته باشد . "

آوِنه جمع اَوان به معنی هنگام . از حضرت عبدالبهاء در وصف زین المقربین است :

" ثمّ مکث یا الهی برهة من الزّمان و آونة من الاحیان . "

آه به عربی و فارسی هردو در مقام اظهار دردناکی و تعجّب استعمال میشود . در زیارت سیّد الشّهداء

است قوله :

" آه آه من ظلم به اشتعلت حقایق الوجود ... فآه آه اَرواح الملاء الاعلی لمصیبتك الفداء ... فآه آه یا سیّد الشّهداء و سلطانهم و آه آه یا فخر الشّهداء و محبوبهم . "

آوی در اوی ثبت است .

آیه عربی نشانه و علامت آیات جمع . در قرآن است :

" سَنُرِیهِمْ آیاتنا فِی الآفاق و فی اَنْفُسِهِمْ حَتّیٰ یَتَبَیَّنَ لَهُمْ اَنّهُ الْحَق . "

و در خطابی چنین بیان کردند :

" آیات آفاق حقایق عینیه است و متحیّزه و آیات انفس شئون روحانیه و حقایق مجرّده . "

و حضرت نقطه نیز مانند حضرت رسول در قرآن برای حقانیت امر خود به کلمات و آیات خویش استدلال فرمود و همین را نیز علامت من بعد خود قرار داد .

در رسالهٔ شرح هاء از آن حضرت است :

" فاوّلها شأن الآیات الّتی اقرء من دون تأمّل و دقّة من دون سکون قلم بما شاءالله ربی و هو حجّة لا یقوم بها احد و لا یقدر ان یؤتی بمثلها و لو علم اللّه انّی لم اک فی حبّه و رضاه لیخلق اللّه بشرًا بمثل ما ذا اقراء من کتاب اللّه و کفی باللّه شهیدًا ."

و در رساله دلائل سبعه است :

" و از نفس امّی بیست و پنج ساله شأن آیات خود را ظاهر فرمود و قرآنی را که بیست و سه سال نازل شد خداوند عزّ و جلّ قدرتی در آن حضرت ظاهر فرمود که اگر خواهد در پنج روز و پنج شب .... الخ "

و ایضا :

" هو اربعة آیات فی مقام الآثار فاوّلها شأن الآیات و الثّانیة شأن الدّعوات و المناجات مع اللّه سبحانه الّذی لو شآءاللّه لیجری من قلمه فی ستّة ساعات اقلّ من عدّة الف من دون فکر و لا سکون قلم والثالثة شأن الخطب الّتی لم ینطق بمثلها احد غیری والرابعة شأن العلم حیث قد جری من قلمی فی تلک المدّة الماضیه صحائف المعدوده و رسائل مسطوره و کتب محفوظه ." الخ

و در شرح کوثر است :

" فو ربّك ربّ السّموات و الارض لو اجتمع الجنّ و الانس علی ان یأتوا بمثل تلك الآیات لن یستطیعنّ و لن یقدرنّ و لو کان الکل علی الکلّ ظهیرا . "

و در توقیعی است :

" الا من سمع حرفاً من آیات البدع لن یقبل له عمله الّا انْ یؤمن ... و ان آیة ممّا انزلنا الآن الیك تعدل آیات الاوّلین ."

و در مناجاتی ضمن توقیعی است :

" و انّ منهم یا الهی قد سأل من باطن النفسین و حکم ضرب من الامثال فی الایة المبارکة و انّك لتعلم حکم الباطن بان مرادك فی النفسین الّذان قد ادّعیا امرك بغیر الحق من دون عبدك الناظر الیك وانّ الامثال فی الباطن و الحق لا تحیط بها علم النّاس و انّك علی کلّ شیئ شهید ."

مراد آیه مشهوره از کتاب شرح سورهٔ یوسف و ذکر نفسین و امثال مذکوره در قرآن است که مقصود از نفسین دو مدعی در قبال صاحب امر شاید میرزا محیط و ملا حسن گوهر است .

و در توقیعی است :

" وانّ من ذلك اليوم قد صرّفنا عليكم باذن الله آياتنا الى ان قضت من ايّام الله خمسة سنة جزاء لجحدكم ... ان اسئلو ممّن آمن قبل كلّ النّاس بآيات ربّه حكم الله ان كنتم لا تعلمون ... قل افّ لكم قد اعرضتم من حكمنا وبذلك الله عليكم آيات شجرة الطّور ." الخ

و مراد از آمن قبل كلّ النّاس ملا حسين بشرويه ميباشد و جمال ابهى نيز به آيات خويش استدلال نمودند چنانكه در لوح به احمد يزدى است :

" قل ان تكفروا بهذه الآيات فبايّ حجّة آمنتم بالله و آياته من قبلُ هاتوا بها يا ملاء الكاذبين ."

و در لوحى ديگر :

" الاكرم الابهى هل الآيات نزّلت قل اى وربّ السّموات هل اتت السّاعة بل قضت و مظهر البيّنات ."

و در لوحى به نصير است :

" اگر بظهور آيات آفاقيه و انفسيّه به مظاهر احديّه موقن گشته اند تالله قد ملئت الآفاق من تجلّيات هذاالاشراق بشأنى كه اهل ملل قبل شهادت

دهند تا چه رسد به اهل سبل هدايت و اين قدرت مشهود را جز منكر عنود نفسى انكار ننمايد اگر بآيات منزله ناظرند قد احاطت الوجود من الغيب و الشّهود و بشأنى از غمام فضل امريه و سحاب فيض احديه ها طل كه در يك ساعت معادل الف بيت نازل ...

آنان كه بر مقرّ اعرفوا الله بالله ساكن اند و بر مكمن قدس لا يعرف بما سواه جالس حق را به نفس او و بما يظهر من عنده ادراك نمايند اگرچه كلّ من فى السّموات والارض از آيات محكمه و كلمات متقنه مملوّ شود اعتناء ننمايند و تمسّك نجويند چه كه تمسّك بكلمات وقتى جائز كه منزل آن مشهود نباشد فتعالى من هذا الجمال الّذى احاط نوره العالمين ."

و در سورهء هيكل است :

" قل انّا نزّلنا الآيات على تسعة شؤون كلّ شأن منها يدل على سلطة الله المهيمن القيّوم ." الخ

باستقصاء در آثار شايد توان تسعة شؤون را به اين طريق تشخيص و تحديد كرد :

١ ــ شأن و لحن الوهيت در امر و فرمان .

٢ ــ شأن و لحن عبوديت و مناجات.

٣ ــ شأن و لحن مفسّریت در تفسیر و تأویل کلمات قبلیه و معارف دینیه .

٤ ــ شأن و لحن شریعت و نسخ ووضع احکام و تقنین قوانین شرعی و اصلاح ادیان .

٥ ــ شأن و لحن عرفان و سیر و سلوك و ارشاد و مسائل تصوّف .

٦ ــ شأن و لحن سیاست و دستور به ملوك .

٧ ــ شأن و لحن علم و حکمت و فلسفه در بیان اسرار خلقت و طب و کیمیا و غیرهما .

٨ ــ شأن و لحن تعلیم و تربیت و اخلاق .

٩ ــ شأن و لحن اجتماعی و صلح کل و وحدت عالم و حقیقت .

و در کتاب اقدس :

" من یقرء آیةً من آیاتی لخیر له من ان یقرء کتب الاوّلین و الآخرین ." " اتلوا آیات الله فی کلّ صباح و مساء انّ الّذی لم یتلُ لم یوفِ بعهد الله و میثاقه والّذی اعرض عنها الیوم انّه ممّن اعرض عن الله فی ازل الآزال ."

و در لوح رئیس :

" فانظر ثم اذکر اذ اتی محمد بآیات بیّنات من

لدن عزیز علیم ."

که آیه در همه این موارد بر همان معنی مصطلحی در قرآن یعنی جملات تامّات معجز سمات صادره در مقام وحی از مظهر الوهیت اطلاق گردید .

و در صحیفة العدل است قوله :

" کتب کثیری من کل شطر از اهل علم و بیان در بحبوحه بحر حزن و انفراد نازل و در اغلب آیات آنها اظهار عجز از قِبَل غیر اهل علم بعمل آیات عربیّه نموده"

و در توقیعی است :

" و امّا ما رأیت من آیات معلمی ." الخ

که مراد از معلم حاجی سید کاظم رشتی میباشد ودرضمن لغت (ع ل م) توضیحی است .

و در لوحی است قوله :

" در کل آیه توحید الهی ظاهر چنانچه کل مدلّند بر حق و سلطنت او و وحدت او و قدرت او و این تجلّی رحمت اوست که سبقت گرفته کل شیئی را ."

که آیه درین موارد مانند آیه مذکوره قرآنیه :

" سَنُریهِم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم "

اطلاق بر معنی لغویش یعنی علامت و نشانه و یا بر

مطلق کلمات و آثار بمانند بعضی موارد دیگر در آثار و مرقومات نقطه گردید .

و نیز در کتاب اقدس است :

" قد عفونا عنکم صلوة الآیات اذا ظهرت اذکروا الله بالعظمة و الاقتدار . "

که طبق لفظ صلوة الآیات در اسلام مراد معنی مصطلح بهود یعنی حوادث مهیبه ارضی و سماوی میباشد .

ابابدیع شهرت روحانیه حاجی عبد المجید نیشابوری از مؤمنین اوائل امر بیان و از بقیة السیف قلعه شیخ طبرسی و شهیر به ایمان بدیع که نوجوانش مشهور به آقا بزرگ در نیاوران طهران اوّلاً و او شود بعدًا در مشهد خراسان برای این امر به شهادت رسیدند . بهاءالله پسر را بدیع و پدر را ابابدیع خواندند .

و در ضمن لغت (ب د ع) و (ز و ر) و (ع ب د) نیز ذکری است و در ضمن لوح برای شیخ محمد تقی اصفهانی مشهور به نجفی بیانی در حق او فرمودند . قوله :

" در ابا بدیع تفکر نمائید . " الخ

ابابصیر شهرت روحانیه آقا نقد علی اعمای زنجانی است که بهاءالله لقب فرمودند و او بالاخره در زنجان بشهادت رسید و در الواح و آثار به کثرت نامبرده گردید از آن جمله در لوحی است :

" قد نزل عن یمین العرش للّذی سمّیناه فی الکتاب ابا بصیرًا هو البصیر فی الافق الابهی ان یا ابا بصیر قم و انذر الّذین هم کفروا بآیات الرّحمن و جعلوا انفسهم عن هذا الرّضوان محروما . . . فانفق روحك و جسدك ثم اذکر النّاس فی کلّ الاحیان . " الخ

و در لوحی دیگر است :

" و منهم البصیر علیه ثناء الله و ذکره لعمری انجذب بندائه حقایق الاشیاء اذ طلع من افق بیته بثناء ربّه و کان منادیًا بین العباد بهذا الاسم الّذی منه اضطربت البلاد الی ان شرب کأس الشّهادة و فاز بما لا فاز به احد قبله . "

و در لوح به اشرف زنجانی است :

" و اذا رأیت ابا بصیر فاحضر هذا اللّوح تلقاء

وجهه ." الخ

شیخ ابوتراب اشتهاردی از علماء بابیه متوفی در سجن طهران که شرح حالش و خانواده اش در تاریخ به تفصیل ذکر گردید .

ابوالحسن بسیاری از مؤمنین این امر بدین نام در الواح و آثار مذکورند از آن جمله حاجی ابوالحسن اردکانی امین حقوق که ضمن لغت امین نیز مذکور میباشد و در مدت حیات طولانیش در الواح و آثار دوره بهاءالله وعصر عبدالبهاء به کثرت بنام ابوالحسن و امین نامبرده گردید .

ابوالشّرور در اصطلاح ادبی اسلامی نام شیطان شد و در توقیع به حاجی میرزا آغاسی است :

" بل یقول یوم القیمة ابوالشرور بانّی عملته فیك ."

ابوالفضل گلپایگانی در الواح و آثار دورهٔ بهاءالله و نیز عبدالبهاء به کثرت مذکور است . ازآنجمله

راجع به فتنهٔ طهران درسال ۱۳۰۰ و حبس وی و بعد از آن فتنه برایش در کرمانشاه ۱۳۰۵ که در اثر مناظره و مباحثه اش با شهاب مرشد اتفاق افتاد و چون حکومت بصدد گرفتاریش برآمد ناچاراً ایامی مختفی شد تا بگریخت . در لوحی است :

" و نذکر فی هذا المقام اباالفضل الّذی سجن لاسمی قل لا تحزن فسوف یرون المخلصون شمس العدل مشرقة من افق العطاء ."

و در حقش در لوح به شیر مرد است :

" پرسش هفتم از نام و نژاد نیاکان پاك نهاد بوده ابوالفضل گلپایگانی علیه بهائی درین باب ازنامه های آسمانی نوشته آنچه که آگاهی بخشد و بربینائی بیفزاید ."

و در لوحی است :

" یا ایّها النّاظر الی افقی و النّاشر لواء نصرتی بالحکمة و البیان اشهد انّك اردت الاصلاح فی کل الاحوال و نصحت العباد بالبرّ و الفلاح طوبی لك و لمن احبّك لوجهی و سمع قولك فی امری ... یا ابا الفضل علیك بهائی وعنایتی و رحمتی آنچه درآن

ارض واقع شد معلوم و مشهود تبارک الّذی منع اصفیاءه عن الفساد و البغی و الفحشاء و امرهم بالبرّ و الصّلاح و التّقوی للّه الحمد کشته شدید و نکشتید اولیاء را در جمیع احوال بسکون و اطمینان و اصلاح امور عباد وتهذیب نفوس و امانت و دیانت وعصمت و عفّت وصیّت نما اناکنّا معث فی البهاء والمیم و فاز عطث فیها بعزّ قبولی و شرف رضائی و فی ارض الیاء بما ینبغی لک فی امر ربک الطهم المشفق الامین ."

و در خطابی بوی در مصر مورخ شوال ۱۳۱۵ میباشد که کتاب فرائد چون تألیفش تمام گردید بفرستید که طبع برسد و رسالهٔ درر البهیّه را در مصر در جواب اسئله حکیم نورالدین قادیانی مشهور نوشت و در ضمن نام امریکا و پاریس شرح سفرش ذکر است و در کتاب بدایع الآثار مجلد شش سفر مرکز میثاق ابهی به اروپ صورت تلگراف به آقا محمد تقی اصفهانی در مصر باین عبارت مسطور است :

" اسباب راحت ابوالفضل را مهیا نمائید او عبارت از نفس من است ."

و نیز احوال اخیره ووفاتش در سال ۱۳۲۱ در قاهره

مصر و تلگراف ببلاد و تأسیس مجالس تذکر بهائیان مسطور میباشد و در خطابی به آقا سید مهدی گلپایگانی در عشق آباد است :

" یادداشتهای ابی الفضائل و رسائل که ارسال شده است حکماً باید به ارض اقدس اعاده گردد حتی ورقهٔ واحده دردست کسی نماند تاجمیع در محل محترمی محفوظ و مصون گردد و باقی و بر قرار ماند چه که آثار قلم آن بزرگوار است ."

و در ضمن ازهر نیز ذکری است .

ابوالقاسم

کثیری از مؤمنین امر جدید بدین نام در الواح و آثارمذکورند از آنجمله در لوح برای شیخ محمد تقی اصفهانی است :

" جناب آقا ابو القاسم کاشی و جمعی دیگر به فتوای میرزا یحیی کل را شهید نمودند ."

و نیز ذکر کشته شدن آقا ابوالقاسم همدانی همسفر جمال ابهی در کردستان در الواح بتکرار گردید .

و نیز در ضمن شرحی در خطابی درباب فتنه سال ۱۳۲۰ در اصفهان:

"از جمله جناب سید ابوالقاسم مارنونی بود سیّد حصور قریب عشتاد سال معمّر بود . . . گویا احساس ضرب و زخم نمی نمود . . . در کمال بشاشت و فرح و مسرّت جان فدای جانان کرد ."

ابولونیوس

Pliny

از فلاسفه یونانی اسکندریه در قرن سوم میلادی که به عربی بلینوس گفتند در حقش در لوح حکمت چنین مسطور است :

"ثم اذکرلك ماتکلم به بلینوس الذی عرف ما ذکره ابوالحکمة (سقراط) من اسرار الخلیقة فی الواحه الزبرجدیّه لیوقن الکلّ بما بیّناه لك . . . وهو الّذی یقول انا بلینوس الحکیم صاحب العجائب و الطلسمات وانتشرمنه من الفنون والعلوم مالا انتشرمن غیره وقد ارتقی الی اعلی مراقی الخضوع و الابتهال اسمع ما قال فی مناجاته مع الغنیّ المتعال اقوم بین یدی ربی فاذکر آلاءه و نعمائه و اصفه بما وصف به نفسه لان اکون رحمةً و هدی لمن یقبل قولی الی ان قال یا ربّ انت الاله ولا اله غیرك و انت الخالق ولا خالق غیرك ایّدنی

و قوّنی فقد رجف قلبی و اضطربت مفاصلی وذهب عقلی وانقطعت فکرتی فاعطنی القوة و انطق لسانی حتی اتکلم بالحکمة الی ان قال انّك انت العلیم الحکیم القدیم انّه لهو الحکیم الّذی اطّلع علی اسرار الخلیقة و الرّموز المکنونة فی الالواح الهرمسیه ."

و در ذیل نام بلینوس هم ذکری است .

ابتهال

مصدر مزید عربی به معنی دعا و درخواست به تضرع وخاکساری مبتهل اسم فاعل به معنی متضرع . مباهله نیز مصدر مزید به معنی نفرین و لعن کردن بر یکدیگر و اصل این عمل که طرفین ادعایکدیگر را لعن و طرد کنند و از خدا کیفر آن دیگر را بطلبند در تورات است و در واقعه هابیل و قابیل مسطور ودر قرآن منقول میباشد و نیز در قصه محاجّه ایلیا باانبیای کذبه بیان شد و قصه مباهله در قرآن در محاجّه فیمابین پیمبر و نصارای نجران ذکر است و تفصیل مباهله باب اعظم در صحیفهٔ بین الحرمین و نیز عزم مباهله شان در اصفهان در توقیعی وعزم مباهله مقام ابهی درادرنه در جزوه بخط عبدالاحد ازآنجا بین بهائیان در آن

ایّام منتشر که بعینها موجود میباشد و تفصیل آن در تاریخ ثبت و ضمن نام استانبول ذکر مباهله و اعلاء کلمه مسطور است .

هشت کلمه مؤلّف از حروف هجائیه

ابجد عربی معروف است و علم حروف جفری که کشف مجهولات و وصول به حقائق را در مجرای آن امیدوار شدند و علمی از علوم رمزیّه و سرّی از اسرار آتیه گردید مبتنی برآن است و در آثار و روایات مأثوره از ائمّه هُدی و از اولیاء و عرفا در آثار شیخ احسائی و سید رشتی از آن مقوله بسیار است و مخصوصا در آثار دورهٔ نقطة البیان که شالوده و اساس خود را بر آن اصل مبتنی و مؤسّس و منظّم نمود و در آثار اولیّهٔ دوره بهاءالله نیز کم و بیشی موجود میباشد ولی بعدًا متروک گذاشته اشتغال به آن را موقوف کردند و نتیجهٔ کلّیه که از آن گرفته تنها ضبط واقعات تاریخ بنوع اختصار و لطافت و تسهیل درج در شعر و ضبط امور و نگهداشتن مسائل و مراکز و اشخاص و امضاء در آن اعصار پر ایذاء و اضرار بود که در الواح و آثار و آیات و شمّه ای ضمن نام جفر

و حرف و غیرهما ثبت میباشد .

ابدًا عربی به معنی هرگز و همیشه و در بحث فعل مستقبل استعمال میشود و در بعض آثار فارسیه در ماضی منفی نیز استعمال شد . در لوح بصدر دولت عثمانی است قوله :

" ابدًا التفات ننمودید . "

ابرام مصدر عربی به معنی محکم کردن و تابیدن و مبرم اسم مفعول از آن به معنی محکم در کتاب اقدس است

" هذا من امره المبرم . " و قوله :

" کلشیئی تحقق بامره المبرم . " و در لوح رئیس :

" ارضِ بما جری من مبرم القضاء . "

ابراهیم ابوالانبیاء شهیر در مواضع کثیره بصریح نام و یا بنام خلیل و یا به عنوان اب راحم مذکور میباشد عده کثیری از مؤمنین امر جدید و غیرهم بدین نام مانند آقا ابراهیم خلیل تبریزی و حاجی محمد ابراهیم یزدی معروف به حاجی مبلّغ و حاجی ملا ابراهیم مسئله گو شهید و حاجی ابراهیم بیگ مذکور ضمن نام فاران و

حاجی میرزا ابراهیم سبزواری در تاریخ و الواح مذکورند چنانچه در ضمن نامهای خلیل و یحیی ذکری است و در حق خلیل مذکور در لوح برای شیخ نجفی اصفهانی است :

" و همچنین آقا سید ابراهیم که در باره اش از قلم نقطه اولی . . " الخ

و خطاب به ملا ابراهیم در شهمیرزاد است :

" یا ابراهیم ناس را حجاب غفلت از مشاهدهٔ رفیق اعلی منع نموده . . . "

و نیز سید ابراهیم پسر امام جمعه یزد که موجب فتنه و شورش منجر به شهادت بهائیان آنجا بسال ۱۳۲۱ گردید مخصوصا در شرح صادر در خطابی راجع به آن واقعه مذکور گردید و ابراهیم خیرالله مبلّغ در امریکا ضمن خیر و امریکا مسطور است و نژاد بنی اسرائیل در الواح و آثار به عنوان ابناء خلیل و ورّاث کلیم موصوف و معروف میباشند چنانچه خطاب بخداداد و شاهوبردی و عزیز الله جذّاب مکرّراً ذکر یافت و از آن جمله در خطابی است :

" هوالله ای ابناء آن اب راحم چون نمرود

عنود و قوم آشور آن سرور وجود و جمال محمود راازوطن مألوف اخراج نمودند گمان کردند که آن شمع نورانی را خاموش نمودند و آن کوکب رحمانی را بافول و غروب مبتلا کردند و حال آنکه تیشه بر ریشهٔ خود زدند و بنیان خویش را ویران نمودند آن ملل و دول در خاك مذلّت مطمور شدند و آن نجم بازغ از مشرق نور با صیت مشهور طالع و لائح گشت اگر این اخراج وطن نبود کجا حضرت خلیل شخص جلیل میشد و از کجا ارض مقدس موطئ قدم آن نور مبین میگشت .

و در ضمن نام محمد ذکری است .

أَبَرْقُوه معمورهٔ مشهور بین آباده و یزد که شهادت فظیع بعضی ازبهائیان در آنجا اتفاق افتاد که در تاریخ ثبت شده است و واقعه و بهائیان آنجا در آثار مذکورند .

إِبْرة عربی سوزن در یکی از آثار صادر از عکّاء در وصف احوال محنت اشمال هم سجنهای در سجن اعظم است :

" کانّهم صاروا بنسبتهم الی قبلهم ادقّ من خیط الابرة ."

اِبْرِیز در عربی بمعنی خالص وزر پاک از غش .

در لوحی به افنان است :

" این شوکۀ پرویز و ذهبه الابریز ."

اَبْکَمْ عربی گنگ و لال چنانکه اصمّ کر اَکْمَهْ کور مادر زاد .

در مناجاتی در خطابی است :

" ابرء الاکمه و الابرص واسمع الاصمّ و انطق الابکم ." الخ

ابلیس در عقیدهء مؤمنین امر جدید چنین شد که چنانچه افراد شاخص اعلای بشری ظاهر در آغاز اکوار برای ایجاد مدنیّت جدیده مادیه و روحانیّه آدم گفته میشد اول من اعرض و مخالف در آن کور هم ابلیس زمان و زیر دستانش را ابالسه خوانند وقصهٔ مرموز کتاب مقدس را نیز بهمین تفسیر و تأویل مینمایند و در آثار بدیعه بعنوان شیطان نفس و هوی و مظاهر

انسانی آن بارها تکرار یافت چنانچه شمّه ای ضمن آدم ثبت است و در رساله شئ هاء چنین مسطوراست :

" ولو اتی الیوم فی خوف من الشّیطان واخویه ولکن فو ربّك ربّ السّموات والارض لواجتمع الکلّ بکلّ صیصیتهم علی جحدی فلیس لدیّ وما ادیّ الّا بمثل سواد عین نملة میتة حیث لم یکن فی الوجود اصغر منه فی ذکر الموجود لانّ الحجّة فی یدیّ مثل هذه الشّمس فی رابعة النّهار شعشعانیة لامعة بلی ان قرء احد ولو کان من اهل الکفر علی الفطرة فحینئذ ینکسر ظهری وانّ ذلك امر ممتنع قد ذکرته لافك النّفوس و مکنسة القلوب مثل قوله عزّ ذکره فادعوا شهداءکم ان کنتم صادقین ." الخ

میرزا جواد برغانی و دو موافقش مراد است که در شیراز به معارضت برخاستند و در لوحی است :

" بسم الله الاقدس الابهی ای کنیز الهی انشاء الله لم یزل و لا یزال بذکر محبوب متعال مشغول باشی ... الیوم مظاهر ابلیسیه بتمام حیله بمنع بریّه از شاطئ احدیه مشغولند ..." الخ

مراد ازلیان است . و در لوحی دیگر :

" باری این ایّام شیطان باسم رحمن دعوت مینماید و سامری بذکر ازلی ندا میکند وابلیس بنهایت مشغول گشته ."

و در لوحی دیگر :

" ای مهاجر الی اللّه رفتی و ما در دست شیطان مبتلا ."

ایضا :

" ایاکم ان تصدّقوا الّذی یأتیکم بنباء الشّیطان انّه ممّن افتری علی اللّه واشتعلت فی قلبه نار العداوة والبغضاء کذلک سوّلت له نفسه واعرض عن اللّه ربّ الارباب ."

ایضا :

" انّ الشیطان قعد علی المراصد اذا دخل احدٌ قاصداً مقرّ المقصود یخبر باب الحکومة ." الخ

مراد سیّد محمد اصفهانی ازلی است که بالای دروازهٔ عکا مراقب و مترصّد ورود زائرین بود تا به حکومت خبر دهد و گرفتار سازد .

و در ضمن لغت سَبُع نقل از رسالهٔ دلائل سبع وضمن لغت سجن نقل لوح و بیان صریحی در این معنی ثبت

است .

ابن

در بسیاری از آثار بدیعه موسی را با سلوب قرآن ابن عمران نام برند چنانچه در لوحی برای شیخ محمد باقر اصفهانی است :

" احضر بین یدی الوجه لتسمع اسرار ما سمعه ابن عمران فی طور العرفان ."

و نیز در عدّه ای از الواح نام ابن در حق عیسی ذکر نموده و عیسویان را ملاء ابن خوانند چنانکه در لوحی که شرح حرکت کشتی از گالی بولی تا مقابل اسکندریه است :

" اذاً حضر تلقاء الوجه احد من الّذین نُسبوا الی الابن بکتاب مبین فلما فضینا ختامه وجدنا منه روائح القدس من الّذی اشتعل بنار محبّة ربّك الرّحمن وقد اخذته جذبات الوحی ."

و قوله :

" قل یا قوم قد جاء الرّوح مرّةً اخری لیتمّ لکم ما قال من قبل .... ثم اعلم بانّ الابن اذا سلّم الرّوح قد بکت الاشیاء کلها ." الخ

و در لوح رئیس است :

" انّا وجدنا ملاء الابن اشدّ بکاءً من ملل اُخری ."

و در لوح برای شیخ سلمان است :

" چنانچه ابن عرب در این مطلب شرحی مبسوط نوشته ." انتهی

مراد محیی الدّین شهیر مذکور ضمن ح ی ی است که بدین عنوان مشهور است .

و در مقاله سیاح است قوله :

" روایت ابن مهزیار چه شد ." الخ

ابن مهزیار مذکور از روات اخبار شیعه بهمین نام معروف میباشد .

و نیز در بعضی الواح که واقعه میرزا مهدی غصن اطهر ذکر شده وی را بلفظ ابن و به عبارت :

" انّا فدینا الابن " آوردند .

و در لوح برای حاجی محمد ابراهیم قزوینی که سؤال از ابن کرد مراد از ابن میرزا محمد علی غصن اکبر و مراد از ابناء اغصان است . چنانچه در کتاب اقدس " کانّه ربّی احد ابنائی " میباشد و شمّهٔ از ابناء و بنات ابهی ضمن نام آسیه و غصن و غیرهما ذکر است . و از حرم

دوّم فاطمه بشهرت مهد علیا میرزا محمد علی و میرزا بدیع الله و میرزا ضیاء الله و صمدیه برجا ماندند و تنها از میرزا ضیاء الله نسلی نیست و امّا از نقطه طفلی بنام احمد بود که در صغر در گذشت و خطاب ای پسران من در کلمات مکنونه شامل همه اهل بیان بلکه همه بشر است و محض تغلیب و ملاطفت همه را پسران خطاب کردند چنانچه در خطاب کتاب اقدس " هلمّوا یا ابناء الغرور " مخاطبین عموم عیسویان اند و تلویح باین دارد که محض استغراق در غرور ابناء الغرور باید خواند نه ابناء الله چنانکه خود را میستایند .

و در شهرهای اقوام عرب و عبر که بنام اولاد جدّ یا جدّه اعلی بعنوان ابناء یا بنین جمع ابن چون بنی هاشم و بنی امیّه و بنی اسرائیل و بنی یهودا خوانده میشوند بهمین طریق نامبرده مراد تمام ذکور و اناث میباشند و بر سبیل تغلیب جمع ابن آورده میشود .

و عده ای از رجال شهیر مؤمن باین امر بکنیه مصدّر بابن مذکور در الواح و آثار و معروف و مشهورند مانند حاجی میرزا محمد تقی ابهری بنام ابن ابهر مذکور ضمن لغت ابهر و میرزا علیمحمد بن ملا صادق اسم

الله الاصدق بنام ابن اصدق وسلیل دخیل بنام ابن دخیل شهرت دارند .

ودرکتاب بدایع الآثار بیان حال عبدالبهاست :

" من طفلی داشتم سه چهار ساله بود وقتی خواب بودم باهستگی در رختخواب من میامد . " انتهی نام آن پسر حسین افندی مشهور است .

ابن اَصْمَع

اصمعی بنام عبد الملك بن قُرَیب بن عبد الملك بن علی بن اصمع از معاریف علماء اسلامی متبحّر و موءلّف در علوم عربی و شعر و اخبار در عصر خلفاء عبّاسی و از معاریف ادبا بود . درلوح خطاب به حاجی محمد کریم خان است :

" کما یُضْرَبُ بزرقاء الیمامه فی حدّة البصروبابن اصمع فی سعة الرّوایة . "

اَبْهَر

معموره بزرگ ما بین قزوین وزنجان که بشهرت میرزا محمد تقی ابهری یا ابن ابهر و خانواده شان وخاندان حاجی میرزا عبدالرحیم ابهری در تاریخ وآثار این امر معروف گردید ودرلغت

بهر ذکر است .

وابهر بعربی طرف کوتاه پر بال مرغان . اباهر جمع .

درلوح سورة [illegible] است قوله :

" انّا اعطیناك اباهر القدس "

ودرخطابی است قوله :

" ایربّ انبت اباهر الفلاح فی جناحهم حتّی یطیروا الی اوج نجاحهم "

اَبَیُونَه

از قراء کاشان مرکزی درایـن امر است که غالبًا بیانی بـوده بهائی شدند وامثال آقاغلامرضا در آثار مذکورند .

اتّحاد

در نام وحدت ذکر است .

اَتَیٰ

درلوح رئیس :

" فانظر ثم اذکر اذ اتـی محمّد بآیات بیّنات "

ودرلوحی دروصف حاجی ذبیح کاشی :

" قد سمع واجاب وخضع اذ اتاه الامر مـن مشرق وحی ربه مالك الوجود "

اثاث

متاع و کالای خانه .

در کتاب اقدس است :

" لا ينفع النّاس ماعندهم من الاثاث ."

اثر

در لوح طب است :

" قد قدّرنا لکلّ شیئ سببًا واعطيناه اثرًا کلّ ذلک من تجلّی اسمی المؤثر علی الاشياء انّ ربّک هو الحاکم علی ما يشاء ."

و در لوح رئیس :

" اولئک اثرت فيهم کلمة الله . . . انّ الّذی سمع ندائی لا يؤثّر فيه نداء العالمين ."

و در کتاب اقدس است :

" علی شأن لا يری من ثيابکم آثار الاوساخ ."

و در جواب سؤال شیخ سلمان از شعر مشهور شیخ سعدی :

دوست نزدیکتر از من به من است
وین عجبتر که من از وی دورم

قوله :

" بسم الله الابهی یا من اردتَ اثری فاعلم اثری احاطت السّموات و الارض و فی مقام کلّشیئ اثری لو انت من العارفين انّ السّماء اثر رفعتی والارض اثر سکونی . . . قل سبحان الظّهور من ان ترتقی اليه اطيار قلوب العارفين کلّما ظهر فی الملک عمّا بيّناه لک انّه خُلق من اثر قلم ربّک و ما ينزل منه انّه سلطان الآثار و انّه خير عمّا تطلع الشمس عليها فطوبی لک ولمن اراده من الله ربّک و رب العالمين و امّا ما سألت ربّک الغنیّ المتعال فاعلم انّا ولو اردنا ان لا نردّ من سأل ولکن انت ترضی فی نفسک بان يجری من هذا الاثر الذی به علّق حيوة العالم علی ما تکلّم به احد من العباد قل سبحانک يا الهی عرّفنی ما انت تريد انّی انا من العابدين ."

در اینجا مراد از اثر مطلوب اثر قلمی بود و کلمهٴ استأثرت در رسالهٴ افلاکیّه از حضرت عبدالبهاء قوله :

" فلمّا اشرقت شمسها بقوّتها النّاشرة الجاذبة علی الحقائق الکامنة فی هويّة الغيب فانبعثت وانتشرت وانتظمت واستغاضت واستنبأت واستأثرت بظهور الشّؤون الرّحمانيّة والآثار الصّمدانيّة ."

از استثنار مصدر مزید مأخوذ از اثر مصدر مجرد به معنی برگزیدن و اثرة چیزی مخصوص خود اختیار نمودن است و مفاد چنین میشود که بظهور شؤون رحمانیه و آثار صمدانیه امتیاز و برگزیدگی یافت و در لوح به حاجی محمد کریمخان است :

" آثر (برگزین و گرامی دار) من یذکرک علیک و قدّسه علی نفسك ."

و قوله :

" اَیْنَ من بنی الخورنق و السّدیر و این من اراد ان یرتقی الی الآثار ." (کرهٔ نار و فلك)

اثنان

اثنینیّت مصدر ساخته از اثنین به معنی جدائی و بیگانگی استعمال میشود . در لوح اتحاد است :

" بشأنی که اختلاف و اثنینیّت و غیریّت از مابین محو شود ."

اثیم

گناهکار و در قرآن در مواضع عدیده متناسب با مبالغه مانند کفّار اثیم افّاك اثیم به معنی گناه سرشت

بر ابوجهل اطلاق گردید و در کتاب معیار الفقه تألیف میرزا محمد علی شیرازی از خواص اصحاب حاجی محمد کریم خان کرمانی که با معاونت و راهنمائی وی انجام داد به نکتهٔ نامبرده تصریح است و معذلك حاجی مذکور خویش را اثیم میخواند و امضایش را "العبد الاثیم کریم بن ابراهیم" قرار داد و در کتاب ایقان آیات سورهٔ الدّخان از قرآن را که در مقام ذکر عذاب یوم رستاخیز و بیان سوء حال ارکان شرك و عناد هم عصر نبوی میباشد بمناسبت با همین نام و قرائن مقام بر او تطبیق گردید قوله تعالی :

" انّ شجرة الزّقوم طعام الاثیم کالمهل یغلی فی البطون کغلی الحمیم خذوه فاعتلوه الی سواء الجحیم ثم صبّوا فوق رأسه من عذاب الحمیم ذق انّك انت العزیز الکریم ."

و دخالتی درین تطبیق میکند که شجرة الزّقوم مذکور را آیاتی چند در سورة الصّافات شرح میدهند قوله تعالی

" اذ لك خیر نزلاً ام شجرة الزّقوم انّا جعلناها فتنةً للظّالمین انّها شجرة تخرج فی اصل الجحیم طلعها کانّه رؤس الشّیاطین فانّهم لآکلون منها فمالئون

منها البطون ثمّ انّ لهم علیها لشوبًا من حمیم .»
و وجه تناسب آیات سورة الدّخان بشأن حاجی خان بحسب نظر ایقان شاید علاوه بر ذکر نام اثیم و کریم و خطاب استهزاء آمیز بعزت ظاهریه اش آنکه سورهٔ مذکوره بنام دخان است و شجرة الزّقوم را با صفات و مشخصاتی که دادند شباهتی با بوته تنباکو و دخان دیده نمیشود وگرنه چنین شجره ای و بدین نام هر چند برخی نوشتند که در بیابان گیاهی به این نام است و در برهان جامع به این شگفتی مسطور است که اخبون و اخیون میوهٔ نبات صحرائی است مانند سر افعی وآنرا درعربی رأس الافعی گویند وجود نداشته‌ونداردوحاجی محمد کریم خان با آنکه مولی و مقتدایش شیخ احسائی نظر به اینکه در آثار اسلامی وجه حلّیتی در حق شرب دخان نیست و در اینگونه موارد اصل عدم جواز است و نظر به اینکه آیات و آثار دالّ بر لزوم احتراز از امور مضرّه به صحت بدن شامل دخان نیز هست شرب آنرا روا نمیداشت معذلك معتاد بلکه مداوم بدخان بود و شاید باین تدبیر میخواست خود را در انظار مجتهدین از پیروی عقیدت وآئین شیخ بری دارد و

و توان گفت که در آیات مذکوره شجرة الزّقوم را مناط عذاب قرار داده و مستفاد چنین است که همانا زقّوم طعام اثیم میباشد یعنی از جهت شدت اعتیادش گوئی بآن تغذّی مینماید چون جرم روغن و چرك جوشیدن آب جوش درشکم وشاید علّت ذکربطون بحال جمع آن باشد که پیروان درین عمل تأسّی میجستند.
بگیرید اثیم را و بمیانه دوزخ بکشید در بالای سرش ازعذاب آب جوش بریزید و بچش تو که عزیز کریمی و مفاد آیات صافات چنین است که آیا اینهمه نعم بهشتی پیش آورد بهتر است یا شجرهٔ زقّوم که ما آنرا گوئی بلیّة ظالمان و کافران قرار دادیم همانا آن درختی است که در ته دوزخ بیرون میآید شکوفه اش گوئی سر شیاطین است که از آن خورند و شکم پر کنند و بر بالای آن آب جوش ریخته بیا کنند . و این تقریب بتأویل مذکور در ایقان است .
و شمّه ای در ضمن نامهای زقّوم و دخان و کریم وغیرها است .

أَجَجَ تأجّج بر افروخت . در خطابی در حق زین المقربین است :

" واتّبع ندائك بتلبية تأجّجت بها نار محبّتك فى الكبد والاحشاء ."

ودر خطاب وصایای عهد است :

" اجّجوانیران محبّة الله ." الخ

آتشهای محبّة الله بر افروختند .

اِجتراح عربی ارتکاب گناه . در زیارت جامعهٔ صغیره است قوله :

" ولکن لمّا فرض علی العبد ثناوٴکم فقبل اجتراحاتی علیکم وذکری فی موبقاتی فی محضرکم ." الخ

یعنی چون خدای تعالی ثنای شما را بر بنده فرض قرار داد پس ارتکاب گناهم در مقابل شما وستایشم از جمله مهلکاتم را در محضر شما پذیرفت .

مراد اینکه ذکر وثنایم در مقابل ذوات الهیّه شما اظهار وجود وعین عصیان است ولی خداوند بعلّت مذکور عفو فرمود .

ونیز در ضمن نفرین نامهٔ در شیراز در حق سامری وعِجل وخوار ودیگر معاندین از شیخیه است قوله :

" ولئلّا یجترح علیّ » الخ

یعنی تا آنکه بر روی من گناه وذکر سوئی مرتکب نشود ونیز در صلوة مبسوط یومیّه است :

" اجتراحاتی ابعدتنی عن التقرّب الیك "

اجتناب در ضمن نام جنب ذکر است .

اَجَمَة عربی نیستان و بیشه اَجَمْ اُجُمْ آجام جمع اُجُم دژ آجام جمع .

در شرح کوثر است :

" ثم تلاحت واستلاحت بهما آفاق سماء البهاء فی اجمة اللّاهوت »

ودر توقیع به محمد شاه است :

" اجمة الجبروت " واین بنوع تشبیه واستعاره میباشد که قویٰ وجواهر انبوه عوالم لاهوت وجبروت را به نیستان وبیشه یا حصن تعبیر فرموده اند .

اَجْواء در جواء ثبت است .

احترق این ریشه (حرق عربی) بمعنی بآتش نمودن وزدن وسوختن است ولوح معروف " قد احترق

المخلصون» صادر درعکا برای حاجی سید علی اکبر دهجی در بحبوحهٔ معارضت سید محمد اصفهانی ازلی ورفقای هم حبسش در تاریخ ظ ح ق تفصیل داده شد وآغاز آن لوح خطاب به سید مهدی دهجی چنین است :

«ان یا اسمی قد حضر لدی الوجه ما انشأه ابن اخیك فی ثناء مولاه وعرفنا منه الشوق والاشتیاق ونزلنا له ما یحدث به الشغف والاحتراق فی حبّ الله مالك یوم الطّلاق طوبی لمن یقرء ویتفکّر فی ما نزل من لدی الله المقتدر القدیر بسم الله الاقدم الاعظم قد احترق المخلصون من نار الفراق ... ان یا علی قبل اکبر ان اشکر الله بهذا اللّوح الّذی تجد منه رائحة مظلومیّتی وما انا فیه فی سبیل الله معبود العالمین لو یقرؤه العباد طرًّا ویتفکّرون فیه لیضرم فی کلّ عرقٍ من عروقهم نارًا یشتعل منها العالمین

اَحشاء جمع حشاء امعاء واحشاء داخله شکم .

در خطاب وصایای عهد است :

«واججّوا نیران محبّة الله بین القلوب والاحشاء»

اِحصاء مصدر عربی به معنی شمار کردن وبشمار آوردن .

لایحصی شمار نشدنی وبی شمار .

در مناجاتی در خطابی است :

«وآیات ملکك مقدّسة حقایقها کماهی عن احصاء اهل الثّناء .»

اَحمد در ضمن محمد ثبت است .

اخ ـ اخت در آثار وآیات نقطه محض اظهار ملاطفت وخضوع میرزا محمد علی قزوینی از حروف حی وبعض دیگر را نیز به عبارت یا اخی خطاب کردند ودر بعضی از الواح میرزا یحیی ودیگر برادران به عنوان «اخی» تکرار ذکر یافتند چنانچه در لوح خطاب به صدر دولت عثمانی است قوله :

«والد از برای یکی از اخوان که کبیر بود درطهران ارادهٔ تزویج نمود» انتهی

وبه حسب قرائن مراد حاجی میرزا رضا قلی میباشد .

ودر کتاب ایقان هم محض تحبیب وتقریب خطاب

" ای برادر من " است و نیز لفظ اُخت بنوع اطلاق یا مضاف مقیّد در آثار و الواح بارها استعمال گردید وعدّه ای از مشاهیر نسوان به این عنوان معروف شدند و در رساله الفین است :

" اللّهمّ انّك لتعلم من ادّعی حکم الولایة و اختیها او حکم النّهایة المنصوصة او حکم القرآن بمثل ما انزلت علی محمّد رسولك او حکم الوحی بمثله لیکفر فی الحین وما انا قلت ولا اقول ." الخ

و مراد از دو اخت دو نظیر و همتای ولایت یعنی نبوّت و رسالت است و این بیان متعلّق بسنین اولیّهٔ امر و ایّام تقیّه و حکمت میباشد و فقهاء و علماء اسلامی مدّعیان هریك از این امور را تکفیر میکردند و آن حضرت هیچیك از آن القاب و دعاوی را بر خود نگذاشته بودند و فقط فیض و نعمتهای فائضه بر خود را بیان میکردند و نیز در زیارت جامعهٔ صغیره است :

" السّلام علیکم یا اهل المشیّة و اختها ." الخ

و مراد از اخت و همزاد مشیّت اراده است .

و در لوح خطاب به شیخ اصفهانی نجفی است :

" حسن مازندرانی حامل هفتاد لوح بوده و

چون فوت شد آن الواح را به صاحبانش ندادند ویکی از اختهای این مظلوم که من غیر جهة اعراض نموده سپردند الله یعلم ما ورد علی الواحه وآن اخت ابداً با ما نبوده ایشان در محلّه ای و این مظلوم در محلّه دیگر ساکن ولکن محض عنایت و شفقت چند یوم قبل از حرکت نزد او و والده اش رفته که شاید از ایمان بیاشامند و بآنچه الیوم سبب تقرّب الی اللّه است فائز گردند حق میداند و شاهد و خود او گواه که غیر این به هیچ خیالی نبوده و نیست تا آنکه الحمد للّه فائز شدند بطراز محبّت مزین گشت ولکن بعد از اسیری و هجرت ما از عراق به آستانه دیگر خبری از او نرسید و بعد از تفریق در ارض طاء با جناب اخوی میرزا رضا قلی ملاقات نشد و خبری از او مخصوصاً نرسید .

در اوّل ایّام کل در یك بیت ساکن بودیم و بعد آن بیت در جریمه بقیمت نازلی رفت و فرمانفرما و حسام ـ السّلطنه این دو برادر خریدند و قسمت نمودند و بعد از این حادثه مابین ما و اخوی تفریق حاصل ایشان بدر مسجد شاه و مادر دروازه شمیران ساکن ولکن از اخت از بعد من غیر جهت آثار عناد ظاهر این

مظلوم بهیچ وجه سخن نگفته الّا آنکه بنت اخوی
مرحوم میرزا محمد حسن علیه بهاءالله و سلام الله
و رحمته که مخطوبهٔ غصن اعظم بوده او را اخت این
مظلوم از نور به خانهٔ خود برده و به مقرّ دیگر فرستاد
جمعی از اصحاب و دوستان از اطراف شکایت نمودند
چه که این امر بسیار عظیم بود موافق رأی هیچ یک
از اولیاء واقع نشد عجب در اینکه اخت او را به محلّ
خود برده و ترقّیات داده و به مقام دیگر فرستاده
معذلك این مظلوم ساکت و صامت بوده و هست مگر
آنکه مخصوص تسکین احباب یك کلمه اظهار رفت و حق
شاهد و گواه است که آنچه گفته شد حقیقت بوده و به
راستی گفته واحدی از اولیای این اطراف گمان
نمیکردند که از اخت چنین امری که خلاف حمیّت و
محبّت و دوستی است واقع شود بعد از ظهور این
امر سبیل را مقطوع دیدند وعمل نمودند آنچه را که
کل میدانند و میدانید دیگر معلوم است که چه مرتبه
حزن از این عمل بر مظلوم وارد شد و بعد به میرزا
یحیی پیوست و حال مختلف شنیده میشود و معلوم
نیست که چه میگوید و چه میکند نسأل الله تبارك وتعالی

ان یرجعها الیه و یؤیّدها علی الانابة لدی باب
فضله انّه هو العزیز التوّاب و هو المقتدر القهّار.»
و نیز قوله :

«و کذلك بعضی از منتسبین در ارض طاء یکی
از اماء الله که به اخت معروف علم نفاق برافراخته
در اوّل امر با ما نبوده و از امر آگاه نه الوان دنیا
و زخرفش او را اخذ نموده بشأنی که آنچه مخصوص
دوست بود به دشمن داد معذلك ما ستر نمودیم
و به حبل اصطبار تمسّك جستیم ولکن آن غافله از عمل
خود خائف شد و جهرةً بر اعراض قیام نمود به قسمی
که نفوس را برانگیخت که ما بین عباد در تضییع امر
الهی تشبّث نمایند این امور قابل ذکر نبوده و نیست
ولکن نظر به اطلاع شمّه ای از دریای بغض و عناد
ذکر شد و از حق میطلبیم کل را آگاه فرماید بر آنچه
که سبب ارتقاء وارتفاع وجود است و مستقیم دارد به
شأنی که نعاق ناعقین وضوضای مریبین او را از بحر
بیان مقصود عالمیان منع نکند و محروم نسازد شصت
سنه از عمرش رفته و الی حین قادر بر قرائت لوحی
نه سوف یظهرالله خافیة صدرها و خائنة نفسها.»

و کلمهٔ عربیه جریمه بمعنی گناه بزرگ و جنایت در عرف فارسی متداول الاستعمال بود که میگفتند حکمران فلان را جریمه کرد مراد آنکه بهر جرم مجازات مالی نمود و در اینجا اشاره به واقعه هدف کردن بابیان ناصر الدین شاه راست که خانه به فروش رفت و قیمت داده شد تا از حبس رها گشتند و هفتاد لوح مذکور را که برای منتسبین از اهل نور وغیرهم بواسطه حسن نام زائر نوری ازبغداد فرستادند در سالهای بعد میرزا فضل الله بن میرزا محمد حسن اخ اکبر نامبرده در جعبه در محلی مدفون ومکتوم یافته بهر خویش نگهداشت .

و مراد از اخت منفور مذکور حاجیه خانم بزرگ مشهور خواهر مهتر مادراندر ایشان و خواهر ابوینی حاجی میرزا رضا قلی است و بنت مخطوبهٔ مذکوره میرزا محمد حسن شهربانو خانم نام داشت و بیان واقعه مسطوره که دختر بزرگ نامبرده میرزا محمد حسن در صغر سن نامزد غصن اعظم بود و در سنین بغداد کس به ایران فرستاده خواستند وحتی رسوم شال وانگشتر کنند و حاجیه خانم بزرگ مخصوصا و بعضی دیگر محض تحفظ خود در آن ایام پر خطر مانع شده او را به حفید میرزا آقا

خان صدر اعظم نوری دادند در طی مواضیعی ضمن همین کتاب مسطور میباشد و غصن اعظم بعد از صعود ابهی خطابی مفصل برای دلالت عمهٔ نامبردهٔ خود فرستادند و او بامین الاطبّاء رشتی ازلی داد تا ردّی نوشت و از ناحیه ازلیان به طبع رسید و در ضمن ع ع م ذکری است .

و اخت دیگر اصغر از و نیز در آثار ذکر یافت از آن جمله قوله :

" اخت صغری ورقهٔ طوبی فاطمه خانم ان یا اختی " الخ

و مراد از اخت مسطور در مواردی دیگر ازالواح قوله :

" من زار الاخت و المسیح برئ کمن زارنی . "

و در لوحی دیگر قوله :

" بسمی العلیم الخبیر یا ارض الطّاء یاد آور هنگامی را که مقرّ عرش بودی و انوارش از در و دیوارت ظاهر و هویدا چه مقدار از نفوس مقدّسهٔ مطمئنّه که به حُبّت جان دادند و روان ایثار نمودند طوبی از برای تو و از برای نفوسی که در تو ساکن اند هر صاحب شمّی عرف قمیص را از تو میابد و از تو پدید آمد آنچه مستور بود و از تو ظاهر شد آنچه پوشیده و پنهان کدام عاشق

صادق را ذکر نمایم که در تو جان داد و در خاکت پنهان شد نفحات قمیص از تو قطع نشده و نخواهد شد ما ذکر مینمائیم ترا و مظلومان و مظلوماتی که در تو مستورند انّما نذکر اختی اظهارًا لعنایتی و ابرازًا لوفائی . بمظلومیّت کبری به حق راجع شد ما اطّلع بذلك الّا علمی المحیط ای ارض طاء حال هم از فضل الهی محلّ و مقرّ دوستان حقّ طوبی لهم و للّذین هاجروا الیك فی سبیل اللّه مالك هذا الیوم البدیع ."

و نیز در یکی از آثار خطاب به آقا جمال بروجردی مورّخ ۲۷ شهر جمادی الاولی ۱۲۹۷ قوله :

" این سنه چند مصیبت واقع شده و درین آخر خبر اخت در ظاهر به ساحت اقدس معروض افتاد فی الحقیقه مظلومه بوده و سرًّا بر او وارد شد آنچه که غیر از حق از احصای آن عاجز است طوبی لها و بهائی علیها بما صبرت فی اللّه و حملت الشّدائد فی سبیله المستقیم ."

و قوله :

" حضرت اخت ٦٦ روحی لتربتها الشّریف فداء و استدعای این خادم فانی آنکه یومی از ایّام

آن حضرت مخصوص از جانب این عبد آن قبر مطهّر را زیارت نمائید طوبی لنفس استقرّت فی جوارها و سکنت فی حولها علیها بهاءاللّه و بهاء ملائکة المقرّبین ."

اخت ابوینی مسمّاة به ساره خانم مدفونه در قصبهٔ عبدالعظیم میباشد .

اختر

واژه فارسی به معنی ستاره ودرفش و طالع و فال نیك و نام جریدهٔ فارسیه در اسلامبول در اواخر ایّام ابهی به مدیریت محمد طاهر اصفهانی بود که به تحریك جمعی از مخالفین مجتمع در آنجا تعرّض به امر بدیع و اهل بهاء مینمود و در الواح و آثار بارها بسوء ذکر یاد شد منها خطابًا لعندلیب لاهیجی است :

" درباره اختر ذکر نمودی به عناوینی ظاهر شده که شبه و مثل نداشته و ندارد بدراهم نالایقه و آمال لا تغنیه عمل نمود آنچه را که حقیقت وجود نوحه نمود ." الخ

کلمهٔ لا تغنیه که بصورت ظاهر جملهٔ فعلیه ملحوق تاء تأنیث شده با اینکه تاء مذکور اختصاص به اواخر اسماء دارد توان بنوع فعل غائبهٔ متّصل به ضمیر مفعول غائب عائد بصاحب اختر خواند و آمال لا تغنیه یعنی

آرزوهائی که برایش سود ندارد و نیز توان جملهٔ منفی را در کلام بتمامها محکی به حال اسمی و صفت ملحوق بتاء تأنیث به معنی غیر مغنیه برای آمال گرفت .

و نیز در لوحی است :

" در ورقهٔ اخبار این کلمات مذکور قوله : در تقلّب کاری بعضی از منفیان عکّا و تعدّیاتی از آنان بر بعضی وارد شده " الخ

و در لوحی دیگر است :

" اتخذوا الاختر لانفسهم معینًا و ناصرًا لنشر مفتریاتهم . "

اخذ به معنی که در عرف فارسی میگویند خدا او را گرفت چندین جا در قرآن به کمال قوّت و شدّت ذکر است قوله :

" فعصَی فرعون الرّسول فاخذناهم اخذًا وبیلاً "

و قوله :

" انّ اخذه الیم شدید "

و در لوح رئیس است :

" و اذ اخذنا النمرود بقهرٍ . "

و ایضًا :

" طوبی لك بما اخذت روح البیان من راحة الرّحمن و اخذتك رائحة المحبوب "

اخِر بالاخره ، در آخر در لوح به نصیر است . قوله :

" تا آنکه بالاخره جسد منیرم را در هوا آویختند . "

اَخلاط خِلاط نام شهری در آسیای صغری در رسالهٔ دلائل سبعه است قوله :

" سید محمد اخلاطی استخراج نموده : یجیٔ ربّا لکم فی النشأتین " الخ

اِخماد ضمن نام خمود ذکر است .

ادب در لوحی است :

" ایّاکم ان تجاوزا عن حکم الادب و تغعلوا ما یکره عقولکم ورضاکم هذا ما اُمرتم به من اصبع اللّه المقتدر القدیر "

و در لوح دنیا است :

" یا حزب الله شما را به ادب وصیت مینمایم و اوست در مقام اول سید اخلاق طوبی از برای نفسی که بنور ادب منور و به طراز راستی مزین دارای ادب دارای مقام بزرگ است امید آنکه این مظلوم و کل به آن فائز باشیم این است حکم محکم که از قلم اعظم جاری و نازل گشته . "

و میرزا حسن ادیب در تحت همین نام و در نام حسن ذکر است که وفاتش ۱۳۳۸ هـ ق اتفاق افتاد .

اَدِرْنَه

واقعات خطیرهٔ مدت چهار سال وکسری اقامت ابهی در آنجا که مرکز صدور الواح و آثار و ذهاب و ایاب مؤمنین بود وسر امر ابهی و تفریق میرزا یحیی ازل در آنجا وقوع یافت و نام رمزی ارض سر بدینرو با تطبیق بعدد حروف ابجدی ادرنه تقرر یافت در تاریخ ظ ح ق ثبت است و بیان در عکس ابهی و نیز عکس جمعیتی در آنجا در محلش مذکور است و ادرنه در لوحی به جزیرة الخضراء نیز ذکر است قوله :

" فی ارض التی سمیناه من قبل بالجزیرة الخضراء

و من بعد بارض السر . "

که در ضمن لغت خ ض ر ثبت میباشد وعنوان سجن بعید و مقر السجن خلف جبال صخر مرفوع و امثالها در بسیاری از آثار صادرهٔ آن ایام و بعدها مسطور میباشد و اماکن و عمارات اقامت ابهی خصوصاً خانه‌ای که در آنجا اعلان امر صریح من یظهره اللهی فرمودند معروف است ، در یکی از آثار صادره به امضاء خادم ۶۶ چنین مسطور است قوله :

" از سنین توقف در عراق تا حین که یوم سابع عشر شهر جمیدی سنه ۱۲۸۱ متتابعاً مترادفاً از سماء مشیت الهیه الواح بدیعه نازل " الخ

و آثار صادرهٔ در آن سنین از قبیل رسالهٔ بدیع که ضمن لغت ب د ع ذکر است و سور و الواح عربی بسیار که شمه ای ضمن کلمه اسم و آقا یکی از الواح کثیره خطاب به منیر ذکر است غالباً در اثبات امر ابهی و احتجاج از طریق بیان و رد میرزا یحیی ازل و پیروانش میباشد و برای بر انگیختن حس جدید ایمانی و شجاعت نوین و شرح صدر در بابیان و تنفیر از معاندان کمتر اثری یافت میشود که این مطالب

و در لوح دنیا است :

" یا حزب الله شما را به ادب وصیّت مینمایم و اوست در مقام اوّل سیّد اخلاق طوبی از برای نفسی که بنور ادب منوّر و به طراز راستی مزیّن دارای ادب دارای مقام بزرگ است امید آنکه این مظلوم و کلّ به آن فائز باشیم این است حکم محکم که از قلم اعظم جاری و نازل گشته . "

و میرزا حسن ادیب در تحت همین نام و در نام حسن ذکر است که وفاتش ۱۳۳۸ هـ ق اتّفاق افتاد .

آدِرْنَه

واقعات خطیرهٔ مدت چهار سال وکسری اقامت ابهی در آنجا که مرکز صدور الواح و آثار و ذهاب و ایاب موءمنین بود و سرّ امر ابهی و تفریق میرزا یحیی ازل در آنجا وقوع یافت و نام رمزی ارض سرّ بدینرو با تطبیق بعدد حروف ابجدی ادرنه تقرّر یافت در تاریخ ظ ح ق ثبت است و بیان درعکس ابهی و نیز عکس جمعیّتی در آنجا در محلّش مذکور است و ادرنه در لوحی به جزیرة الخضراء نیز ذکر است قوله :

" فی ارض الّتی سمیناه من قبل بالجزیرة الخضراء

و من بعد بارض السرّ . "

که در ضمن لغت خ ض ر ثبت میباشد وعنوان سجن بعید و مقرّ السّجن خلف جبال صخر مرفوع و امثالها در بسیاری از آثار صادرهٔ آن ایّام و بعدها مسطور میباشد و اماکن و عمارات اقامت ابهی خصوصاً خانه‌ای که در آنجا اعلان امر صریح من یظهره اللّهی فرمودند معروف است و در یکی از آثار صادره به امضاء خ ا د م ٦٦ چنین مسطور است قوله :

" از سنین توقّف در عراق تا حین که یوم سابع عشر شهر جمیدی سنه ۱۲۸۱ متتابعاً مترادفاً از سماء مشیّت الهیّه الواح بدیعه نازل " الخ

و آثار صادرهٔ در آن سنین از قبیل رسالهٔ بدیع که ضمن لغت ب د ع ذکر است وسور و الواح عربی بسیار که شمّه ای ضمن کلمه اسم و آقا یکی از الواح کثیره خطاب به منیر ذکر است غالبًا در اثبات امر ابهی و احتجاج از طریق بیان و ردّ میرزا یحیی ازل و پیروانش میباشد و برای بر انگیختن حسّ جدید ایمانی و شجاعت نوین و شرح صدر در بابیان و تنفیر از معاندان کمتر اثری یافت میشود که این مطالب

در آن نباشد و اسلوب بیان تقریبًا باسلوب بیان نقطه و مشتمل جمل عربیه گاهی صورتًا مخالف با تراکیب متداوله است و چنانچه در ضمن لغات حجبات ، حکمت تقیّه و غیرها ثبت است در اوائل معاشات و مجارات فرموده همی ذکر بیان و مستغاث و مناعت آن امر میفرمودند و اندك اندك پرده را برداشتند و استقلال کامل شریعتی امر بهائی در آن سنین بمنزلهٔ حملی بود که به قرب ولادت دیده میشد و در لوح رئیس راجع به آنجا است قوله :

" قد خرج الغلام من هذه الدّیار واودع تحت کل شجر و حجر ودیعةً سوف یخرجها الله بالحق "

(خبر و پیشگوئی راجع به مستقبل روشن آنجاست) . . .

" احاط المشرکون باهل الله و اولیائه و اخرجوهم من البیوت "

اِدریس

در لوح بسیط الحقیقه قوله :

" اوّل من تدرّس بالحکمة هو ادریس لذا سمّی بهذا الاسم واو را هرمس نیز گفته اند در هر لسان باسمی موسوم است و در هر فنی از فنون حکمت بیانات کافیه وافیه فرموده اند . "

ادوارد براون

Edward Granville Browne

پروفسور انگلیسی استاد فارسی و عربی در دارالفنون کامبریج مخصوصا در ادبیات دولسان مذکور تعمّق و تبحّر حاصل کرد و در آثار بیان مطالعات بسیار نمود و با بابیان ملاقات و معاشرت و مراسلت پیوست و درك ملاقات ابهی در قصر بهجی عکا و ملاقات میرزا یحیی ازل در ماغوسا قبرس باواخر سنین ۱۳۰۸ ه نمود و کتب بسیار بانگلیسی و فارسی در ادبیات ایرانی و بابی نشر داد و تائید امر بیان و اشارات و نکته گیری در امر بهائی کرد که از آن جمله کتابی بنام "کتاب نقطة الکاف" در تاریخ ظهور باب و وقایع هشت سال اوّل از تاریخ بابیّه تألیف حاجی میرزا جانی کاشانی مقتول در سنه ۱۲۶۸ هجری بسعی و اهتمام اقل العباد ادوارد برون معلّم زبان فارسی در دارالفنون کمبریج از بلاد انگلستان تصحیح و طبع گردید در مطبعه بریل در لیدن از بلاد هلند به طبع رشید سنه ۱۳۲۸ هجری مطابق ۱۹۱۰ مسیحی " و در ظهر کتاب است " تلك آثارنا تدلّ علینا فانظروا بعدنا الی الآثار ، بعد از وفات تربت ما در زمین

مجو – در سینه های مردم عارف مزار ماست ." که به فارسی با مقدمهٔ از ناشر و نکته سنجیهائی طبع و نشر نمود و دقیقتر از آن کتاب سفر یك ساله اش در ایران و نیز ترجمهٔ به انگلیسی با نکته گیریهای کتاب تاریخ جدید تألیف میرزا حسینخان همدانی وبهمین طریق نسبت بتاریخ مقالهٔ سیّاح و نیز رساله ای که محض نشر بعضی اسناد تازه بدست آوردهٔ خود طبع کرد و مخصوصاً ترجمه و طبع کتاب هشت بهشت روحی وغیرها واز جانب مرکز میثاق ابهی مقرّر گشت که بر آنها جواب وحلّ شبهه نگاشته گردد واز مابین آنچه شد تألیف آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی که خواهر زاده اش آقا سید مهدی با معاونت عدهٔ دیگر اکمال نمود در ترکستان روسیه طبع گردید وخطابی در این خصوص است قوله :

" ای منادی پیمان نامهٔ شما رسید واز مضمون نهایت مسرّت حاصل گردید که الحمدلله بر خدمت قائمی ودرعبودیّت جمال ابهی همدم عبدالبهاء در خصوص جواب مجعولات ادوارد برون مرقوم نموده بودید این قضیه مهمّ است جواب لازم دارد البتّه به تمام همّت بکوشید تا واضح گردد که این تاریخ حاجی

میرزا جانی مسموم شده است وتحریف گشته ویموتیها با ادوارد برون متفق شده اند (مراد از کلمه یموتیها ازلیان است که بسا با تغییر کلمه یحیی نام ازل بکلمهٔ مقابلش یموت یموتیها فرمودند) واین مفتریات ودسائس را به میان آورده اند باری بسرعت نهایت همّت لازم است . عبدالبهاء به آستان جمال ابهی تضرّع وزاری نماید وشما را تائیدات کافی شافی طلبد یقین است پرتوعنایت بتابد وتوفیقات صمدانیّه جلوه نماید وعلیك البهاء الابهی ع ع "

و نیز در کتاب بدایع الآثار شرح مسافرتشان به امریکا از بیاناتشان منقول ومسطور است قوله :

" تاریخ حاجی میرزا جانی را کم وزیاد نموده به کتابخانه پاریس ولندن فرستادند یحیائیها او را با مفتریاتی تحریك بر ترجمه وطبع نمودند او هم محض ترویج اغراض خود به طبع ونشرآن پرداخت ... من به او نوشتم تو اول کسی بودی از معلّمین ومؤلّفین اروپا که به ساحت اقدس مشرّف شدی این امتیاز را از دست مده ولی او نفهمید وقتی خسران او معلوم خواهد شد که در انگلستان انوار هدایت باشد اشراق

بتابد .»

و نیز در کتاب مذکور کیفیّت حضورش به محضرشان در پاریس ثبت و این عبارت مذکور است :

« تا هنگام عزیمتش برفتن که دستشان را بوسید و با اظهار خلوص و خضوع رفت . »

ادیب به معنی صاحب ادب و عالم و متخلّق به علوم و فنون ادب . لقب میرزا حسن طالقانی یکی از ایادی امر مشهور در افواه بهائیان و کثیر الذّکر در آثار مرکز عهد ابهی از آن جمله :

« طهران جناب ادیب علیه بهاءالله الابهی

هواللّه

ای منادی پیمان ... در بدایت انقلاب (انقلاب مشروطیّت در ایران) عبدالبهاء بنهایت همّت کوشید که یاران بی طرف مانند و خیر دو جهت باشند ملاحظه شد که بعضی تأویل مینمایند و مداخله میفرمایند ونتیجه آنست که حکومت بهانه نماید و ماده بعضو ضعیف ریزد و جمیع احبای الهی را قتل عام کنند و واسطه صلح نمایند و بسبب این قضیّه حکومت نفوذ شدید یابد

و اقتدار جدید نماید جناب آقا سید علی اکبر را احضار نمودم گفتم که آنچه خواستیم یاران را از مداخله منع نمائیم ممکن نشد بعضی مایل به مداخله هستند و این نتایج مضرّه بخشد حال محض اینکه این مداخله را منع نمایم میخواهم که عبارتی در حق مرکز سلف نویسم اگر چنانچه باید و شاید قیام نماید فبها والّا از قضایای مسلّمه امراللّه است . به حضرت امام جعفر صادق گفتند که ما منتظر معصوم سابع بودیم و سابعهم قائمهم میگفتند چگونه شد که تحقّق نیافت فرمودند آن سابع منم ولی بدا شد خلاصه بمومی الیه گفتم که در قائمیّت امام جعفر صادق بدا جائز بود حال اگر چنانچه باید و شاید معمول نگردد بدا سهل است . »

در خطابی دیگر به اوست :

« عبارت بی وفایان را بنفسی از احبّاء حمل ننمائید این اخبار قبل الوقوع است آید زمانی که خود ظاهر و آشکار گردد و از برای نفسی شبهه نماند الحمد لله بعبودیت آستان میپردازیم و هر دلشکسته را مینوازیم جز عبودیت آستان مقدّس راز و نیازی نداریم و باهر خوش آهنگی در نغمه و آوازیم . »

اِذْ

در عربیّه بیکی از وجوه سه گانه استعمال میشود نخست ظرف زمان گذشته که اضافه بجمله فعلیه ماضویه میگردد و در این حال بسا که جمله مضاف الیها سقوط در کلام نماید و بعوض از آن تنوینی بآخر اِذْ درآید و حرف ذال مکسور باشد و بادخال زمانی بر اِذْ بصورت حینئذٍ یا یومئذٍ درآمده و بهمین ترکیب ملفوظ و مسطور شود و در کتابت حینئذٍ غالباً اختصار کرده حَ مینوشتند .

در قرآن است قوله :

« یومئذٍ تُحدِّثُ اَخبارَها .» ودرکتاب اقدس است قوله :

« هذا ما اخبرناکم به اذ کنّا فی العراق .»

دوّم تعلیلیه که علّت و سبب واقعه را بیان مینماید .

دربیان در خطبهٔ افتتاحیّه ضمن جمله فارسیه است :

« اذ لم یزل متعالی بوده از اقتران بشیئ .»

و قوله :

« اذ اشباح المرایا لا یرجع الّا الی ما قد بدء »

و در قرآن است قوله :

« لن ینفعکم الیوم اذ ظلمتم انّکم فی العذاب مشترکون .»

سوّم فجائیّه که افادهٔ ناگهان برخورد بامری رامیرساند . شاعر گوید :

استقدر للّه خیرًا وارضینّ به
فبینما العسر اذ دارت میاسیر
و بینما المرء فی الاحیاء مغتبط
اذا هوالرَّمس تعفوه الاعاصیر

و از نوع اوّل یعنی اِذْ ظرفیّه را ما ملحق میشود و اِذْ ما بمنزلهٔ کلمه واحده ظرفیّه شرطیّه قرار میگیرد و دو جملهٔ بعد از آن که شرط و جزاء میباشند اگر فعل مضارعند مجزوم میگردند و این احوال برای قلّت استعمال در آثار جدیده غیر مشهود بلکه غیر موجودند .

اِذا بر دو حالت استعمال میشود حالت اولی اذا ظرفیّه و در این صورت غالباً متضمّن معنی شرط و برای زمان مستقبل میباشد .

در کتاب اقدس است قوله :

« اذا فزتم بهذا المقام الاسنی و الافق الاعلی ینبغی لکلّ نفس ان یتّبع ما اُمر به .»

و قوله :

" اذا اردتم الصّلوة ولّوا وجوهکم . . . "

متبنّی گوید :

" و اذا اتتک مذمتی من ناقصٍ فهی الشّهادة لی بأنی کامل "

دوّم اذا فجائیّة مانند بیت مذکور و در قرآن است :

" فالقیها فاذا هِیَ حیّة تسعٰی "

اِذْعان مصدر عربی به معنی اقرار و به معنی رام و مطیع و خاضع شدن .

در مناجاتی در لوحی است :

" الهی الهی لک الحمد بما جعلتنی معترفـًا بوحدانیّتک و مقرًّا بفردانیّتک و مذعنًا بما انزلته فی کتابک الّذی به فرّقت بین الحقّ و الباطل . "

و در مناجاتی در خطابی است :

" و کلّ الاساطین من الحکماء اعترفوا و اذعنوا لهذا . " الخ

اَذْفَر عربی بوی خوش و نیز بوی ناخوش .

اِذْن اجازه و رخصت .

در لوحی است :

" کذلک اشرق نیّر الاذن والارادة . "

و در لوح رئیس است :

" ولو ظهر منهم مالا اذن اللّه . " الخ

اُذُن گوش . آذان جمع .

در لوح به اشرف زنجانی (شهید) قوله :

" فطوبی لاُذنک بماسمعت نغمة اللّه المقتدر العلیم الحکیم . "

و در لوح رئیس قوله :

" نتکلّم معک بلسان القوّة و القدرة بما منعت عن استماعه آذان المخلصین . "

و قوله :

" ای اهل ارض ندای این مظلوم را بآذان جان استماع نمائید . "

و در لوح بشارات قوله :

" از کوثر بیان آذان امکان از قصص کاذبه

مظاهر شود ."

اِذَن که به صورت اذاً هم نوشته میشود به اصطلاح علم نحو جواب و جزا است و چون بر فعل مضـــارع درآمده آن را منصوب میدارد و ما بعدش جواب وجزاء ما قبلش میباشد .

در کتاب اقدس است :

" اذاً یحلّ ما اسکنّ لکم ."

آذان ــ ایذان ــ تأذین بمعنی اعلام .

از حضرت بهاءالله در سورة القلم :

" ان یا قلم اذّن بین ملاء القوم ." الخ

و ذکر اذان طبق دستور حضرت نقطه ذیل نام صـادق در توقیعی است .

آرامل عربی جمع اَرمَل وَ اَرمَلَة به معنی بینوایان وزنان فقیر .

در کتاب اقدس است قوله :

" لیصرفوها امناء الرّحمن فی الایتام والارامل ."

و در خصوص یصرفون به حال جمع امناء ضمن نـــام قمیص شرحی ثبت است و فی الایتام به معنی للایتـــام

میباشد .

و در لوح حکما است :

" و تمسّکوا بما ینتفع به العالم من الصّغیر والکبیر والشّیوخ والارامل ."

ارب در لوح " دعاء یدعوه محیی الانـــام فی الایّام ." است :

" فو نفسک کلّ جوارحـــی وارکانی یحبّ ان یصیر اِرباً اِرباً فی سبیلک ."

به معنی عضو عضو و جدا جدا .

اَرتَخشَستا Artakhshasta پادشاه باستانی هخامنشی ایران . در کتاب مفاوضات نقل از کتـــب مقدّسه بنی اسرائیل به این نـــام مذکور و یونانیان اَرتاکَزِرکَسز (Artaxerxes) نوشتند و هر دو شاید مفسر از نام اصلی اردشیر وارتخشستر باشد .

اِرتقاء مصدر عربی به معنی ترقّی وبالا روی در لوح دنیا است :

" امروز هر آگاهی گواهـــی میدهد بر این که بیاناتی که از قلم مظلوم نازل شـــده سبب اعظم است از برای ارتفاع عالم و ارتقاء امم ."

و در لوح رئیس است :

" کما تری النّطفة انّها بعد ارتقائها الی المقام الّذی قدّر فیها یظهرالله بها نفسها ."

در کتاب اقدس است :

ارث

" قد قسمنا المواریث علی عدد الزّاء ." الخ

تمام ترکهٔ میّت پس از وضع مخارج مبیّنه و مستثنیات مذکور در کتاب بر چهل و دو سهم مضروب در شصت که حاصل ۲۵۲۰ و جامع کسور تسعه و رافع احتیاجات بکسر در فروع سهام مذکور است قسمت میشود و طبقات ورّاث هفت‌اند آغاز از ذرّیّات و انجام به معلّمین منتهی میگردد و لذا توزیع بر هفت صنف میشود و سهم ذرّیّات نه از چهل و دو است که با ضرب در شصت عدد ابجدی حروف نام مقت ۵٤۰ بیرون میاید وسهم ما بعد هشت الی سهم هفتم که سه میباشد و از چهل و دو چیزی باقی نمیماند و تقسیم بیان چنین بود و حضرت بهاءالله سهم ذرّیّات را مضاعف یعنی هیجده از چهل و دو قرار دادند و از هریک یك و نیم سهم کاستند چنانچه سهم بعد از ذرّیّات شش و نیم الی

سهم هفتم که یك و نیم است منتهی میگردد .

و در یکی از آثار خطاب به زین المقربین چنین مسطور است قوله :

" در باب ارث آنچه نقطهٔ اولی روح ما سواه فداه به آن امر فرمودند همان محبوب است آنچه از اولوالقسمة موجود قسموا بینهم اموالهم و ما دون آن باید به ساحت اقدس عرض شود الامر بیده یحکم کیف یشاء در این مقام در ارث سرّ حکمی نازل و قسمت نفوس مفقوده موقّتاً به ورّاث موجوده راجع الی ان تحقّق بیت العدل و بعد از تحقّق حکم آن ظاهر خواهد شد ولکن المهاجرین الّذین هاجروا فی سنة الّتی هاجر فیها جمال القدم میراثهم یرجع الی ورّاثهم هذا من فضل الله علیهم ." الخ

این بیان در جواب زین المقربین قبل از صدور کتاب اقدس بود و اکنون در ضمن رساله سؤال و جواب مذکور در نام اقدس ثبت است .

اردبیل

شهر قدیم شهیر در آذربایجان از مهمترین وقایع امر بهائی در آنجا که موجب نشر ذکرش در افواه

و آثار گردید واقعهٔ امین العلماء است چنانکه شهرت ایمانش در این امر موجب التهاب غضب ملاّها خصوصاً حاجی میرزا علی اکبر معروف گردید و او را بر منبر برای تبرّی از این عقیده فرستادند و او اخبار و آیات در باب منع و نهی از لعن خواند و بالاخره ملاّی مذکور تحریک کرده او را به سال ۳۳۶ کشتند و محلّ قتل در خانه اش و هم مدفنش در آن بلد است .

اردستان قصبه معروف قدیم از مراکز بابی نشین سالهای اولیّه بود و اکنون از مراکز پر جمعیت بهائی است که در محلّهٔ باب الرّحی مجتمعند و در بسیاری از آثار به عناوین صریح و یا رمزیّه " ارض الالف " و " آرْ " و " آرْدْ " و " اردس " خصوصاً خطاب به فتح اعظم و برادرش رفیع و پسرانش محمد و شهاب و نیز رفیعا و پسرانش و نیز ملاّعلی اکبر و میرزا احمد و محمدعلی و غیرهم و در ضمن لغت رحیم و وفاء ذکری است .

اردکان قصبه معروف یزد از آغاز این امر مرکزی شد و نامش در تاریخ و آثار تکرار یافت و موطن گروهی

از مشاهیر و شهداء شد که مقتل و مدفنشان مشخص و مرتّب میباشد و عدّه ای از مؤمنین آنجا بدین نام و طریق در الواح مذکورند " خبّاز الاحدیّه اردك " و " حاجی محمد رضا اردك " " حاجی ابوالحسن اردك " " آقا علی اردك " " حاجی علی اکبر اردك "

اُرْدُن اُرْدُنّ و اَرْدَن نام اکبر انهار فلسطین بارها در اسفار تورات و در کتاب یشوع و غیره ذکر شد و گویند یحیی بن زکریّا مسیح را در آن تعمید داد وحواری در آن تعمید میدادند و این روز نزد مسیحیان و یهود تاریخی و متبرّك و مقدّس محسوب میباشد و مسیحیان از آن نهر که نهرالشّریعه میخواندند آب گرفته در ظروف نگهداشته پس از عود به وطن هدیه میکردند .

در کتاب اقدس است :

" قد اتّصل نهر الاردن بالبحر الاعظم و الابن فی الوادی المقدّس ینادی لبّیك اللّهمّ لبّیك . "

که علی الظاهر مراد از بحر اعظم امر ابهی و مراد از نهر اردن امر مسیح میباشد .

اردیبهشت دوّمین ماه از سال ایرانی که

برای انطباق با عید اعظم رضوان به ذکر و توصیف در آثار بهائی اختصاص دارد .

ارسطو

در لوح حکمت است :

" وبعده (افلاطون) من سمّی بارسطو طالیس الحکیم المشهور وهو الّذی **استنبط** القوّة البخاریّه ." الخ

أرْض

در لوح حجّ بغداد است :

" فطوبی لك یا بیت بما اختارك اللّه وجعلك محلّاً لنفسه ومقرّاً لسلطنته وما سبقك ارض الّا ارض الّتی اُصطفاها اللّه علی کلّ بقاع الارض بما رقم من قلمه الحفیظ ." الخ

ارض شیراز است که در سورة الصبر ذکر میباشد .

أرَطِی

دو قریه در مازندران بنام ارطی کفشگر کلا وارطی بورخیل محل سکونت جمعی از بهائیان مانند محمد تقی هم سجن ملاعلی جان شهید شهیر و پسرش ملا آقا جان و شیخ عبدالحمید و پسرانش علی اکبر و یونس واحمد وابوالقاسم دیگر مشهدی رضا مشهدی علیجان شیخ محمد تقی محمد جان مشهدی یعقوب

وغیرهم .

أرْقَم

عربی مار خطرناك با خط و خال سیاه .

در لوح خطاب به حاج محمد کریم خان است قوله :

" ولا تکن کالارقم اللضلاض"

أرْك

فارسی قلعه تو در تو وعمارات وسیعه رفیعه محصّنه مشتمل بر برج و باروهای مدافعه که در مراکز ولایات وایالات ایران مخصوص اقامت حکمرانان و قوای سپاهیشان بود و ارك تبریز معروف است .

اریکه

عربی تخت مجلل مزین پادشاهی ارائك جمع. درزیارت سید الشهداء است :

"وتبدل اریکة الاعتساف بکرسی الانصاف"

ارْمُغان

فارسی تحفه و سوغات و ره آورد .

در لوحی است قوله :

" ذکر ارمغان نمودند لوح ارمغان که از قبل در بارهٔ جناب افنان علیه بهائی وعنایتی نازل صورت آن را اخذ نمایند. یجد منه

المخلصون عرف ارمغان اللّه ربّ العالمین و مالک العرش العظیم ."

اروپا

در ضمن شرح احوال ادوارد بر ون انگلیسی ذکر شد که اول اروپا ئی مرتبط به این امر او بود وچون امریکا ارتباط یافت بواسطه بهائیان آنجا و مبلغین ایرانی که در ذهاب و ایاب شدند عده ای در انگلستان وفرانسه ارتباط و اقامت پیدا کردند و بعضی از مبلغین ایرانی و امریکائی مخصوص برای تزئید عده و تکمیل به فرانسه و انگلستان و بالاخره اطریش و آلمان رفتند و عدّه ای در آن کشورها به ایمان جدید و خدمت درین امر قد بر افراختند و ارتباط مهمّ و صریح در دورهٔ مرکز و مبیّن امر ابهی خصوصًا پس از مسافرتشان به آن حدود تحقّق یافت که اوضاع آن مسافرت و واقعات ایام و اسماء و احوال بهائیان آن کشورها در کتاب بدایع الآثار و هم در نشریات ژلاتینی و دیگر اوراق و جرائد آن ایّام ثبت میباشد و فهرستی چنین است که بعد ازانقلاب سیاسی مملکت عثمانی و انهدام بنیان آن دولت وتأسیس دولت ترک در سنه ۱۹۰۹ میلادی بعد از اقامت

یازده ماه در حیفا به مصر رفتند و بیش از یازده ماه در آن مملکت ماندند آنگاه عزیمت سویس فرمودند و اول ورودشان به مارسیل ۲۴ شعبان سال ۱۳۲۹ ه ق . مطابق ۱۹ اگست سال ۱۹۱۱ میلادی اتفاق افتاد و پس از چند یوم به سویس رفتند و به کنار دریاچهٔ ژنو در گراند هوتل دوپارك ماندند وبهائیان از پاریس و لندن و دیگر بلاد و بسیاری از بهائیان امریکائی مقیم سویس و جوانان محصّل ایرانی به حضور رسیدند و چون لیدی بلامفیلد انگلیسی تلگراف دعوت کرد در ۱۳ رمضان مطابق ۷ سپتامبر با میرزااسداللّه اصفهانی ومیرزا باقرخان شیرازی و تمدن الملك و خسرو رفته به ساحل ویکتوریالندن رسیدند و مسس کروپر (Mrs. Th. Cropper) اتومبیل سواری خودرا به اختیار آن حضرت گذاشت و لیدی بلوم فیلد خانه خود را برای مهمانی و اقامت ایشان داد و خود با دختران در هوتلی منزل کرد ودرآن روزها مجالس وخطابه پی درپی شد ازآنجمله درکلیسیای سیتی تمپل (City Temple) باحضور سه هزار نفر و نیز در قدیمی ترین و محترمترین کلیسا با حضور بیش از هزار نفر خطابه فرمودند و مدّت توقّف

در لندن ٢٦ روز شد ودر سه شنبه سوم اکتبر به عــــزم
پاریس روانه شدند و در ایام اقامت پاریس میرزا اسدالـــله
اصفهانی ومیرزا احمد ولیدی بلوم فیلد و مس رول (Miss
Revell) را به ملاقات بهائیــان آلمان فرستادند وبه
مارسیل برگشتند و در هوتل هلونیا وارد شدند ودرهفتم
دسامبر با کشتی پرتقالی به اتّفاق میرزا اسدالله اصفهانی
و میرزا باقرخان شیرازی و میرزا عزیز الله خان و تمدّن
الملك عزیمت اسکندریه کردند و بعد از اقامت پنج مـاه
در رمله باز در ششم ربیع الثانی سال ١٣٣٠ هـ . ق .
مطابق ٢٩ مارچ ١٩١٢ میلادی از رمله حرکت کردنــد
واز اسکندریه با کشتی عازم امریکا شدند و همرهـــان
شخص شوقی ربّانی و سیّد اسدالله قمی و میرزا محمود
زرقانی و میرزا منیر زین و دکتر فرید و خسرو بودنـــد
و حتی در ناپولی برای سیر و تفرّج پیاده نشدند و برای
علّت و مصلحتی که پیش آمد شخص شوقی ربّانی باخسرو
به حیفا عودت کردند و ایشان با دیگر همرهان به امریکا
رفتند و در مراجعت از آن کشور باز در چهارم محـــرّم
١٣٣١ مطابق ١٣ دیسمبر ١٩١٢ با میرزا احمـــد
سهراب و سیّد اسدالله قمی و میرزا محمود زرقانـــی

به لیورپول وارد شدند وروز هفت محرم مطابق ١٦ دیسامبر
باهمرهان مذکورومسیودریفوس وآقا احمد یزدی و مســس
فریزر (Mrs. Frazer) ومسس هریك (Miss Herrick) بـه
لندن رفتند وروز ٢٨ محرم مطابق ١٦ ژانویه عودت به لنـدن
نمودند وروز ١٣ صفرمطابق ٢١ ژانویه ازانگستان بســوی
فرانسه رفتند وبه استتکارت وارد شدند وروز ٣٠ ربیع الثانی
١٨ آپریل بسوی بوداپست رفتند و در روز دهم جمـادی
الاولی اوّل می ١٩١٣ به پاریس برگشتند و روز ٧ رجب
١٢ جون از پاریس برای حیفا حرکت کردند و روز هشت
رجب ١٣ جون در مارسیل وارد کشتی شدند ودرآن سفرها
مراسله و تلغرافهای پیاپی به شرق و غرب همی کردنـــد
چنانچه از اقیانوس در حالی که به امریك میرفتند در نامه
خطاب به ابن ابهر در طهران چنین فرمودند :

" زیرا میرزا منیر را نا خدا و طبیب کشتی بــه
بهانه رمد چشم از شهر ناپولی اعاده به اسکندریـــه
نمودند ."

و تلگرافی به غلام علی دوا فروش طهران :

" رسیدیم به وینا دیشب در جمعی از طالبان
حقیقت صحبت شد به همه جا خبر دهید ـ ١٢ جمادی

الاولی ۱۳۳۱ "

و تلگرافی دیگر به غلام علی دوا فروش طهران ایران :

" با سرور الهی برگشتیم پاریس . عباس ۲۸ جمادی الاولی ۱۳۳۱ "

اَرُوُم

اُرومه به عربی بیخ و ریشه درخت اُروم جمع .

در ضمن خطاب شهیریه بهائیان خراسان است :

" وَاسْتَأْصَلَ اُرُومَهُمْ و اقتلع جُرثومُهم . "

استأصل را به تطبیق با جمل دیگر در معنی لازمی استعمال فرمودند یعنی از بیخ برآمد ریشه هایشان و از جای کنده شد اصل و عنصرشان .

اُرُومیّه

یا ارمیّه و در این عصر به نام رضائیه شهری معروف درآذربایجان ایران از شخص نقطة البیان در آنجا اموری مهم نقل یافت که به تفصیل در تاریخ این امر ثبت است و از همان ایّام گروهی بابی بر جای ماندند و در حدود سال ۱۲۹۰ هـ . ق قریب پنجاه تن ازلی میزیستند و ملامحمود و علیقلی نام وکیل تبلیغ

میکرد و نیز جمعی از اهل بهاء بودند و در آن میان حاجی ملّا امام ویردی شهرت داشت که در تاریخ ثبت میباشد و از توقیعات صادر در آنجاست قوله :

" هوالله الجواد الوهّاب بسم الله الرّحمن الرّحیم الحمدلله الّذی اختصّ احبّاءه بالبلاء جزاء بما وعد لهم من جزیل الآلاء فللّه الحمد حمداً یحبّه ویرضاه و کان ذریعة بالوصول الی طاعته ولقاه فللّه اصبر و علیه اتّکل و الیه اشکوبثّی و حزنی و کفی باللّه ولیّاً و کفی باللّه نصیراً چند صفحه قرطاس قبل نوشته شد انشاءالله رسیده حال تحریر که شب بیست و چهارم شهرالله الحرام است للّه الحمد نعمت صحّت برقرار است و هنوز فرجی ظاهر نیست الّا آنکه دستخطی از شاه رسید اظهار التفات بی شمار نموده اند تا بعد چه مقدّر شود و حکمی هم به یحیی خان حاکم ارومیّه شده ظاهر قبول نکرده ولی هنوز محقق نیست تا بعد چه ظاهر شود دو صفحه به خط شریف ملاحظه نموده عدد ۶۰ را نگاه داشته تا ۴۰ هرگاه گرفته شد مع ۵۰ رسید را بعد خواهم نوشت از سفر والده اطّلاعی بهم نرسید ظاهر که هنوز محقق نشده سفر ایشان هر قدر بخواهند

وجوه بدهند و از بابت سید ۲۲ بردارند در کل امور مراقب احوال اهل خانه باشند همین صفحه را به نظر ایشان برسانند بعد گرفته نگاه دارند بر ملا نعمة الله و دوستانش سلام حق باد و السّلام خیر کلام ."

ازر

عربی کمر — ازُور جمع .

در خطاب وصایای عهد :

" و اشدُدْ ازْورهم بقوّة نافذة من جبروت تجریدك ."

ازغند

قریه بزرگی در خراسان بواسطه شهرت آقا میرزا احمد وآقا سیّد حسین ازغندی در تاریخ وآثار این امر شهرت یافت . در لوحی به پسر آقا میرزا احمد مذکور است قوله :

ج ع " بسمی النّاطق العلیم یابن ازغند علیك بهاء الله قد حضر کتابك لدی المظلوم و عرضه العبد الحاضر لدی العرش انزلنا لك لوحًا تعطّرت به مدائن العلم و العرفان انّ ربّك هوالعزیز المنّان قد اقبلنا الیك من شطر السّجن فضلاً من لدنّا انّ ربّك هوالعزیز الوهّاب انّا نوصیك والّذین آمنوا بالامانة

و الدّیانة و الصّدق و الصّفا طوبی لعبد عمل بما اُمر به فی کتاب الله ربّ الارباب اسمع النّداء من شطر عکّا انّه لا اله الّا هو المقتدر المختار طوبی لابیك ثمّ طوبی له انّه اخبر عبادی بظهوری قبل اظهاری انّ ربّك لا یعزب عن علمه من شیئ انّه هوالعزیز العلّام انّا ذکرناه فی الصّحیفة الحمراء ." الخ

و در لوحی دیگر است قوله ج و ع :

" انّا بعثنا من الخاء من بشّر النّاس بهذا الظّهور الّذی به نادی المناد الملك لله العزیزالحمید قد اظهرنا الاحمد ازغندی و بعثنا المحمد فروغی لیبشّر اهل الارض و السّماء بهذ النّور السّاطع المبین انّا ذکرنا هما من قبل بآیات قرّت بها ابصار العارفین ."

ازل

ازل به معنی قِدم و بی آغازی و ما لا اوّل له .

ازلیّ با یاء نسبت به معنی قدیم و موجود بی آغاز و استعمال ازل و ازلی بدین معنی خصوصًا در آثار عرفا و حکما مصطلح و بسیار است وازلیّه با یاء نسبت و تاء مصدریّه همانند ابدیّه و قدمیّه گفتند و در خطب نهج البلاغه تکرار یافت و در مناجاتی از

نقطة البیان است قوله :

" قد شهدت به علی نفسك فی ازل الآزال . . . و تکبّرت بازلیّتك علی علوّ کبریائك . . . امّا بعد فقد طلع انوار صبح الازل فی ظلمات اللّیل الالیل . . . و لا شكّ ان کل ما نزل من مبادی الملل و انوار صبح الازل یتحمّل فی المعنی تحمّل عمق الاکبر ." الخ

و در صحیفة العدل است قوله :

" تا آنکه از فیض ازلی و نفحات شمس ابدی در هیچ شأن محجوب نمانند ." الخ

و بدین اسلوب در توقیعات و آثار بیانی به کثرت و همچنین در الواح و آثار بهائی مخصوصًا وفق کلام حضرت علی امیرالمؤمنین ع در حدیث مشهور کمیل " نورٌ اشرق من صبح الازل ." این کلمه در فروع و ترکیباتش در عوالم معنویّه الهیّه و طلوعات عالم معانی و ارواح — اطلاق گردید از آن جمله در کلمات مکنونه است :

" کنت فی قدم ذاتی و ازلیّة کینونتی عرفت حبّی فیك خلقتك ."

و "خطبة الشّهادة الازلیه ." نام و شهرت یکی از آثار قدوسیّه است که بعد از ایّام تاریخیّه بدشت برای جناب

ملاحسین بشرویه از مازندران به مشهد فرستادند تا با اصحاب روی بدان سو بیاید و در هامش نسخه معتمده ای از آن به خط ملا علی اکبر اردستانی مشهور چنین نوشته دیدم :

" نوشته ای که حضرت قدّوس از شاهرود به مشهد نوشتند به جناب باب الباب ."

و نیز ازل لقب و شهرت میرزا یحیی معروف به مناسبت انطباق عددی آن دو کلمه با هم " به ملاحظه یحیی با سه یاء قبل از اعلال " میباشد چنانچه پیروانش بنام ازلی مشهورند .

ازمیر

بندر معروف ترکیّه در مدیترانه واقعه ای است سفینهٔ مرکب ابهی و همرهان هنگام عبور از ادرنه برای عکا و واقعه میرزا آقا منیر کاشی در آنجا در تاریخ ثبت است و محل دفنش در آن بلد معلوم نشد و سکنه بلد در آن ایّام را ۱۳۰۰۰۰ / آوردند و نام ازمیر در آثار این امر مذکور آمد از آن جمله در لوحی است قوله :

" و جَرت الفُلك الی ان استقرّ امام مدینة

سمّیت بالا زمیر حضر تلقاء الوجه اسمنا المنیر و کتبّ
بوجهه الی رجل الفلام اراد ان یفدی نفسه للّه مکبّاً
علی الرّجل و انّ ربّك بکلّشیئی قدیر لم یزل کان سائلاً
ربّه هذ المقام المرتفع العزیز المنیع قد قضی اللّه ما
اراد و امرنا بخروجه عن الفلك فلمّا خرج روحه الی
الرّفیق الاعلی تاللّه استقبله ملائکة المقرّبین و فی ذلك
الیوم ما انقطع التّزول و الصّعود ." الخ

أَزْهَر الجامع الازهر مسجد معروف قاهره مصر که ارتباط آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی شهیر در دورهٔ مرکزمیثاق
ابهی با طلّاب آنجا در تاریخ و آثار مذکور و مخصوصاً
شیخ فرج اللّه زکی و شیخ محیی الدّین مشهورند .

اسّس تأسیس . بنیان نهادن .
در لوح رئیس است :
" اسّس ارکان البیت
من زبر الحدید ."
اُسّ . اصل و بنیاد ساختمان .
در کتاب اقدس است :
" و هو الاسّ الاعظم نزّلناه فی الواح اخری ."

که در ضمن نام (ام) شرح مذکور میباشد و الواح برای
وحدت حقیقیه شان واحدة ملاحظه شد و صفت اخری
بحال مفردهٔ موئنث آمد چنانچه در آیه قرآنیه " ولی
فیها مآرب اخری ."

اِستانبول پایتخت اخیر شهیر دولت آل عثمان در دورهٔ بیانی و هم در سنین اقامت ابهی به بغداد
سلطان عبدالمجید در آنجا به سلطنت و خلافت می نشست
و سلطنتش در سال ۱۲۵۵ هـ ق تا سال ۱۲۷۷ امتداد
داشت و نفی های پی در پی و شدائد که به حضرت
بهاءالله و عائله و اصحاب و موءمنین در کشور عثمانی وارد
گردید بعد ازو در دورهٔ سلطنت برادرش سلطان
عبدالعزیز واقع شد که از سال ۱۲۷۷ تا سال ۱۲۹۳ بر
قرار بود و عزل و انتحارش در این سال وقوع یافت و
صدر اعظمش امین عالی پاشا چنانچه در ضمن (ع ل و)
ثبت است در سال ۱۲۸۸ مرد و پس از عبدالعزیز
برادرزاده اش سلطان مراد بن سلطان عبدالمجید
چند ماهی سلطنت نمود و دچار اختلال دماغ شد
و ناچار برادرش سلطان عبدالحمید بسلطنت وخلافت

نشست و شدائد وارده بر مرکز عهد ابهی در ایام
او واقع گردید و جمعیت اسلامبول را در آن ایّام متجاوز
از هشتصد و هفتاد و سه هزار نوشتند و سلطنتش تا
سال ۱۳۲۸ برقرار بود و در آن سال بهیجان حکومت ملی
خواهان معظّم مخلوع و به سلانیك (Salonika) برده شد
و محمد رشاد خامس بسلطنت نشست تا بعد از جنگ وشکست
دولت عثمانی و متفقینش عاقبت بسال ۱۹۲۳ میلادی
جمهوریت ترکیه به ریاست آتا ترك قرار گرفت .

و لوحی در ایّام آغاز ورود به اسلامبول چنین صدوریافت
قوله :

" هو العزیز الباقی معلوم بوده که مسافران الی
الله بعد از طیّ مراتب ما سواه به محل معروف که
مشهور به استانبول است نزول فرمودند و تا حال
از اهل آن جز تعارفات رسمیّه اثری مشهود نگشته تا
بعد چه ظاهر شود و از خلف حجاب قضا چه امضاء
گردد ولکن اشجار یابسه و ثلوج مجموده بسیار ملحوظ
شد گویا این مدینه را از ثلج بنا نهاده اند و در هر
آن حرارت بیفسرد و برودت بیفزاید سمندر ناری
شنیده شد که آتش علّت و سبب ظهور او گشته من

لدن حکیم خبیر ولکن سمندر ثلجی مشهود نگشته بود
و حال از بدایع صنع صانع حیوان ثلجی بسیار ملاحظه
شد تا بعد بیضاء قدرت ربّانی و ضیاء دست سبحانی
چه اظهار فرماید و الکل مقبوض فی قبضته و معلق
بارادته لا اله الّا هوالقادر القیّوم و دیگر تا حال امری
ظاهر نشد یعنی سخنی به میان نیامد و بعد از گفتگو
تفصیل ارسال میشود و جمیع در محل خود مستریح
باشند تا وقتش و الوقت عند العزیز المحبوب و جمیع
را ذاکریم و وصیّت مینمائیم همه را که بذکری از ذکر اللّه
غافل نشوند و به حبّ ما سواه از حبّ او محتجب نمانند
و السّلام علی من اتّبع الحق ."

و در لوح به شیخ نجفی اصفهانی است قوله :

" تفصیل ورود این مظلوم را در آستانه و اقوال
و اعمالش را ذکر فرمودند ... هر نفسی از مدینهٔ کبیره
به این ارض توجّه مینماید ... و از جهت دیگر دائره
سفارت ایران در مدینه کبیره به تمام قدرت و قوّت به
تضییع این مظلومان مشغول انّهم ارادوا امرًا والله اراد امرًا
آخر .. آیا نسبت سرقتی که از جانب سفارت کبری
به رعیّت خود داده ثمر و اثرش در ممالك خارجه چیست

... ولکن درظهور این فقره از قرار مذکور جناب سفیر کبیر معین الملك میرزا محسن خان ایّده‌الله در آستانه تشریف نداشتند ... واو (میرزا یحیی) خود به شطر علیه خود توجّه نمود ."

و در لوحی دیگر راجع به اوضاع مخالفین مجتمع در اسلامبول چنین فرمودند قوله :

" در ارض سرّ مع ظهور مباهله واعلای کلمه سید محمد اصفهانی نزد مشیرالدّوله علیه بهاءالله دوید والتجاء نمود از برای معیشت دو یوم شهریّه خواست لعمرالله بذلك ناح قلبی و قلمی وارکانی وحال هم اصفهانی موجود در آستانه مع رفیقش به تاراج اموال مشغول بشأنی به نار حرص و هوی مشتمل که قلم از ذکرش عاجز و قاصر ." الخ

و در سالیانی بعداز صعود ابهی خطابی به بهائیان اسلامبول به تاریخ ۱۳۱۹ است قوله :

" تا حال نظر به حکمت کبری تبلیغ درآن مدینه ممنوع بود حال بهار تبلیغ با کمال حکمت باید آن خطّه را زنده نمائید ... پس به کمال حکمت بکوشید ."

تمامت واقعات و امور مرتبطه بآنجا درتاریخ (ظ ح ق)

و هم در موارد مختلفه این کتاب ثبت است .

آساطین ارکان و اعاظم جمع اُسطون معرّب از اصل ستون فارسی است . در مناجاتی و خطابی است قوله :

" کلّ الاساطین من الحکماء اعترفوا و اذعنوا بانّ عقولهم ذهلت عند ... " الخ

إستبرق فارسی الاصل که بافته های چند لائی از ابریشم و گلابتون درقرآن به وصف لباس اهل جنّت تکرار ذکر یافت و در سورة القلم است :

" ان یا قلم فاخبر حوریّة الفردوس قل تالله الحقّ الیوم یومك فاظهری کیف تشاء ثمّ البس استبرق الاسماء وسندس البیضاء کیف تریدین ."

و در لوحی دیگر است قوله :

" وادّق من استبرق العنصریّه "

و در لوحی دیگر :

" جنّت خلد را به انوار جمال تزئین نمائید و به فرش سندس واستبرق قدس فرش نمایند ."

و ذیل نام سندس هم ذکر است .

اِسْتِجارَ در ضمن نام جوار ذکر است .

استجلال ضمن نام جلال ذکر است .

اِسْتِخاره مصدر استفعال ازخیربه معنی طلب و خواهش خیر. واستخارهٔ از خدا بواسطه سبحه یا رقعه یا کتاب وغیرها در ما بین مسلمانان معروف است و در کتاب " مجمع البحرین " حدیثی به این مضمون نقل نمود که فرمودند اوّلاً از خدا به تکرار مسألت الهام به خیر بکن آنگاه مشورت کن که به زبان هرکه خواهد خیرت را جاری میسازد. و اساس منصوص درین امرنیزد راستخارهٔ به استشاره میباشد که در کتاب امر و خلق به تفصیل ذکر است .

اِسْترآباد شهر معروف شمالی ایران . این شهر در دورهٔ بهاءاللّه مرکز بهائی شد که اعضاء آن از بلاد دیگر برای کسب و تجارت وغیرها در آنجا مجتمع شده بودند و در الواح و آثار مذکور گردید از

آن جمله قوله :

" استرآباد جناب میرزا عباس .

بنام خداوند یکتا

انشاءاللّه به عنایت رحمن از رحیق حیوان که به ید قدرت الهی مفتوح گشته بیاشامید کتابت در سجن حاضر و توجّه الیه طرف المظلوم اَلّذی دعا الکلّ الی اللّه المهیمن القیّوم و صدر آن به این کلمه مزیّن بود اللّهمّ انی اسألک من بهائك بابهاه ." الخ

اِسْتَقَرَّ ثابت و برجاشد . در قرآن است :

" ولکن انظر الی الجبل فَاِنِ اسْتَقَرَّ مکانه فسوف ترانی ."

و در لوحی است :

" و یحشرك فی فردوس الحبّ و یستقرّك فی رضوان القدس ." که در جای یُقرّ استعمال شد .

اِسْتِمْساك - تمسّك مصدر مزید عربی به معنی آویختن و تعلّق و تشبّث بشیئی در لوحی است :

" خذ کتابی بقوّتی و تمسّك بما فیه من اوامر

ربّك الآمر الحكيم يا محمّد اقوال و اعمال حزب شيعه
عوالم روح و ريحان را تغيير داده در اوّل ايّام كه باسم
سيّد انام متمسّك بودند " الى قوله " تمسّك جستند "
و در لوح ديگر :

" هذا كتاب من لدى المعلوم الى من تمسّك
بالعلوم ."

و در مناجاتى است :

" اى ربّ انّه تمسّك بحبل مواهبك ."

و در قرآن :

" فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا "

و قوله :

" والّذين يُمسّكون بالكتاب ." الخ

اِسْتَطْرَف درضمن طرف ذكر است .

اِسْتَظَلّ در ظلّ ذكر است .

اِسْتَنِرْ امر مخاطب عربى از استناره .
در كلمات مكنونه است :

" مشكاتى انت و مصباحى
فيك فاستنر به ." به آن روشنى گير .

به شدّت جارى شد .

اِسْتَهَلّ در لوح به ناصرالدين شاه است :

" قد استهلّ مدمعى
الى آن بلّ مضجعى ."

اشكم چنان فرو ريخت كه بالينم تر شد .

اِسْتِواء مصدر عربى به معنى استقرار .
در كتاب اقدس نقل ازبيان است :

" ان ادركتم ما نظهره
انتم من فضل الله تسألون ليمنّ عليكم باستوائه على
سرائركم فانّ ذلك عزّ ممتنع منيع ان يشرب كأس ماء
عندكم اعظم من ان تشربنّ كلّ نفس ماء وجوده بل
كلّشيئى ان يا عبادى تدركون ."

يعنى اگر آن را كه آشكار خواهيم ساخت دريابيد ازفضل
خدا بطلبيد كه به استقرارش بر تختهاى شما بر شما
منّت گذارد كه اين عزّتى بسيار ارجمند و نادسترس
ميباشد . بياشاميد جامى از آب نزد شما افضل از آن
است كه به هر نفسى بلكه به هر شيئى آب هستى
بياشامانيد اى بندگانم ادراك كنيد .
و مراد از ما نُظهره من يُظهره الله موعود ميباشد و عدول

از لفظ من به لفظ ما بر سیاق آیات قرآنیّه "والسّماء و ما بناها" و غیرها محض ترفیع مقام آن حضرت از رتبهٔ بشریّت عامّه است تعبیر به لفظ متکلّم به اعتبار ظهور غیب در مقام مظهریت میباشد و دو فعل تسألون و تدرکون به صورت خبری و در معنی طلبی است و کلمهٔ تُشرِبَنّ از باب افعال و جمع مخاطب مذکّر با نون مثقله است.

اَسْتُوارْت مس الیزابت استوارت از بهائیان امریکا در سال ۱۳۲۹ هـ ق به Miss.E.Stewart عزم خدمت در بیمارستان صحت بهائیان ایران از امریکا رسید.

اَسَد از کلمه اسد به معنی شیر درنده اسماء اعلام بسیاری گرفته شد که در تاریخ و آثار ذکرند چنانچه اسد آباد قصبه ای به مسافت ٤٥ کیلومتری غرب جنوبی همدان واقع در غربی کوه الوند و ذکری در ضمن لغت (ج م ل) هست و در دورهٔ بهاءالله جمعی از اهل بهاء در آنجا بودند و مذکور در الواح شدند مانند حاجی شاه محمّد و خانواده اش که در عکّا مشرّف

به حضور گردید و نیز درویش علی بود و لقب اسداللّه را شیعیان از القاب و شهرت علی امیر المؤمنین شناختند و پسران خود را تیمّنًا و تبرّکًا باین نام مینامیدند و مسمّیان به این نام کثیرند از مؤمنین به این امر در الواح و آثار به کرّات مذکورند و اشهر از همه میرزا اسداللّه دیّان خوئی است که از رجال مشهور صاحب ادّعا و آثار در بابیّه و مقتول بدست آنان بود که ضمن لغت "ح ی ی" و "د ی ن" ذکری است.

دیگر حاجی اسداللّه فرهادی قزوینی متوفّی در سجن طهران دیگر میرزا اسداللّه خان وزیر اصفهان و میرزا اسداللّه مبلّغ معروف اصفهانی که متّفقًا با میرزا ابو تراب و حاجی میرزا حسن سمادت به عکّا بهر زیارت رفتند و در ایران خدمتها در این امر کردند و میرزا اسداللّه مذکور تبلیغها نمود و بالاخره هشت سال قبل از صعود ابهی در عکّا مجاور گردید و زوجه اش خواهر حرم مرکز عهد ابهی بود و چنانچه تفصیل نام اروپا و امریکا ذکر است همسفر در اروپا و مبلّغ بامریکا گردید و دیگر سیّد اسداللّه قمی که مخصوصًا در آثارشان در سفر باروپا و امریکا و در ضمن لغت حیات مذکور است

دیگر میرزا اسدالله اصفهانی که در سنندج به خدماتی در این امر موفق گردید . دیگر خود میرزا اسدالله معروف به فاضل مازندرانی نویسنده است که در آثار دورهٔ مرکز میثاق مذکور میباشد از آن جمله خطاب به حاجی آقا محمد علاقه بند یزدی است قوله :

" چون آن رساله (سیاسیّه) در نجف میان اسباب آقا میرزا اسدالله و آقا میرزا عبدالحسین اردستانی بدست بی فکران (بعضی از ملاّ نماهای نجف) افتاد این را از برای ما اعظم گناه شمردند ." الخ

و شمّه ای ضمن نام امریکا ذکر است .

و در موضعی دیگر قوله :

" از قرار حوادث اخیره حضرت فاضل محترم نحریر خراسانی ایّده الله تکذیب این بهتان فرمودند که این دو شخص محض ترویج به این ناحیه مقدّسه آمده بودند نه فکری دیگر ."

و در خطاب به آقا سیّد نصرالله باقراف قوله :

" حضرت آقا میرزا اسدالله و آقا سیدعبدالحسین در نهایت انقطاع و فرط انجذاب به صفحات هندشتافتند که چندی در آنجا نشر نفحات نمایند و به خدمت امرالله

پردازند ." الخ

و در ضمن خطابی به ابن ابهر است :

" جناب آقا میرزا اسدالله مازندرانی را البتّه به صفحات عتبات عالیات بفرستید زیرا عتبات استعداد پیدا نموده و بشخص محترم معلوم در آنجا نیز به کمال حکمت صحبت دارد ."

و آقا شیر علی کاشی از بهائیان معروف نیز در الواح و آثار مذکور است قوله :

" یا شیر قبل علی الحمدلله به الواح بدیعه منیعه فائز شدی ." الخ

اِسْراف افراط و تبذیر . در کتاب اقدس در بارهٔ صید و شکار است :
" ایّاکم ان تسرفوا فی ذلک ."

اِسْرافیل در آثار اسلامیّه نام یکی از ملائکه عظام مأمور من جانب الله بنوعی از امور و معرّب از اصل سریانی و عبرانی . در مثنوی ابهی است :

" ای سرافیل بهاء ای شاه جان یک

حیاتی عرضه کن بر مردگان .

أَسَف عربی به معنی دریغ . فارسی غمگین بودن و افسوس خوردن .
در قرآن است :

" فلمّا آسفونا انتقمنا منهم فاغرقنا هم اجمعین . "

یعنی چون قوم فرعون ما را محزون ساختند و غضبنـــات کردند از ایشان انتقام کشیدیم .

و در آثار و توقیعات بارها به این آیه استدلال کردنـــد چون ذات سرمدی اعلی مورد حوادث امثال حزن نمیشود پس مراد محزون ساختن موسی و اولیائش میباشد . و این دلیل که حزن انبیاء و اولیاء همان حزن خداست .

أُسْقُفْ معرّب ازلغت اروپائی (Episkopos) نام کشیش بزرگ مسیحی اساقفه جمع
در لوح خطاب به فارس است :

" قل یا ملأ الاساقفه قد اخذت الزّلازل کـــلّ القبائل والربّ الابدیّ ینادی " الخ

اِسْكَنْدَر الکساندر کبیر جهانگشای معروف که در رسالهٔ مدنیّه در حق اوست:

" اسکندر رومـــی از

فتوحات عظیمه اش جز سقوط پسرش از سریر تاجداری و تغلّب فلسقوس و بطلمیوس بر کل ممالکش فائـــــده مشاهده نشد . "

چون بسیاری از مفسّرین قرآن قصه های راجع بذوالقرنین و سدّ یأجوج و مأجوج وغیره را باو تفسیر و تطبیـــق کردند در السن و افواه به آن امور ضرب المثل گردید و در نظم و نثر عرفانی در مسائل عقلی و روحانی بـــه اشاره بآن قصص نامبرده وی را مذکور و مشهور نمودند که حافظ گوید :

سکندر رانمی بخشند آبـــی
بزور و زر میسّر نیست این کار

و در لوحی است قوله :

" شاید اسکندر عماء سدّی از زبر سناء فیمابین حائل گرداند . " الخ

و الکساندر دوم نیکلا یویچ امپراطور روسیه معاصـــر بهاءالله بسال ۱۸۱۸ م متولد و بسال ۱۸۸۱ م(۱۲۹۹ ه ق) در انقلاب نهلیست ها از میان رفت و الکساندر سوم به پادشاهی قرار گرفت .

و از اسکندر نامان اسکندر خان نوری که مدّتی حکومـــت

دلالقان داشت و نصرت و خدمت امر ابهی همی کرد در الواح مذکور است .

اسکندرونه واقع در ساحل دریای مدیترانه و بندر تجارتی حلب که ترکان اسکندریهٔ صغیر یعنی اسکندریهٔ صغیر میخوانند گفتند سکنه اش تقریبا ۱۹۰۰ نفر بودند و در اوائل ایّام اقامت ابهی در عکّا محلّ اقامت اسرای موصل و مهاجران و مسافران بهائی ایرانی و متدرّجًا مرکزی گردید و بکرّات در آثار و الواح ذکریافت .

اِسکندریّه بندر شهیر مصر در ساحل مدیترانه معروف است و در اوائل سنین اقامت ابهی در عکّا محلّ سکونت بهائیان مهاجر ایرانی شده متدرّجًا مرکزی از مؤمنین مهاجر ایرانی و گرویدگان بومی گردید و همه سکنه اش زیاده از شش هزار نفر بودند و شرکت تجارتی روحانی بهائیان از حاجی میرزا حسن خراسانی و غیره بسال ۱۳۰۹ تأسیس گشت .

اِسْم واحد و اَسْماء جمع . در اصطلاح عرفانی مشهور و متبادر در اسماءالله

گردید چنانکه کلیهٔ عالم هستی که حقائق تجلّیات وشؤون فیض حق است مطوّا از نعوت و اسماء الهی میباشد و در آثار و الواح ابهی استعمال اسماء بر افراد و اشخاص بهمین طریق بغایت کثرت میباشد چنانچه در صلوة یومیّه است قوله :

" یا اله الاسمآء و فاطر السّماء " الخ

و در لوحی :

" هذا کتاب من لدن مالك الاسمآء "

و قوله :

" لا تمنعك الکدورات عن مالك الاسمآء والصّفات"

و در لوحی به نصیر است :

" و انّ الاسمآء لو یخلص انفسهم عن حدودات الانشاء لیصیرن کلّها الاسم الاعظم لو کنت من العارفین"

و مقصود افتتاح باب ترقّیات افراد انسانیّه تا این درجه میباشد .

و نیز قوله :

" اگر تفکّر مینمودند در ظهور ثانیم باسمی از اسمایم از جمالم محتجب نمی ماندند اسمی از اسمایم که بحرفی او را خلق فرمودم و به نفحهٔ حیات بخشیدم

به محاربه بر جمالم برخاست ."
که مراد از اسمی از اسماء اسم ازل میباشد .
وعلماء وعرفاء در مابین اسماء و تجلّیات غیر محدوده
باسمی اعمّ و اعظم قائل شدند وآیا آن اسم الله است
یا ربّ یا هو یا غیر آنها باختلاف رفتند و وجوهی ذکر
کردند چنانچه در لوح حروف مقطّعات مذکور ضمن ح ی ی
اسم الله بعنوان اسم اعظم مسطور است و در اصطلاح
این امر نام بهاء اسم اعظم معروف و مشهور میباشد .
و در لوح به نصیر است قوله :

" لانّ بحر الاعظم تموّج فی ذاته باسمه الاعظم
الاکبر ."

و در کتاب اقدس است :

" هذا من امره المبرم و اسمه الاعظم و کلمته العلیا
و مطلع اسمائه الحسنی لو انتم تعلمون ."

و در ضمن لغت ع ظ م و ب ق ر هم ذکری است .
و نیز در لوح به نصیر است قوله :

" ای نصیر در ظهور اوّلم بکلمهٔ ثانی از اسم
برکلّ ممکنات تجلی کردم " انتهی

در ظهور دورهٔ بیان بنام علی (علیمحمد) که کلمه ثانی

اسم حسینعلی است ظهور فرمودند و در سنین اقامت
در ادرنه میرزا آقا منیرکاشی سابق الذّکر در بعضی الواح
بنام و خطاب یا اسمی الاعظم و مانند آن مفتخر گردید .
قوله :

" هو الاعزّ الارفع الامنع الاقدس الابهی ان یا
رقّ المنشور اسمع نداء ربّك . . . ان یا اسم المنیر" الخ

که در حلّ اعتراضات بابیان و امر او به تبلیغ و ذکر ذبیح
کاشانی و اجازه اش به تشرّف به حضور در ادرنه است .
و نیز قوله :

" هذا لوح من الله العزیز القدیر الی جمال
قدس منیر ان یا ساذج الرّوح . . . ان یا کلمة الاعظم
. . . ان یا سماء القدس . . . ان یا شمس الاحدیّه . . .
ان یا بحر الاعظم . . . ان یا شجرة الله . . . ان یا
کنز الله . . . ان یا اسم الله ان اشهد فی نفسك انّه
لا اله الّا هو . . . ان یا اسمی ان اشهد فی ذاتك انّه
لا اله الّا هو ."

و نیز قوله :

" هو الامنع الاقدس الابهی جمال الرّحمن
عن افق الرّضوان خلف سحاب الاحزان قد کان بالحق

مشرقا . . . ان یا اسمی الاعظم اسمع نداء ربّك الابهی عن شطر الکبریاء مقرّ اللّه العلیّ الاعلی لیجذبك نفمات الاحلی ." الخ که بسیار مفصّل است وواقعات تا ادرنه را شرح و تفصیل فرمودند و نیز به امضاء خادم ٦٦ قوله :

" و دیگر چند ماه قبل سورهٔ اصحاب از سماء و یمین عرش اعظم نازل شده و باسم اللّه الاعظم حضرت منیب ارسال شد ."

و نیز درالواح کثیره خطاب و تلقیب "اِسمی" بنوع اطلاق یا تقیید و موصوف باوصاف مخصوصه بآحاد مهمّهٔ متعدّده از قبیل اطلاق اسم اللّه الاوّل بر جناب ملّا حسین بشرویه چنانچه در ذیل نام زیارت ضمن خطاب بورقة الفردوس ثبت است و اطلاق اسم اللّه بر سلطان الشّهداء که نیز در ضمن نام زیارت است و نیز اسم اللّه الجمال و اسم اللّه المهدی و غیرهم در مواقع مناسب ذکر است .

وکتاب الاسماء از آثار و توقیعات صادر در اواخر ایّام سجن چهریق دو مجلّد است و باسلوب بیان منتظم بر نوزده واحد و هر واحد بر نوزده باب و در هر باب

وصف یکی از اسماء اللّه که مظهر آن یکی از مؤمنین است قوله :

" الباب الاوّل من الواحد الثّامن من الشّهر الثّامن من السّنة فی معرفة اسم المُرشد (میرزا قربانعلی مرشد شهید) و له اربع مراتب الاوّل فی الاوّل بسم اللّه الارشد الارشد قل اللّه ارشد فوق کلّ ذی ارشاد ."

و درلوحی راجع به آن کتاب است قوله :

" کتاب اسماء نازل شد آخر فکر نمائید که مقصود چه بوده مخصوص کتاب اسماء نامیده اند و درآن الواح جمیع اسماء را واحدًا بعد واحد ذکر فرموده اند وتفسیر نموده اند و بعد مظاهر اسماء را بمبدع اسماء وصیّت فرموده اند"

و درلوحی دیگر قوله :

" قد انزلنا کتاب الاسماء من سماء مشیّة اللّه فاطر السّماء و فیه فسّرنا العلم بهذا الیوم العزیز البدیع و وصّینا فیه کلّ اسم بالاسم الاعظم و امرناه بان یدع ما عنده فی یوم الظّهور اذ استوی هیکلی علی عرش اسمه العظیم و علّمنا کلّ اسم سبیلی و عرّفناه من یأتی بسلطان مبین کلما اتی انکره الاسماء کلّها الّا من شاء اللّه ربّ

العالمین ."

و مراد از اسم و عالم اسماء در نظیر این بیان شؤون و اوصاف و القاب قابل تغییر است .

و در کتاب اقدس است قوله :

" ایاکم ان یمنعکم الاسماء عن مالکها اویحجبکم ذکرعن هذا الذکر الحکیم ."

منظور نام و مقام خود شان و همچنین اسماء امامت وولایت وغیرهماست .

اسمعیل

در لوحی راجع به اسمعیل بن جعفر و فرقه اسمعیلیه قوله :

" بگو در حضرت اسمعیل بن حضرت صادق ع چه میگوئی این همان اسمعیل است که حضرات اسمعیلیّه به او متمسّك ومتشبّثند آن حضرت اورا امام و وصی فرمود و حکم در این فقره ثابت بعد عزلش فرمودند و این سبب اضطراب اصحاب شد و زرارة که از اجلّه اصحاب آن حضرت بود عرض نمود آیا میشود امام عزل شود در جواب فرمودند بداشد راوی این حدیث کلینی و معترض زراره هردو نزد اصحاب رجال موثّق اند قل انظروا لتعرفوا ما نطق به القلم الاعلی

فی هذ المقام العزیز البدیع دیگر معلوم و واضح است که معرضین و معترضین دراین مقام چه گفته اند منهم من قال اگر قابل نبود از اوّل چرا پیشوای خلق قرار فرمود و اگر قابل بود عزلش چرا مقام امام مقام هدایت خلق است در رتبهٔ اولی و در عقیدهٔ شما آن حضرت دارای علوم اوّلین و آخرین است لذا نباید چنین امری که مخالف و مغایر است از یشان ظاهر شود باری ذکر این فقرات نظر به عقائد خودآن حزب است یشهد بذلك كلّ منصف وكلّ عالم وكلّ صادق امین ."

و از اسمعیل نامان شهیر مذکور در الواح و آثار این امر آقا سید اسمعیل زواره چنانکه در لوح به شیخ محمدتقی نجفی اصفهانی است قوله :

" در حضرت اسمعیل علیه سلام الله وعنایاته نظر نمائید قبل از فجر باب بیت را با عمامهٔ خود جاروب نمود و بعد در کنار شط مقبلاً الی البیت بدست خود جان نثار نمود ."

و در لوح رئیس است قوله :

" والّذی قطع حنجره فی العراق انه لمحبوب الشّهداء و سلطانهم و ما ظهر منه کان حجّة الله علی

الخلائق اجمعین ."
و در لوحی دیگر قوله :
" اسمعیل الّذی سرع مسرعًا الی مقرّ الفداء فی
العراق ."
و نیز در ضمن نام زیارت تفصیلی است .
دیگر حاجی محمد اسمعیل ذبیح کاشانی که در آثار
بسیار مذکور و لوح مفصّل عربی و فارسی صادر در ادرنه
خطاب به اوست :
" ارض ك جناب ذبیح علیه بهاءالله باتفکّر
قرائت کنند هذا لوح القدس یذکر فیه ما یشتعل به فی
قلوب العباد نارًا لعلّ یحترق به کل الحجبات والاشارات
... وانّك انت یا ذبیح ان استمع لما یوحی عن
جهة الکبریا ... ان یا ذبیح لا توقّف فی امرالله ...
ولقد ارسلنا الیك من قبل لوحا ثمّ من قبله لوحًا ثمّ من
قبله لوحًا ... وقد حضر فی هذا السّجن بین یدینا
کتابك وقرأناه ووجدنا منه نفحات حبّك ... وما اردت
الورود علی مقرّ ربّك ... انّا ما خالفنا الوعد ونوفی ما
وعدناه ... واردنا ان نحضرك تلقاء الوجه ولكن المشركون
حالوا بیننا وبینك واخرجونا عن الدّیار الی ان جعلونا

مسجونًا فی هذه الارض البعید وانّك لو ترید ان تسافر
الی الله وتهاجر الیه اذًا اشرقت شمس الاذن عن افق
الامر لتفعل ماترید وانّا لتحضر بین یدینا ." الخ
و در لوحی دیگر خطاب به او :
" خذ لوح الله بقوّة من لدنّا ثمّ اقبل بقلبك الی
مقرّ الّذی فیه ینطق کلشیئ بانّه لا اله الاّ هوالعزیز
الکریم ."
و در لوحی دیگر :
" از یمین عرش نازل ای ذبیح در اکثری از
الواح الهیّه از قلم امریّه نازل جمیع احبّای الهی راوصیّت
فرمودیم که ذیل مقدّس را بطین اعمال ممنوعه وغبار اخلاق
نیالایند ." الخ
و در لوحی دیگر :
" باسم مظلوم مسجون ای ذبیح از برای تبلیغ
خلق شدی قعود وصمت جائز نه ... ای ذبیح کمر
خدمت محکم کن وبه تبلیغ امرالله قیام نما واز پریشانی
امور ظاهره محزون مباش یصلح الله ما یشاء بسلطانه
انّه لهو المقتدر القدیر ... انّا قدّرنا لك ما تقرّ به
عیون النّاظرین وتفرح به افئدة المخلصین ." انتهی

که مشتمل بر امر تبلیغ و شرائط مبلّغین میباشد و قوله :

" و اللّه الملك المتعالی القیّوم ان یا حبیب انا قد کنّا احبّك من قبل و نحبّك حینئذ وسنحبّك من بعد و ما کنّا فی شأن غافلاً عنك ." الخ

و در لوح به آقا سیّد عبدالرّحیم اصفهانی :

" ان یا رحیم ان دخلت ارض الکاف ان احضر بین یدی الذّبیح ثمّ بلّغه ما اشهدك اللّه لیکون من الشّاهدین قل یا عبد اسمع قولی وکن قائماً علی امر ربّك بالالف القائم المستقیم و قل باسم اللّه الامنع الارفع الاقدس الاعظم العظیم ثمّ ارفع یدك بسلطانی وقدرتی ثمّ اخرق بها الاحجاب عن وجه کلّ نفس باسمی المهیمن المقتدر العزیز القدیر ثمّ انطق باذن ربّك و قل یا قوم ایّاکم ان یحجبکم کبر الاسماء و لا یمنعکم سبحات الجلال ... و انا نزلنا علیك من قبل لوحًا یتضوّع منه رائحة اللّه ربّك و ارسلناه بید اخیك فضلاً من عندنا لتشکر ربّك و تکون من الشّاکرین ... ولکن لمثلك لا ینبغی الاضطراب لانّ الفتنة فتنة للّذینهم ما عرفوا اللّه باللّه ... فسوف یرفع النّعیق فی ارضکم و یأتیکم مظاهر الشّیطان بخدع و مکر عظیم ."

و در لوح رئیس در حق او :

" الانیس الّذی استأنس بحبّ اللّه و انقطع عن الّذین اشرکوا وکانوا من الخاسرین و خرق الاحجاب بحیث سمع اهل الفردوس صوت خرقها ." است که میفهماند در آغاز بابی متعصّبی بود و بایمان بهائی پیوست و در ضمن لغات بداء و ذبح وآل و حبّ و سلطان و شاه و غیرها نیز شمّه ای مسطور است .

و حاجی محمد اسمعیل قزوینی و حاجی محمد اسمعیل یزدی و میرزا اسمعیل کتاب فروش آذربایجانی گرگانی الاصل که شعر میگفته و مشکوة تخلّص میکرد و مدّتی در بادکوبه مقیم گردید و میرزا اسمعیل وزیر نوری جدّ مادری حضرت عبدالبهاء که ضمن نام آسیه ذکری است و اسمعیل نامان بسیاری در آثار این امر نامبرده شدند که در تاریخ شرح احوالشان به تفصیل ذکر میباشد و شهر اسمعیلیّه مصر و ایّام توقّف غصن اعظم در آنجا برای تغییر آب و هوا و رفع تب و کسالت نیز در تاریخ است و شرح وتفصیل در تاریخ ظ ح ق میباشد .

آسی به معنی حزن .

اسی

در خطاب و درمناجاتی است:

" الهی الهی ترانی اسیرًا ... طریحًا فی فراش الحزن و الآسی ." الخ

آسیه که در اسرار الآثار العمومیّه اصل کلمه به تفصیل مذکور است نام مادر غصن اعظم بود و در یکی از الواح چنین مسطور است :

" در ایّام طفولیّت روزی از روزها قصد ملاقات جدّهٔ غصن اعظم را نمودیم در ایّامی که ضلع مرحوم میرزا اسمعیل وزیر بوده ." الخ

و در خانه بنام بیوك خانم و نوّاب میخواندند ودر الواح به خطاب ورقهٔ علیا مخاطب مینمودند وحسب بیان ورقهٔ علیا اولادی که ازیشان به عرصه وجود آمد بترتیب چنین است نخست میرزا کاظم در پنجسالگی وفات کرد دوم دختری که سه سال بعد از ولادت میرزا کاظم متولد شد و در چهل روزگی درگذشت سوّم غصن اعظم که نامشان عبّاس بود و سه سال پس از ولادت آن دختر متولد شدند چهارم بهیّه خانم ورقه علیا که سه سال بعد از ولادت آن حضرت تولّد یافت پنجم میرزا علی محمد که سه سال بعد از آن خانم متولّد گردید ودر هفت سالگی درگذشت ششم میرزا مهدی غصن اطهر که سه

سال پس از ولادت میرزا علیمحمد متولد شد ودر مهاجرت ابهی از بغداد تا اسلامبول با آسیه بانوی نامبرده در یك کجاوه و مادر میرزا محمد علی غصن اکبر با مرضعهٔ برای سازجیّه دخت صغیرش در کجاوه ای و دو زن — میرزا یحیی ازل در کجاوه دیگر و دو زن میرزا محمد قلی برادر ابهی در کجاوه دیگر بودند .

آسیر

عربی قبضه کرده و بند کرده
اُسَراء اُسارىٰ اَسرىٰ جمع.

در لوحی است :

" کمر همّت را محکم نمائید شاید بندگان از اسیری فارغ شوند ."

و در لوح بشیخ سلمان است :

" قد سمعنا ضجیج الاسراء من اهلی واحبّتی للّه الحمد بما جعلونی و اهلی و احبّتی اُساری فی سبیله ."

و در ذیل نام عراق نیز ذکری است .

اِشارة

در آثار و الواح کلمهٔ اشاره و اشارات به معنی تعریفات و توصیفات محدوده بحدود

وهمیّه مقیّده بشریّه کثرت استعمال داشت .

در لوح به حاجی محمد کریم خان است قوله ج و ع :

" قلب را از اشارات قوم مقدّس نما ."

و در لوح به نصیر است :

" و انّ حبّك لو يطهّر عن اشارات المنيع يجعله الله من كنز لا يفنى و قمص لا تبلى ." الخ

منظور اینست که محبّتش نسبت بآن حضرت محبّت عرفانیّه لاهوتیّه بحدّ کمال باشد طبق قوله السّابق :

" طهّر يدك عن التّشبّث الى غيرالله و الاشارة الى دونه ."

که مراد میرزا یحیی ازل میباشد و در لوح رئیس است قوله ج و ع :

" و يشيرون اليكم باصابعهم ."

اِشتَعَل

بر افروخت . در لوح رئیس است :

" الى ان دخلتم ارض السّر فى يوم اشتعلت فيه نار الظّلم ."

و در دعاء یدعوه محبی الانام فی الایّام است :

" انطقتنی بمشیّتك و اشتعلتنی فی حبّك . . .

ایربّ فاشتعلنا بنار محبّتك على شأن يشتعل بنا نار حبّك ." الخ

و ممکن است در اصل نسخه " واَشعَلتنی . . . فَاَشعِلنا " بود .

اِشتهارد

از توابع طهران و مرتبط به قزوین مرکزی قدیم برای این امر بود و در الواح و آثار بسیار برمز الف و شین مذکور است و بهائیان آنجا مخصوصًا شیخ ابوتراب و پسرش شیخ محمّد و نایب رضا و محمّد تقی و آقا محمّد علی و غیرهم شهرت و صوت و صیت داشتند .

در لوحی است :

" فی ارض ا ش بنام بیننده پاینده یا رضا انشاء الله از تجلّیات انوار آفتاب حقیقت منوّر باشی . . . وقتی که این مظلوم در زیر غل و زنجیر در ارض طا بود در حالتی که دو روز بر او گذشت و چیزی بلب نرسید و دیناری با او نبود در آن حین اغنی العالم بوده کسی که غنای او از منتهی درجه فقر حاصل و از ذلّت و ننگ عالم در سبیل امر مالك قدم دلتنگ و خجل نه با تو بوده و هست غم مخور سرورها از پی دلتنگ مباش فرح

بی منتهی از عقب در نفس این عالم ابواب لا تحصی موجود انشاءالله باصبع اراده بگشاید و عوالم جدیده دراین عالم مشاهده گردد او فقیر را دوست داشته و دارد و با او مجالس و موانس اگر بر تراب جالسی غم مخور مالك عرش با تست اگر گرسنه ای محزون مباش مُنزل مائده بتو ناظر اگر شب بی چراغی دلتنگ مشو مطلع نور حاضر انّی انا آنس مع کلّ فقیر و اقعد مع کلّ مسکین و اتوجّه الی کلّ مظلوم و انظر کلّ مکروب لذّت بیان و حسن و حلاوت آن تلخیهای دنیای فانیه را مبدّل فرماید و زائل نماید طوبی لمن وجد عرف بیانی و تمسّك بالصّبر فی سبیلی المستقیم ."

اِشْراق

مصدر مزید عربی به معنی درخشیدن و تابیدن ودرآثار این امر کلمهٔ اشراق و افعال مشتقّه از آن به کثرت وافره مذکور است . از آنجمله در لوحی است قوله الاعزّ :

" تمسّك باسم القیّوم الّذی اشرق من هذا الافق المنیر ."

و در لوح حکماست :

" و اجعلوا اشراقکم افضل من عشیّکم ."

و در لوح رئیس :

" و فی الاشراق خرج بامرالله ."

و اشراقات نام لوحی معروف خطاب به جلیل خوئی است که ضمن نامهای جلال و خوی ذکر میباشد و از حضرت عبدالبها ست قوله العزیز :

" در الواح تجلّیات و اشراقات و طرازات و بشارات و کلمات که قبل از صعود مبارك بمدّت قلیله نازل و از خواتم الواح است " الخ

اشراقیّین از حکما پیروان فلسفه افلاطون بودند .

در مقالهٔ سیاح است :

" فاضل اشراقیّین میرزا حسن نوری "

اَشْرَف

نام شهر معروف درمازندران که در عصر پهلوی مبدّل بنام بهشهر شد و بنام اشرف در برخی از آثار نامبرده گردید از آنجمله قوله الاعزّ :

" این مظلوم از سمت شاهرود بآن شطر توجه نمود تا بگز وارد شد و اطراف آن را مشاهده نمود و

از آنجا به اشرف. " الخ

و اسامی اشخاص معروف در تاریخ و آثار این امر از آنجمله سیّد اشرف زنجانی شهید که به تفصیل در تاریخ وصف شد و در یکی از الواح خطاب به اوست قوله عزّ و علا :

" هو العزیز البدیع ان یا اشرف اسمع مایلقیك لسان القدم و لا تکن من الغافلین . . . ثمّ اعلم بان ثمّ میقاة وقوفك لدی العرش قم ثمّ اذهب بلوح اللّه الی عباده المریدین (در آن هنگام در ادرنه بزیارت بود و مأمور عود بزنجان گشت) و ان رأیت الّذی سمّی به محمد قبل علی (میرزا محمد علی طبیب زنجانی شهید) . . . ثمّ اعلم بانّا اذکرناك فی الالواح من قبل و من بعد و ما وجدنا منك ما ینبغی لك ایّاك ان یمنعك نفسك عمّا قدّرناه لك علی الواح قدس حفیظ . "

و قوله :

" ان یا اشرف اسمع ما یلقیك لسان القدم . "

مراد ما یلقی علیك و کاف ضمیر منصوب به نزع الخافض میباشد .

و در لوح خطاب بشیخ نجفی اصفهانی او و مادرش

هر دو مذکورند و از جمله الواح خطاب بمادرش که ملقّب و مشهور به امّ اشرف گردید قوله الاعزّ :

" امة اللّه امّ اشرف هوالعزیز فی جبروت البقاء سبحان الّذی یذکر امته حین الّذی احاطته الاحزان من طرق قریب و بعید . . . طوبی لك بما حضر ابنك تلقاء العرش و شرف بلقاء ربّه . . . و ارسلناه الیك لتقرّبه عینك و یفرح قلبك . " الخ

و بذکر او در لوحی است :

" لا تجزعی من غربتك . . . ان اذکری ماظهر من امّ الاشرف الّذی فدی نفسه فی ارض الزّاء. " الخ

دیگر از اشرف نامان کثیر الذّکر در آثار میرزا اشرف شهید در اصفهان معروف به آباده ای بود چه در آن حدود قریه ده قرق مدّتها اقامت کرد و چون در نجف آباد اصفهان هم چند سال زیست از اهل آنجا شمرده گردید ولی مسقط الرّأس و محلّ نشو و نمایش را بشرویه خراسان گفتند که از آنجا مهاجرت به اصفهان نموده متزوج گشت و در الواح بسیار مذکور و به تبلیغ در بلاد ایران و اشتغال به تعلیم و تربیت جوانان مأمور شد .

و در لوحی بذکر اوست قوله الاعزّ :

" در ارض صاد اشرف جان را در سبيل مقصود عالميان فدا نمود و بکمال استقامت و تسليم و رضا قصد مشهد فداء کرد و بعد از شهادت آن مظلوم هادی دولت آبادی خوف و اضطراب اخذش نمود آن بی انصاف بر منبر ارتقاء جست و بر مبدء و منتهی باسمه و رسمه لعن نمود و تبرّی جست بشأنی که ابن ذئب در مجمع بر ايمانش گواهی داد از برای دو روز ايّام فانيه عمل کرد آنچه را که اکباد مقرّبين و عبرات مخلصين نازل حيات اين دليل بر نفاق و شهادت آن گواه بر وفاق و تفاق معذلك بعضی متنبّه نشده ونخواهند شد . " الخ

و در لوحی بامضاء خادم مورّخ سنه ١٣٠٦ مذکوراست :

" چند شهر قبل حضرت اشرف عليه بهاءالله و فضله بشهادت عظمی فائز . "

و در لوحی ديگر است قوله الاعزّ :

" و منهم اشرف الّذی کان ذاکراً بين العباد بذکر ربّه مالك يوم التّناد و کلّما منعوه ازداد شوقه الی الله الی ان فدی نفسه و طار فی هواء القرب و دخل مقعد الامن الّذی جعلناه اعلی المقام . "

و ميرزا اشرف کنی ساکن طهران نيز در تاريخ ودر الواح بسيار نامبرده شد .

و ميرزا علی اشرف مبلّغ و شاعر شهير اهل لاهيجان گيلان متخلّص به عندليب در تاريخ و الواح و آثار کثير مذکور ميباشد .

اِصْباح عربی به معنی صبح . در کتاب اقدس است :

" قد زيّنت الالواح بطراز ختم فالق الاصباح . "

اَصْبُع با سه حرکت همزه و در هر حال با سه حرکت باء بمعنی انگشت. اصابع انگشتان .

در کتاب اقدس است :

" باصابع القدرة و الاقتدار "

و در لوح رئيس است :

" تالله ينظرکم الملاء الاعلی و يشيرون اليکم باصابعهم . "

و در لوحی صادر بعداز وقوع شهادت حاجی محمد رضا اصفهانی درعشق آباد بسال ١٣٠٨ هـ ق راجع به

آتیه ایران است قوله :

" ولکن هیهات زود است دو اصبع متّصل شود اذا یرون انفسهم فی خسران مبین ." الخ

که انذار دولت ناصرالدّین شاهی برای تعدّیات متعصّبین و ستمگران ایرانی و عدم توجّه آن دولت بلکه مساعدت با متعدّیان و متنفّذان است که قدرت غیبیّه با دو انگشت سطوت خود قبض کرده مجازات مینماید و شاید تلویح باتّصال دو نفوذ خارجی از جنوب و شمال چنانکه سلب اقتدار گردد مینماید .

اَصْحاب در نام صحابه ثبت است .

اِصْطَلی در خطابی است قوله العزیز :

" و اصطلی بنار الهدی
فی سیناء العلیّ الاعلی ."

باتش هدایت گرم و افروخته شد .

اِصْطَهْبانات قسمتی معروف در فارس درسالیان پیش مرکزی برای این امر و مذکور در آثار گشت . در خطابی است :

" جناب مشهدی مهدی و امة اللّه ضجیع

محترمهٔ ایشان مشهدی محمّد تقی کربلائی حسین ." امثالهم نامبرده اند .

اِصْغاء مصدر عربی به معنی گوش فرا دادن و استماع .
از حضرت بهاءاللّه در لوح دنیا است قوله :

" یا حزب اللّه بشنوید آنچه را که اصغای آن سبب آزادی وآسودگی و راحت وعلوّ وسموّ کلّ است ."

و در لوح رئیس قوله :

" وعند کلّ شیئی من الاشیاء قام کلیم الامر لاصغاء کلمة ربّك العزیز العلیم ."

اَصْفاد جمع صَفَد قید و بند .
در دعا و ذکر محمد تقی خان تاکری در خطابی است :

" مقرّنین فی الاصفاد "

در " مقرّنین " هم ذکر است .

اِصْفَهان ولایت مشهور و شهر بزرگ معروف ایران در آثار این امر به صریح اسم و بنام ارض الالف وارض الصاد

معروف میباشد و تمامت واقعات و مشاهیر امر بدیع در آنجا بتفصیل در بحث های ط ح ق مسطور است و وصف شیخ محمد باقر (ذئب) و میر محمد حسین (رقشاء) مجتهد و امام جمعه و دیگر مشاهیر مؤمنین و یا مخالفین نام و شهرتشان مذکور میباشد و از فتنه شهیره برای این طائفه در آنجا معروف به واقعه قونسولخانه است که بسال ۱۳۲۰ هـ ق وقوع یافت و سید ابوالقاسم مارنونی بقتل رسید و نیز برادران حاجی محمد هادی و حاجی محمد حسین بابی در ضمن تعرّض عمومی به بهائیان بنوعی سخت مقتول و محروق شدند و در حق آن دو مظلوم طلب ودعای عفو و غفران صدور یافت و ذکری از اصفهان ضمن نام **تحسین میباشد** .

اَصل عربی به معنی بیخ — ریشه — بنیان — منشاء — ته و مقابل فرع

و نیز قاعده. وعلم الاصول و اصول الفقه علمی است که بحث از ادلّه و مدارک احکام شرعیّه مینماید .

در مقاله سیاح است قوله :

" مجلس بسؤال بعضی مسائل از فنّ اصول

و توضیح و تشریح اقوال ملا صدرا منتهی شد ."

و در لوح طبّ است قوله :

" و یبقی الاصل علی صفائه . "

و در کلمات مکنونه عربیّه است :

" اصل العافیة هو الصُمت و النّظر الی العاقبة والانزواء عن البریّة . "

و این بیان منافی با بیان دیگر قوله :

" هل الیوم یوم الصمت لا و نفسی الحق لو انتم من العارفین . "

و منافی با نهی از انزواء و انعزال که در کتاب است نمیباشد چه منظور اجتناب از مکالمات غیر مفیده و ممازجه در شؤون غیر محموده است و نیز در جمله مذکوره مکنونه بیان اساس عافیت را فرمودند و از تعالیم این امر آن است که برای سود جامعه بشری عافیت خود را فدا نمائیم و بهمین مضمون مفید عافیت است که شاعر عرب گفته :

خلّ جنبیك لرام   وامض عنه بسلام
مت بداء الصمت خیرٌ   لك من داء الکلام
انّما السالم مَن   الجم فاه بلجام

سعدی گوید :

چه سعدی که چندی زبان بسته بود
ز طعن زبان آوران رسته بود
کسی گیرد آرام دل در کنار
که از صحبت خلق گیرد کنار

اصیل بمعنی شام و پایان روز بین عصر و مغرب . آصال
اصائل . اُصُل . واصلان . جمع .
در کتاب اقدس است قوله :
" حین الزّوال و فی البکور و الآصال . "
ترجمه بواژه فارسی در شبگیرها و ایوارها
و در لوح به حاجی محمد کریم خان است قوله :
" کم من قصر استراح فیه بانیه فی الاصیل
بالعافیة و الخیر و غدًا ملکه الغیر . "

اِضطَرَمَ در خطاب مشهور به عمّه است قوله المزیز :
" لانّ نیران الحرمان
اِضطَرَمَت بین اضالعی . "
بهر اینکه آتشهای دوری و مهجوری بین اضلاعم بیفروخت .

اِضطِهاد قهر و جور . ایذاء و اضرار وتعذیب .
در خطابی در صورت زیارت برای

طلان خانم عمّه که ذیل آن نام ثبت است قوله :
" و لم تستریحی طرفة عین من اضطهاد الخصماء
و سلطة الزّنماء . "

اَطَلَّ در صورت زیارت محمد تقی خان تاکری در خطابی است :
" لمّا اطلّ من تلک القلّة العلیا . " از بالا نگریست .

اَطْهَر غصن اطهر لقب غصن مشهور که نامش میرزا مهدی و شرح احوال و سقوط در قشله عکّا بالتّمام در بخشهای ظ ح ق ثبت میباشد .

اِعتِراض ممانعت و مقاومت و منقصت گفتن واحتجاج برعلیه کردن .
در لوح به حاجی محمد کریم خان :
" چشم اعراض بربند و بصر انصاف بگشا و بر احبای الهی اعتراض منما . "

اِعْراض رو بر گرداندن و منصرف شدن و وادادن و دور انداختن و

اجتناب وکناره گیری . مُعرِض اسم فاعل .
در کتاب اقدس خطاب به میرزا یحیی ازل است :

" قل یا مطلع الاعراض دع الاغماض ."

و در لوح رئیس است :

" قل انّ الاعراض من کلّ معرض مناد لهــذا الامر و به انتشر امرالله و ظهوره بین العالمین .... و اعرضوا عن الّذی ینبغی لهم ان یفدوا بانفسهم فــی سبیل احبّائه ."

در لوح خطاب به حاجی کریم خان است :

" حال چشم اعراض بربند ."

اَعْرَج عربی مرد لنگ و در آثار والواح بمواضیع بسیار اطلاق بر مــلا محمد جعفر نراقی ازلی گردیــد که لنگش محسوسی داشت و شمّه ای در ذیل نام جعفر و یحیی ذکر میباشد .

اَعِنَّه در لوح به شیخ محمد باقــر نجفی است :

" خُذ اعنّةَ هواك ثــمّ ارجع الی مولاك ."

و در لوحی دیگر :

" قل یا معشر العلماء خُذُوا اعنّة الاقلام ."

جمع عنان بمعنی زمام و افسار .

اِغْماض در کلمات مکنونه است :

" ان ترد رضائی فَاَغْمِض عن رضائك ." اگر پسنــدم را خواهی از پسند خود چشم پوش و بگذر .

اَغْوی در کتاب اقدس خطاب به میرزا یحیی ازل :

" قد اخذ الله مــن اَغواك " خدا آنرا که ترا اغواء و گمراه کرد اخذ نمود . که مراد سیّد محمد اصفهانی معروف میباشد که مُغوی و مضلّ وی گردید و بالاخره در عکّا بسال ۱۲۸۸ هجری قمری بنوعی که در ظ ح ق تفصیل است مقتول گشت .

اُفّ کلمه عربی دال بر دلتنگی و گرانی در خاطر.

در قرآن است قوله :

" اُفٍّ لکم ولمّا تعبدون ."

و قوله :

" ولا تقل لهما أُفّ ."

و در لوح رئیس :

" فأُفّ لهم وللّذین امروهم بالسّوء "

و نیز نظائر أُفٍّ لهم و لحیائهم ولوفائهم در آثار بسیار میباشد .

اِفتَرَس در لوحی بذکر مصیبت سلطان الشّهداء است :

" انّ ابن الذّئب افترس غنمك ."

خدایا بچه گرگ گوسفندت را درید .

اَفجه قریه ای فیمابین طهران و نور مضیف میرزا آقا خان صدر اعظم نوری که شامل عمارتی مخصوص ازو بود و ایّام اقامت تابستانی بهاءالله در آنجا و سپس گرفتاری در نیاوران به تفصیل در تاریخ ثبت میباشد و در نام انبار ذکری است .

اَفدان در لوحی است :

" قل یا قوم لا تهنوا فی ابتغاء النّصر و لا تلتفتوا الی

الدّنیا و افدانها فسوف ترونها خاویة علی عروشها و هذا ما قدّر من لدن عزیز وهّاب ."

جمع فدن بمعنی عمارات عالیه .

اَفرِغ در کلمات مکنونه است :

" افرغ نفسك عن الحجبات و الظّنونات ."

خود را از حجابها و ظنون خالی و تهی کن .

اِفریدوس در نام فردوس ذکر است .

اَفشار طائفهٔ بزرگی در قسمت خراسان و آذربایجان و غیرهما که در دلیری و سلحشوری نام یافتند . و مخصوصًا بواسطهٔ نادرشاه افشار شهرتی تمام حاصل کردند و در دورهٔ این امر رجالی از آنان بموافقت ونیز بمخالفت معروف گردیدند که در تاریخ ثبت است .

اُفعُوان عربی افعی نر . در لوحی در حق رؤسا واغنیاء معاند این امر است قوله :

" ایّاك ان یحزنك شوکة الاعداء عن ذکر ربّکم

الابهی تالله عزّتهم ذلّة وغنائهم فقرٌ ولکن لا یفقهون حظّهم فی الدّنیا کحظّ الحیوان ولذّتهم کلذّة الافعوان."

افعی اسم جنس اعمّ از نر و ماده است نام نوعی از مار گردن و سر پهن میباشد که گفتند سمّش را علاجی نه.

افاعی جمع و افعیٰ را گاهی در تلفّظ افعی نیزمیگویند.

أُفُق عربی به معنی کرانه و ناحیه.
آفاق جمع. و در اصطلاح علم هیئت و فلك دائره مفروضه عظیمه ای است که بمرکز زمین گذرد و مرکزش محاذی فوق رأس باشد و آفاق مختلفه زمین اقسام واقعه ما بین هر دو دائره از نصف النّهار متفاوت در بعد از خطّ استواء را گویند و در اصطلاح عرفانی کائنات آفاقیّه به مقابل کائنات انفسیّه گفته میشود. در قرآن است:

"سَنُرِیهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم."

و عرفا آیه "ولقد رآه الافق المبین" و نیز "هو بالافق الاعلی" را افق عالم مجرّد از مادّه تبیین نمودند وازاینجا اصطلاحی بیرون آمد.

از حضرت بهاءالله در لوح نصیر است:

"اگر بظهور آیات آفاقیّه و انفسیّه به مظاهر

احدیّه موقن گشته اند قد ملئت الآفاق من تجلّیات هذا الاشراق."

و بدین طریق در آثار این امر کثرت استعمال یافت.

در کتاب اقدس است قوله:

"ونراکم من افقی الابهی."

و در لوح تجلّیات است:

"هو السّامع من افقه الاعلی."

و در لوح دنیا است:

"یا ایّها الشّارب رحیق بیانی والنّاظر الی افق ظهوری."

چنانچه مراد از افق اعلی در کتاب عهدی علم الهی آن حضرت میباشد.

و در ایقان است:

"پس قدری بدیدهٔ بصیرت الهیه در آفاق علم ربّانی و انفس کلمات تامّه صمدانیّه تعقّل فرمائید."

إِفْك بمعنی کذب و دروغ.
در کتاب ایقان است قوله:

"بحجبات نفسیّه شیطانیّه و ظنونات افکیّه نفسانیّه محتجب بوده و هستند."

موءتفکات کشور قوم لوط در شام که پشت و رو و ویران گشتند در قرآن بتکرار نامبرده شد .

و در خطاب شهیر به بهائیان خراسان است قوله :

" و الموءتفکات فی القرون الاولی ."

و قوله :

" لمّا اتی بأس ربّک جعلها خامدةً هامدةً موءتفکةً بائدةً ."

افلاطون فیلسوف معظّم قدیم یونانی مشهور و موءثّر در جهان .
در لوح حکماء در حقّش چنین مذکور :

" و بعده افلاطون الالهی انّه کان تلمیذاً لسقراط المذکور و جلس علی کرسیّ الحکمة بعده و اقرّ باللّه وآیاته المهیمنة علی ما کان و مایکون ."

اَفنان عربی به معنی شاخه های راست درخت و رُسته از ساقه جمع فَنَنْ .

در قرآن است :

" و لِمَن خاف مقام ربّه جنّتان ... ذواتا

افنان ."

و در لوح تفسیر سورهٔ والشّمس است :

" الحمدللّه الّذی انطق ورقاء البیان علی افنان دوحة التّبیان " الخ

و در اصطلاح این امر لقب و شهرت منتسبین حضرت نقطه است که در حقّ آنان در بیان چنین مذکورمیباشد :

" الباب السّادس من الواحد التّاسع فی ما ینبغی للنّاس ان یعزّن طائفة الّتی یخرج نقطة الحقیقة عن بینها اذاهم بها موءمنون ."

و در مناجاتی از حضرت بهاءالله در حقّشان است :

" اسألك باموّاج بحر احدیّتك و استقرار عرش عظمتك و اذكار اوراق سدرة فردانیّتك بان تنزّل من سماء كرمك علی افنان هذه الشّجرة ما یستقیمهم علی حبّك و یشربهم فی كلّ الاحیان خمر رحمتك ... ایربّ تعلم یا الهی بانّی اجد منهم رائحة حبّ محبوبی لذا اخترتهم لذكرك فی ایّامی قدس وجوههم عن التّوجّه الی غیرك و عیونهم عن النّظر الی دونك و قلوبهم عن ذكر ما سواك انّك انت مولی العارفین و آله من فی السّموات و الارضین ."

و در لوحی :

" تا حال آنچه ذکر افنان از قلم اعلی جاری شد مقصود نفوس منتسبه به نقطهٔ اولی بوده چه که در این ظهور کلّ را بنقطهٔ اولی دعوت نمودیم و به بحر اعظم هدایت کردیم در اوّل ایّام مناجاتی مخصوص ایشان نازل و در آن مناجات توفیق عرفان و ایمان از برای ایشان مقدر انشاءالله بما اراد الله عامل باشند و بدین امر اعظم ثابت وراسخ طوبی لهم ما سمّینا هم بهذا الاسم الّذی تضوّعت منه رائحة الرّحمن فی الامکان و ایشان را به این سدره نسبت دادیم فضلاً من لدنّا علیهم فاسأل الله بان یحفظهم من اشارات القوم و شبهات العلم و فضّلنا بعضهم علی بعض فی کتاب ما اطلع بها الاّ الله ربّ العالمین و سوف نظهر ما قدّر من من لدن مقتدر خبیر. "

و قوله :

" هو المبیّن المشفق الکریم انّ قلمی الاعلی اراد ان یذکر فی الاوّل افنانه الّذی اقبل فی اوّل ایّامه و قام علی خدمة امری و نطق بثنائی . " الخ

و قوله :

" هو الممزّی العلیم یا افنانی قد قرئ لدی

العرش ما ارسلته . " الخ

و در لوح بشیخ نجفی است قوله :

" شخص عالم و کامل و فاضل در آخر عمر به ارض مقدّسه توجّه نموده و مقصودش اعتکاف بوده . " الخ

مراد حاجی میرزا حسن افنان کبیر اخ الزّوجه حضرت نقطه است که بقصد مجاورت بمکّا رفت و سیّد علی افنان داماد حضرت بهاءالله و برادرش میرزا محسن داماد حضرت عبدالبهاء وپسران وی بودند و ذکر میرزا محسن در سفرنامه اروپا مسطور است و او در فوریهٔ ۱۹۲۲ در حیفا وفات یافت و مدفنش در آنجا است و از حضرت عبدالبهاء خطاب به میرزا باقر افنان است قوله :

" ایّها الفنن الخضر النضر من السّدرة الرحمانیه "

و ایضاً خطاب بوی :

" ایّها الافنون " الخ

و مراد از افنون شاید همان معنی نهال بهم پیچیده باشد .

اَفَنَدی مستعمل مابین عثمانیان مأخوذ از یونانی به معنی آقا و پیشوا و اوائل به خاندان سلطنتی

میگفتند وغصن اعظم را در ایّام ادرنه تجلیلاً عبّاس
افندی میگفتند .

اَفیون تریاك را نقطهٔ بیان از آغاز ظهور منع و در کتاب بیان نهی اکید نمودند و در کتاب اقدس است :

" حرّم علیکم شرب الافیون انّا نهینا من ذلك نهیًا عظیمًا فی الکتاب والّذی شرب انّه لیس منّی اتّقوا اللّه یا اولی الالباب ."

اِقتراف مصدر عربی به معنی کسب .
در کتاب اقدس است :

" من الصّنایع والاقتراف و امثالها "

و در کلمات مکنونه است :

" ای بندهٔ من بهترین ناس آنانند که باقتراف تحصیل کنند و صرف خود و ذوی القربی نمایند حبًّا للّه ربّ العالمین ... رأس التّوکّل هو اقتراف العبد "

اِقتران مصدر عربی به معنی بهم نزدیك شدن .

در کتاب اقدس نقل از کتاب

بیان است :

" لا یحلّ الاقتران ان لم یکن فی البیان وان یدخل من احد یحرم علی الاخر ما یملك من عنده الّا وان یرجع ذلك بعد ان یرفع امر من نظهره بالحقّ اوما قد ظهر بالعدل و قبل ذلك فلتقربنّ لعلّکم بذلك امراللّه ترفعون ."

مراد آنکه ازدواج غیر بیانی جائز نیست و اگر کسی بکند حق زن بر زوجه حرام میگردد ولی اجراء این حکم بعد از ارتفاع امر من یظهره اللّه یا بعد از ارتفاع امر بیان است و قبل از ارتفاع ازدواج غیر بیانی جائز است .

اَقدَس کتاب اقدس کتاب شریعت بهائیّه و امّ الکتاب این امر بسال ۱۲۸۶ هـ ق درسجن اعظم سربازخانه عکّا شروع شد و بدین نام مسمّی گردید وشریعة بیان را نسخ و تغییر داد و مرجع تمام احکام و اوامر و نواهی گشت و نسخه اش از عکّا برای اهل بهاء رسیده منتشر شد و زین المقربین موصوف در تحت همین نام به نوعی که در تحت نام سؤال مشروح و مفصّل میبا شد قبلاً و بعدًا سؤالاتی از احکام و مقرّرات و نیزاز تبیین

و تفصیل بعضی از آیات کتاب عرضه داشت و اجوبهٔ صدور یافت که مجموع و منتظم گشته بعد از چندی بنام رسالهٔ سؤال و جواب منتشر و نیز مطبوع گردید و رسالهٔ مذکور بمقام مبیّن و متمّم کتاب محسوب است .

و در الواح دیگر ابهی خصوصًا در آثار مولی الـورى عبد البهاء و هم از مقام ولی امرالله دستورهائی است که تبیین و تفصیل و فروع احکام کتاب بلکه بالنّسبه بظواهر کتاب احکام جدید میباشد و لاجرم شریعت معمولهٔ امروزهٔ بهائی مجموعهٔ احکام و معارف و عقاید مذکوره است که در کتاب امر و خلق منظم گردید و کتاب اقدس بعلاوهٔ فضائل و خصائص عمومیّه آیات و بیانات ابهی نظر به عربیّت و مراعات قوانین ادبی و فصاحت و بلاغت و سلاست و سهولت و عذوبت و در عمق و متانت و توسّع بنوعی بدیع منتظم و بجز مواضعی چند که دقّت لازم است تمامت آیات احکام واضح الارتباط و التوالی میباشد و علّت ضرورت احکام و تأکید در عمل را بغایت استحکام آورده و استدلال برای اثبات حقیّت این امر و مقام شامخ مظهر آنرا نیز عهده دار شده اعتراضات معترضین را جواب گفته بشارات و انذارات نسبت بآتیه را بحد

کمال رسانده . این کتاب که باسلوب و نظم عالیـى باولین آیه راجع باساس عرفان و ایمان در جبههٔ اثر علامت و آغاز شد در ختام تعالیم بآیات راجع بـه بلوغ عالم منتهی گشت .

و در خطابی از حضرت عبد البهاء به میرزا فضل اللّه معاون التّجار در میاندوآب قوله :

" کتاب اقدس را بخطّ من ادرك لقاء ربّه حضرت زین المقرّبین علیه بهاءالله تطبیق نمائید .... خط جناب زین صحیح است ." الخ

که دلالت بر تنفّر و کراهیت ایشان از تصرّفات در آثار اصلیّه مینماید و ضمن اکثر الواح کثیرهٔ مطوّل و متوسّط و مختصری را بتوالی و تنازل در طبعهٔ اوّل منظم نمود و طبعهٔ اولی مذکور در بمبئی در حدود سال ۱۳۰۸ هـ ق صورت گرفته و طبعهٔ ثانیه کتاب چند سالی دیگر بعد از آن حضرت بعین همان اوّل وقوع یافت و طبعهٔ ثالثه متأخرًا در طهران فقط نفس کتاب اقدس بطبع نا مرغوبی صورت یافت و طبعهٔ رابعه درین سنین نیز مانند ثالث واقع شد .

و بعضی از مواضیع مهمّه که در آن کتاب متعرّض شدند

آنکه چون در سالهای ادرنه بعد از یوم الفصل وارتفاع رایت استقلال این امر بسیاری از مؤمنین اقتضاء واصرار صدور احکام نمودند و در الواح صادره در جواب نظر به صالح وقت امر به اقتفاء و اتّباع اعمال و سنن واخلاق خود میفرمودند تا آنکه استدعاء مقبول گردید قوله :

" قد حضرت لدی العرش عرائض شتّی من الّذین آمنوا و سألوا فیها اللّه ربّ ما یری و مالا یری ربّ العالمین لذا نزّلنا اللّوح و زیّناه بطراز الامر لعلّ النّاس باحکام ربّهم یعملون و کذلک سئلنا من قبل فی سنین متوالیات و امسکنا القلم حکمة من لدنّا الی ان حضرت کتب من انفس معدودات فی تلک الایّام لذا اجبناهم بالحقّ بما تحیی به القلوب ".

و در اثری باعضاء خادم اللّه خطاب بزین المقرّبین مورخ ١٢٩٦ چنین مسطور است قوله :

" و امّا در بارهٔ کتاب اقدس مرقوم داشته بودید مخصوص جناب آقا محمد باقر علیه ٦٦٦ بفرستید فارسی آن چند فقره از قبل نازل و بعد قلم اعلی توجّه ببیانی نفرمود لذا ارسال نشد ."

و دیگر راجع به عظمت مقام کتاب است قوله :

" هذا کتاب اصبح مصباح القدم للعالم و صراطه الاقوم بین العالمین قل انّه لمطلع علم اللّه لو انتم تعلمون ... قل تاللّه الحقّ لا یغنیکم الیوم کتب العالم و لا ما فیه من الصّحف الاّ بهذا الکتاب الّذی ینطق فی قطب الابداع انّه لا اله الاّ انا الحکیم العلیم ... قل هذا روح الکتب قد نفخ به فی القلم الاعلی و انصعق من فی الانشاء الا من اخذته نفحات رحمتی و فوحات الطافی المهیمنة علی العالمین ... من یقرء آیة من آیاتی لخیر له من ان یقرء کتب الاوّلین و الاخرین ."

دیگر راجع به موضوع تطبیق کتاب با قوانین مقرره ادبیّه قوله :

" قل یا معشر العلماء لا تزنوا کتاب اللّه بما عندکم من القواعد و العلوم انه لقسطاس الحقّ بین الخلق قد یوزن ما عند الامم بهذ القسطاس الاعظم و انّه بنفسه لو انتم تعلمون (نظر بقوانین نحویّه استعمال قدْ بر فعل مضارع یوزن نه برای افادهٔ تقلیل خلاف مشهور میباشد ولی در کتاب شرح رضی است " و قد یستعمل للتّحقیق مجردًا عن معنی التّقلیل نحو: قد

نری تقلّب وجهك و یستعمل ایضًا للتّکثیر فی موضـــع
المدح کماذکرنافی ربما قال تعالی "قدْ یَعْلَمُ اللّه المُعَوّقین"

... و در کتاب مغنی اللّبیب" و قد مضی انّ بعضهم حمل علیه قد یَعْلَمُ اللّه ما انتم علیه قال الزمخشری دخلت قد لتوکید العلم و یرجع ذلك الی توکید الوعید)

و اینکه در صورت تخالف کتاب با قوانین ادبیّه و غیرها که فیمابین ملّت مقرّر بود از آنها صرفنظر کنند بهمیـــن منوال پس از صدور قرآن و آئین اسلام نسبت به قواعـــد مقرّره عربان جاهلیّه بعمل آمد وآنها منسوخ و متروك گشت

و در ذیل کلمهٔ قدْ هم ذکری است .

و نیز در بارهٔ نظم کتاب اقدس است قوله :

" قد اضطرب النّظم من هذا النّظم الاعظـــم و اختلف التّرتیب بهذا البدیع الّذی ما شهدت عیـــن الابداع شبهه اغتمسوا فی بحر بیانی لعلّ تطّلعون بمـــا فیه من لئالی الحکمة و الاسرار ."

و نیز راجع به اتّباع آن کتاب در لوحی است :

" تمسّکوا بالکتاب الاقدس الّذی انزله الرّحمن من جبروته المقدّس المنیع انّه لمیزان اللّه بینکم یوزن بـــه کلّ الاعمال من لدن قویّ قدیر ."

و در لوحی دیگر :

" هو المقدّس عن الذّکر و البیان ذکر من لـــدی المظلوم الی الّذین آمنوا باللّه المهیمن القیّوم لیأخذهـم فی ذکری الاعظم و یقرّبهم الی العزیز المحبوب ونوصیکم یا احبّائی بتقوی اللّه و اتّباع ما نزل فی کتابه المحفوظ و انّه لکتاب الاقدس ". الخ

و در لوح خطاب بجناب میرعبدالرّحیم الّذی فاز :

" ق م ص قد انزلنا فی السّجن کتابًا سمّـــی لدی العرش بالکتاب الاقدس و فیه شرعنا الشّرایـــع و زیّناه باوامر ربّك الآمر علی من فی السّموات والارضیـــن قل یا قوم تمسّکوا به ثم اعملوا بما نزّل فیه من بدایع احکام ربّکم الغفور الکریم انّه ینفعکم فی الدّنیا و الآخرة و یطهّرکم عمّا لا ینبغی انّه لهو المدبّر المبیّن المعطی البـــاذل العزیز الحمید ."

و در ذیل نام بیان نیزشمّهای ثبت است :

و در بیان تاریخ صدور کتاب اقدس از آنجمله در یکـــی از آثار بامضاء خادم چنین مسطور است :

" در این حین به آیه مبارکه کتاب اقدس که در اوّل سجن از ملکوت مقدّس نازل شد متذکّر شدم". الخ

و در نفس کتاب ضمن خطاب به میرزا یحیی ازل است :

" قد اخذ اللّه مَن اغواک "

و مراد سیّد محمد اصفهانی میباشد و او بسال ١٢٨٨ هـ ق با همرهانش در عکّا هلاک گردید و از این معلوم است که اتمام کتاب در حدود آن تاریخ وقوع یافته .

و در اثری دیگر به امضاء خادم خطاب به آقا جمال بروجردی است :

" این بسی واضح که کتاب اقدس از سماء مشیّت نازل شد و در سنین معدوده مستور بود تا آنکه جمعی از نفوس مقبلهٔ موقنه از اطراف ازاحکام الهی سؤال نمودند و بکمال عجز و ابتهال سائل شدند لذا امر بارسال کتاب اقدس شد ." الخ

و از این و آثاری دیگر مستنبط است که ارسال اولین نسخه کتاب اقدس به ایران در حدود سال ١٢٩٠ شد .

ولوح اقدس لوحی است که برای تنی از مسیحیین که ایمان به این امر یافت صادر گردید قوله :

" هذا کتاب من لدنّا الی الّذی ما منعته سبحات الاسماء عن اللّه فاطر الارض و السّماء ."

و استعمال کلمه مقدّس و اقدس در آثار و افواه به تجلیل

محضر ابهی در عکّا و غیرها بسیار است از آنجمله در کتاب اقدس است :

" شطری الاقدس المقام المقدّس ".

و در آثار حضرت عبدالبهاء و افواه بهائیان آن عصر متداول و کثیر الاستعمال بود .

اُقْصُص

در لوح به اشرف :

" ان اقصص لهم من قصص الغلام ."

در لوح به سلطان :

" اقصص علی احبّتی قصص الغلام ." برای آنها حکایت کن .

اَقْطار

در لوح رئیس است :

" یظهر الفساد فی الاقطار ."

جمع قطر بمعنی اطراف و جوانب و اقالیم .

اِقْلیم

مستعمل در عربی و فارسی بمعنی منطقه و کشور.

در خطابی که ضمن بیان تاکُر نور ذکر است قوله :

" اوّل اقليم جهان شود . "

و در خطابی دیگر قوله :

" در هر اقلیمی امر عظیمی را آشکار نمود . "

اَکْبَر

اسم تفضیل از مصدر کبر به معنی بزرگتر.

در مواضع کثیره از آثار این امر کثرت ذکر یافت مانند ذکراللّه الاکبر وصف حضرت نقطه و غصن اللّه الاکبر وصف میرزا محمدعلی غصن وتحیّت اللّه اکبر در بیان تحیّات متعدّده که تحیّت اللّه ابهی عظمت و شهرت یافت و معنی ظاهر اللّه اکبر که درتأسیس اسلام بر قرار گردید آنکه اللّه بزرگتر از همه خدایان دیگر است وآورده اند که حضرت صادق به کسی که اللّه اکبر گفت فرمود که خدا بزرگتر از آنست که ویرا به صفتی موصوف دارند

و از آنجمله ذکر حجّ اکبر است که معروف گردید . حجّ حضرت نقطه در یوم حجّ اکبر واقع شد .

و در کتاب مجمع البحرین است :

" یوم الحجّ الاکبر قیل هو یوم **النحر** و هو مروی عن علیّ و الصّادق و قال به عبّاس و قیل هو

یوم عرفه و قیل الحجّ الاکبر ما فیه وقوف والاصفر الّذی لا وقوف فیه و هو العمرة و هو مرویّ ایضًا و قیل جمیع ایّام الحجّ و فی الحدیث انّما سمّی الحجّ الاکبر لانّهاسنة کانت حج فیها المسلمون و المشرکون و لم یحجّ المشرکون بعد تلك السّنة و فی قول انّه یوم اتّفق فیه ثلاثة اعیاد عید المسلمین و عید النّصاری و عید الیهود وردّ بما روی انّ ذلك لم یتّفق فیما مضی و لن یتّفق الی یوم القیامة . "

و در کتاب من لا یحضره الفقیه است :

" باب الحجّ اکبر و الحجّ الاصفر روی عن معاویة بن عمار قال سألت ابا عبداللّه یوم الحج الاکبر فقال هو یوم النّحر و الاصفر هو ایضًا . . . انّما سمّی الحجّ الاکبر لانّها کانت سنة فیها حجّ المسلمون و المشرکون و لم یحج المشرکون بعد تلك السنة . "

اِکْتَرَثَ

در خطابی است :

" و لم یکترثوا بما لفّقوه اهل الحجبات . "

بآنچه اهل حجب ساختند و پرداختند اعتنا نکردند .

اُکسفورد (Oxford) شهر مشهور دانشکده انگلستان که مرکز عهد در آنجا خطابه اداء کردند در آثارشان ودرآن مورد مذکور گردید .

اِکسیر مستعمل درعربی و فارسی به اصطلاح کیمیاگران ماده ای را میگفتند که باعتقادشان فلزّی صالح را بسیم و زر کند و مولّد اکسیر را حجر الفلاسفه مینامیدند و الواحی در بیان این عمل صدور یافت که بنام الواح اکسیر و کیمیا معروف است و این عمل بنام صنعت و نیز صنعت مکتومه حتّی لقب اخت النبوّة تجلیل گردید و در تاریخ است که خاندان ابهی خصوصاً میرزا بزرگ خان و میرزا موسی کلیم آزمودگی داشتند .
گفته شد که آلات و افزار سیمین و زرّین کیمیاگری در دستگاه میرزا بزرگ خان بود و نزدیک حلول اجل که میخواست بعتبات عراق سفر کند و لوازم مسافرت حتی همین اسباب کیمیاگری را میرزا موسی کلیم به قصبه عبد العظیم رسانید و مطّلعین میگفتند که میخواهند با عمل اکسیر در عراق بمعیت تهیّه کنند و بر حاجی میرزا آقا سی

بتازد و داد قائم مقام مقتول را از او بستاند ولی مصادف با همان حال از این عالم پر ملال درگذشت و در کتاب ایقان تصریح بداشتن این عمل است و حاجی محمد کریم خان کرمانی را که از شرائط معرفت معراج النّبی این علم را قرار داد بمبارزه خواسته تمنّای تأسیس مجلس امتحانی مینمایند ولی در اثر الواح کیمیای مذکور و امثال این بیانات گروهی از منتسبین باین امر بعضی اوقات مستغرق در عمل کیمیاگری شدند و بعضی از پیروان کتباً شکایت عرض کردند لذا در الواح متعدّده از اشتغال باین عمل نهی فرمودند و دریافت آنرا مختص به ظهور امر بعد نمودند و برای اکتشاف آن در عالم وقتی موعود معیّن کردند .

اِکفَهَرّ سخت تاریک و سیاه و ترش رو و عبوس شد .
در بیانی از آثارنقطة البیان در نام احمد محمد ثبت است قوله :
" و المکفهرّات الا فرید وسیّه " .

اِکلیل عربی تاج .
در لوح به صدر اعظم عثمانی

است قوله :

" بعد شخص با شوکت سلطانی و اکلیل خاقانی بکمال تبختر و جلال " الخ

اَکمَه عربی نابینا و بی شعور .
در لوح به اشرف است :

" قل قد ظهر الامر علی شأن یعرفه اکمه الارض فکیف ذو بصر طاهر منیر . "

اَل در عربی وارد بر اسم فاعل و اسم مفعول که موصوله است و بر اسماء نکره که دلالت بر معهودیّت در ذهن و یا در ذکر و یا در حضور مینماید .

در کتاب اقدس است :

" انّ هذا لهو القضاء المثبت . "

که " اَل " در " اَلقضاء " اشاره دارد بقضاء ثابت محتوم مقابل قضاء معلق که معهود در اذهان است و " اَل " در " المثبت " موصوله است . و قوله :

" لولا المفتاح لکان مکنونًا . "

" اَل " در " المفتاح " اشاره به مفتاح مذکور میباشد .

و قوله :

" اذا اختلفتم فی امر فارجعوه الی الله ما دامت الشّمس مشرقة . " الخ

" اَل " در " الشمس " اشاره به شمس حاضر میباشد .

و قوله :

" اذکروا الکریم اذ دعوناه الی الله انّه استکبر . "

کریم نام حاجی محمد کریم خان منقول از کریم صفتی است

اَلا در عربی حرف تنبیه است که در مواقع مهمّه برای مهیّا ساختن و متنبّه کردن مخاطب تا استماع سخن نماید استعمال میشود .

در لوح رئیس است :

" اَلا انّه من اصحاب السّعیر " .

و در کتاب اقدس :

" اَلا انّه من جوهر الخلق لدی الحق "

اِلّا در عربی حرف استثناء مشهور و نیز به معنی غیر صفتی که به انواعش در کتب نحویّه مبسوط و مضبوط است .

در کتاب اقدس قوله :

" وقضی الامر الاّ بعد امر مبین ."

و قوله :

" لا اله الاّ انا الباقی الغفور الکریم ... لا اله الاّ انا النّاطق العلیم ."

و نیز مرکب از اِنْ شرطیّه و لا نفی میشود . در کتاب اقدس است :

" والاّ عفی اللّه عنه ." یعنی و اِن لا به معنی " اگر نه " فارسی .

اَلباب - اَلِبّاء در نام لب و لبیب ذکر است .

اِلْتِقاط مصدر مزید عربی به معنی بچیزی برخوردن و یافتن و برگرفتن .

در لوح به حاجی محمد کریم خان است :

" اگر چه هر طیری از کوثر رحمت رحمانیّه و خرمن حکم صمدانیّه نصیب نبرده و قادر بر التقاط نه "

اَلَدّ در خطابی در حق زین المقرّبین :

" الی ان هجم علیه

الدّ الخصماء ." الخ

سر سخت ترین دشمنان .

اَلّذی مفرد مذکر الّتی مفرد مؤنث و فروعشان در عربی باصطلاح نحویین اسم موصول اند و بجای " آنکه " در فارسی میباشند .

در کتاب اقدس است قوله :

" والّذی طلّق له الاختیار فی الرّجوع والّتی طلّقت بما ثبت علیها منکرٌ لا نفقة لها ."

و در بعضی از آثار الّذی بطبق عربی متعارف بجای موصول حرفی استعمال گردیده مانند قوله :

" بعد الّذی حبس جمال القدم فی السّجن الاعظم ."

که بجای " بعد ان حبس جمال القدم " است .

اَلْعَجَل در بیان است قوله :

" و حال آنکه شب و روز العجل العجل میگویند ."

عبارت العجل العجل و یا عجّل اللّه فرجه را اثنی عشریّه غالبًا برای طلب و تعجیل ظهور قائم موعود میگفتند .

اُلفة ـ اِلْف دوستی وموءانست .

الف در کتاب اقدس است :

" انّه اراد ان یوءلّف بینکم . "

اَلِفْ نام نخستین حرف هجائی عربی که در ذیل آن حرف و همزه وضمن نام نقطه شمّه ای ثبت میباشد و در اشعار و ادبیّات عرفانی الف را به تشبیه و استعاره بمناسبت استقامت اطلاق بر قامت محبوب مینمایند .

و در کتاب بیان و بعضی دیگر از آثار دورهٔ بیان " نقطة الالف " یعنی نقطهٔ انجیل اطلاق بر حضرت مسیح میباشد و " ارض الالف " آذربایجان و اردستان وغیرهما میباشد که در ضمن نام یحیی و فتح اعظم ذکر است .

و در کتاب اقدس است :

" طوبی لمن ایّده الله علی الاقرار بالسّتّة التی ارتفعت بهذه الالف القائمة الا انّه من المخلصین "

اشاره به خودشان و مقام الف بین الواوین که مقام ظهور

جامع الهی میباشد .

اَلْف در عربی هزار و اَلْفان و اَلْفَیْن دو هزار . آلاف و الوف هزارها و توقیع اَلْفَیْنْ مشهور بنام رسالهٔ شرح هاء از حضرت نقطه در جواب سوءال آقا سیّد یحیی دارابی از حدیث معروف ابولبید مخزومی میباشد که در آن ضمن است قوله :

" و انّ ذلك الف ثمّ بعد ذلك الف لا یعدل فی اثنا عشر ساعة من النّهار ما یجری من القلم . " الخ

دیگر ابلاغیّه معروف بدعای الف که راجع به عقاید طبق عقاید امامیّه درمقابل اعتراض و افترای معاندین نشر دارند قوله :

" بسم الله الرّحمن الرّحیم الحمدلله الّذی خلق السّموات و الارض بامره . . . اللّهمّ انّی اشهدك الآن . . . و بانّك لتعلم انّك قد خلقت الکل بمشیّتك و هی اوّل کلمة آمنت بك . . . اللّهمّ ثبّت فوءادی فی حبّك فانّی ما ادعیت فی شأن الّا طاعتك ولا ارجو احدًا سواك . . . و لا اعتقد فی شأن الّا بما نزلت فی القرآن علی حبیبك محمّد رسول الله و خاتم النّبیّین من ولایة ائمّة العدل

واتّباعهم والاقتداء بآثارهم والبراءة من اعدائهم و
الّذين يسكنون فى فضلهم وانّك لتعلم يا الهى بانّ
لاوليائك فى كلّ شأن كانوا حفّاظًا لدينهم واوعية
لحكمهم عبادك الّذين فرضت طاعتهم ومحبّتهم . . . و
انّك قد تفضّلت علىّ . . . من حقايق العلوم ما كان
شأنك عند العطاء والاجابة للمؤمنين بشأن الآيات و
الدّعوات . . . بل انّ كلّ حقّ ينزل من عندك انّك تطلق
عليه كلمة الوحى بما نزلت فى القرآن حيث قلت وقولك
الحقّ : واوحينا موسى ومن معه اجمعين ومثل ما
اوحيت الى امّ موسى ثمّ الى النّحل . . . وما انا
ادعيت كلمة وحى . . . وقالوا انّه ادعى الولاية واختيها
قتلهم الله بما افتروا . . . ما ادعيتُ ولا نطقت الاّ العبودية
. . . الّذين يعتقدون فى الائمّة دون العبوديّة و
ينسبون الى شيعتهم دون ذلك فجزائهم كان نار
جهنم . . . انّ بعض النّاس قد افتروا علىّ كلمة البابيّه
المنصوصة وادّعوا الربهة لنفسى لعنهم الله بما افتروا ما
كان لبقيّة الله صاحب الزّمان بعد الابواب الاربعه باب
منصوص ولا نائب مخصوص ومن ادّعى الرؤية بدون
بيّنة فرض على الكلّ بان يكذّبوه ويقتلوه اللّهمّ انّنى

اشهدك بانّى ما ادعيت رؤية حجّتك الحقّ ولا بابيّة
نفسه بنصّ من قبل . . . وانّى لو نسبت الى نفسى
كلمة البابيّه ما قصدت الاّ ذكر كلمة الخير حيث قد قرأت
فى حديث ائمّة العدل بانّ المؤمن لا يوصف . . . . و
اشهد انّه قد اتّبع وحيك وبلّغ رسالاتك وعرج بجسمه
الى السّماء وجاهد فى سبيل محبّتك حتّى فاز بوجهك
واشهد ان حلاله حلال الى يوم القيامة ولم ينسخ
شريعته ولم يبدل منهاجه ومن زاد حرفًا او نقص شيئًا
من شريعته فيخرج فى الحين من طاعتك وانّ الوحى
بمثل ما نزل عليه قد انقطع من بعده من عندك وانّ كتابه
مهيمن على كل الكتب . . . وحجّتك الحقّ الّذى وجوده
يبقى كلّ الخلق ويذكره بذكره كلّ الموجودات ان تحفظ
غيبته وتقرّب ايّامه . . . قالوا بانّه ادّعى الرّبوبيّة و
اعتقد بانّ عليًّا عبدك ووصىّ نبيّك كان خالق الاشياء
ورازقهم وانكر معراج الجسمانى وحشر الجسد انى
فسبحانك سبحانك انّى برئ من الّذين يعتقدون بتلك
الاحكام الباطلة . . . وانّ ذكر كلمة اُخرى اراد ما ذكر
الصّادق حجّتك فى دعائه حيث قال وقوله الحق
وعرج روحه الى السّماء . . . واشهد انّ اليوم كان

حجّتك محمّد بن الحسن صلواتك عليه و على من اتّبعه...
و اشهد انّ بعد الابواب الاربعه ليس له باب قد
ورد فى الحديث . . . و انّ له فى ايّام غيبته علماء
مستحفظين . . . و اشهد انّ طاعتهم فرض و مودّتهم
عدل و من انكر احدًا منهم فقد كفر و كان من الخاسرين"
و در اين ابلاغيّه كه در سال دوّم اظهار امر و بحبوحه
تقيّه و ايّام اكتفاء باظهار مقام علم محض فرونشاندن
مقاومت و معاندت ملّاها صادر فرمودند تمامت امور
موارد نظر مخالفين خود حتى وجود محمّد بن الحسن
و حقيقت نوّاب خاصّه و علماء حقيقيّه امّت را كه هنوز انطواء
كلّ را در شخصيت خود اظهار نداشتند تصديق نمودند
و تا حدّى نيران فتنه را خاموش كرده بنشر اصول معرفت
الهيه پرداختند .

و نيز در كتاب اقدس است قوله :

"من يدّعى امرًا قبل اتمام الف سنة كاملة انّه كذّاب
مفترٍ نسأل اللّه بان يؤيّده على الرّجوع ان تاب انّه
هو التّواب و ان اصرّ على ما قال يبعث عليه من لا
يرحمه انّه شديد العقاب . من يأوّل هذه الآية او
يفسّرها بغير ما نزل فى الظّاهر انّه محروم من روح اللّه

ورحمته الّتى سبقت العالمين ."

اين آيات با اندك تغييرى در لفظ قبل از كتاب اقدس
در بعضى از الواح صدور يافت چنانچه در اثرى از خادم
٦٦ مورخه ١٢٩٤ ذكر است و حين ترتيب كتاب جزء آن
قرار دادند و منظور شخصيت هاى خود فكرى است كه
با عدم حصر فكر در منصوصات بديعه از خود امورى بياورند
و در ايّام ظهور و يا بعد از ايشان سر بركشند و چنانچه
بعد از اين آيات ذكر ناعقين و نيز ذكر تكليف بعد ازصعود
است و هم در الواح متعدّد راجع بهمين موضوع كه در
كتاب امر و خلق جمع است بخوبى روشن ميگردد و مذكور
داشتند كه حتى بعنوان ولايت هم باشند مشمول اين
حكم اند و نظر بفتنه اى كه در امر بيان مخصوصًا واقع
شد باين درجه سخت گرفتند و مجازات قتل مقرّر
داشتند و منجزّ كردند كه تا الف سنه به پايان نرسد هر
گونه ادعائى قطعى البطلان و محكوم باين حكم است
و به حكم مفهوم مخالف دلالت ميشود كه بعد از انقضاء
الف سنه ممكن است آن ادّعا حقّ و مدّعى من جانب اللّه
باشد .

و در بيانى كه آغازش راجع به اسمعيل قزوينى و به تفصيل

در بارهٔ اهل بیان است چنین مسطور :

" حال درین ظهور اعظم کلمه ای نازل نشده که اگر نفسی بیاید و ادعا نماید قبول نمائید و یا اقبال کنید مگر بعد از انقضاء الف سنه تامّه و حدودی که نازل شده و جز این کلمه ابدًا از قلم قدم جاری نه ."

و در خطابی به آقا میرزا حسین بروجردی و حاجی ابوالقاسم دبّاغ طهران چنین مرقوم است :

" امّا بیان الف سنه در کتاب اقدس مراد این است که قبل از الف قطعًا ممتنع و مستحیل است و جمیع نفوس مقدّسه در ظلّ مبارك ولی بعد از الف سنه مصطلح بین ناس ممتنع و مستحیل نیست حال آنمدّت احتمال امتداد دارد میشود که هر روزی عبارت از هزار سال شود چنانکه در قرآن میفرماید " و انّ یومًا عند ربّك کالف سنة " مقصود این است که بعد از انقضاء الف سنه مصطلح بین ناس ظهور ثانی فورًا محتوم نیست شاید امتداد زیاد نماید ." الخ

و ذکری از الف در ضمن لغت امة میباشد .

و در فارسی کلمهٔ هزار در مقام مبالغه درزیادی بدون قصد عدد معیّن استعمال میشود . حافظ گوید :

من جرعه نوش بزم تو بودم هزار سال

کی ترك آبخور کند این طبع خوگرم

چنانچه در لوحی نیز قوله :

" چنانچه ملاحظه شد که اکثری از قاصدین حرم ربّانی در آن یوم الهی بعلوم و حکمی ناطق شدند که بحرفی از آن دون آن نفوس مقدّسه اطّلاع نیافته ونخواهند یافت اگرچه بالف سنه بتعلیم و تعلّم مشغول شوند ."

و در لوح حجّ شیراز است قوله :

" و من دون ذلك لن تفوز و لن تذکر عند اللّه من الواردین علیه و لو تمکن فیه الف سنة عمّا انتم تمدّون ."

و در لوح حکمت است :

" انت عاشرت معی و رأیت شموس سماء حکمتی و امواج بحربیانی اذ کنا خلف سبعین الف حجاب من النور ان ربك لهو الصادق الامین ."

و در لوح نصیر است که در یك ساعت معادل الف بیت نازل و قوله :

" آن شتری که معادل الف عامه بر او حمل میشود ." الخ

و از آن جمله است در خطابی در حق شهداء قلعه طبرسی که بهیت هزار شدند و مقصود صرف بیان کثرت میباشد

و در ذیل نام خمس خمسین هم ذکری است و تفصیلی در این خصوص در اسرار الآثار ذیل (ع د د) مسطور است.

اِلقاء در لقاء ثبت است.

اِلهام مصدر مزید به معنی به دل انداختن.

در قرآن است:

" و نفسٍ و ما سوّاها فالهمها فجورها وتقواها."

در لوحی است:

" کذلك امرناك و القيناك و الهمناك لتشكرالله"

اَلو قصور و کوتاهی.

در مناجاتی در خطابی است:

" ولم یفتر واسعیًا ولم یألوا جُهداً فی امرك."

در سعی و کوشش در راه امرت سستی و قصور نیاوردند.

اِلی حرف جر عربی غالبًا در معنی انتها و نیز بمعانی دیگر که در کتب نحویّه ذکر است استعمال میشود و اِلَیْكَ گاهی معنی فعل میدهد که اسم فعل میخوانند.

در مناجاتی است:

" وان قلتُ الّی الیّ یا ملاء الانشاء ما اردتُ بذلك الاّ امرك."

که معنی " بمن رو آورید" میدهد.

اُمّ امّ القری درایّام جاهلیّت عرب نام مکّه بود و ذکر امّ القری در این دور در یکی از آثار است

قوله:

" هو الشّاهد السّمیع چون اسم قریه در نزد این مظلوم پسندیده بود لذا تغییر ندادم امید است که از قلم اعلی به امّ القری موسوم گردد چه لحاظ عنایت بآن شطر متوجّه." الخ

در قرآن است:

" وانّه فی امّ الکتاب."

و قوله :

" یمحو اللّه ما یشاء و یثبت و عنده امّ الکتاب ".

و قوله :

" و انّه فی امّ الکتاب ."

و در کتاب اقدس است قوله :

" قل هذه لسماء فیها کنز امّ الکتاب لو انتم تعقلون ."

آسمان علم الهی که امّ الکتاب در آن مستور و مکنون بود و متدرّجا آیاتی از آن بقوّهٔ وحی صدور و شهود مییافت متجلّی گردیده و امّ الکتاب خود را ظاهر و عیان ساخت

و در لوحی است قوله :

" امروز امّ الکتاب امام وجوه احزاب ذکر مید و مآب میفرماید ."

و در لوح بشارات قوله :

" بشارت اوّل که از امّ الکتاب درین ظهور اعظم بجمیع اهل عالم عنایت شد . " الخ

امّ العراق در لوح به ناپلئون است قوله :

" یا ملک قد کنّا بامّ العراق الی ان حمّ الفراق ."

مراد از امّ العراق بغداد است .

امّ اشرف مادر آقا سیّد اشرف زنجانی شهید .

امّ الاولیاء حرم آقا محمّد کریم عطّار وغیرهما در آثار این امر مذکورند قوله :

" هو الابهی طوبی لامّ الّتی سمّیت بلسان مالک الاسماء امّ الاولیاء ونذکر بها هذا الحین لیکون عزّا و شرفا و ذخرا لها عند اللّه ربّ العالمین ."

اُمّی تحصیل علم نا کرده .

امّیّة – امّی بودن .

در قرآن حضرت پیغمبر و امّت عرب بدین نام مذکورند و در آثار بدیعه نیز بهمین معنی مکرّرا ذکر شده چنانچه در صحیفة العدل است قوله :

" در اعجمیّین نشو و نما نموده و در بین آثار حقّه نزد احدی تعلّم نگرفته بل امّی صرف بوده ."

و در تفسیر هاء است قوله :

" و انّنی کنت من قبل بشأن لا اعلم حرفا ممّا انا

عالم به فى ذلك اليوم و قد جعل الله الحجّة لن يقدر النّاس ان يعرضوا عنها الاّ ان يسلّمها .»

و قوله :

« فانى و لعمرك ما قرأت حرفًا من ذلك العلم البيان و لا اعلم اليوم حرفًا من قواعد اهل البيان و ما كان عندى من قبل كتب علم حتّى استحفظ الكلمات و لا لى سبب فى هذا العطاء من الرحمن الاّ فضل الله و جوده و انّ اليوم لو يسأل مثل جنابك عنى فى شوءونات العلميّه المسطورة فى الكتب فو ربّك لا اعلم بل و لا الصرف و لا النّحو و بذلك افتخر و به احتجّ الله يوم القيمة على الكل .» الخ

و در ضمن توقيعى ديگر قوله :

« انّك يا الهى تشهد ان السائل قد اراد فى الجواب سبل المجادلة على شأن القوم و انّى ما ادرى طرق علمهم فى اصطلاح الفقه و تركيب العبارة و تصريف الصيغة و اثبات النّتيجة بعد ذكر المقدمتين و لكن لا علم ان تلك الآية لمّا ظهرت فى خطّ الاستواء من شواهد الفطرة يصدّقها كلّ ذى علم بما استقرّ عنده من القواعد الشيخيّه من علم النّحو و المعانى و الصّرف و الحروف

و المنطق و الاصول و ما كان دأب العلماء و الحكماء من آيات العرضيه المصطلحة بينهم و انّى بعزّتك لا اعلم شيئًا من علم الرّسوم و لا ارى لعلمها فضلاً عندك لانّ ما سواك باطل مضمحلّ لدى وجهك الكريم .»

در كتاب اقدس است :

« انّا ما دخلنا المدارس و ما طالعنا المباحث اسمعوا ما يدعوكم به هذا الامّى الى الله الابدىّ .»

و در لوح حكماء خطاب به آقا محمد فاضل قائنى است:

« و انّك تعلم انّا ما قرأنا كتب القوم و ما اطلعنا بما عندهم من العلوم كلّما اردنا ان نذكر بيانات العلماء و الحكماء يظهر ما ظهر فى العالم و ما فى الكتب و الزّبر فى لوح امام وجه ربّك نرى و نكتب انّه احاط علمه السّموات و الارضين هذا لوح رقم فيه من القلم المكنون علم ما كان و لم يكن له مترجم الاّ لسانى البديع انّ قلبى من حيث هو هو قد جعله الله منزّهًا عن اشارات العلماء و بيانات الحكماء انّه لا يحكى الاّ عن الله وحده .» الخ

و چون تلمذ سيّد باب بصغر سن در مكتب شيراز نزد معلّمى كامل بوضع و مقدار در خور آن ايام مسلّم در تاريخ و حضور چندى در محضر درس حاجى سيّد كاظم رشتى

به کربلا در ایّام شباب نیز مصرّح در کلمات خودشان است و آثار خطّی بغایت زیبایشان در دسترس عموم میباشد مرادشان از امّیت این است که تحصیلات علمیّه بترتیب و تدرّج از مقدّمات بدرجات عالیه بنوعی که معمول و متداول ایّام بود مانند شیخ احسائی و سیّد رشتی و علماء اصحابشان و غیرهم از علماء ننمودند و این را به تشبیه و تقریب بحال جدّ امجد اعلای خود امّیت گفتند و آنچه از خطوط و آثار و حتّی صورت محاسبات تجارتی بوشهر که بخطّشان باقی است و غیرها محقّق میگردد اینست که قرائت و کتابت فارسی متداول نه بطریق علمی و نیز مقداری اندکی از کتب و قواعد عربی باسلوب آن ایام و نیز زیبائی خط و علم حساب رقوم معموله را در مکتب شیراز طی نمودند و منظور خالشان برای وارد کردن بحجرهٔ تجارت هم بیش از این نبود و ایشان هم چنین معلوم است که به ورود درین نوع علوم رسوم متداوله زمان دلبستگی نشان نمیدادند ولی در ایّام جوانی با عدم رضایت خالها به کربلا رفتند و در محضر سید رشتی مسائل عرفانی و تفسیر و تأویل احادیث و آیات از طریق اثنا عشری و عرفانهای مربوط به شیخ احسائی را بسیار

شنیدند و بفقه امامی از روش آنان ورود نمودند وچنانچه از آثارشان مستفاد میگردد در مطالب و مآرب شیخ و سیّد بیش از همه امور دیگر وارد شدند و به آن مکتب نزدیک تر بودند و بنابراین در نظر ملّاهای آن ایّام امّی و به عبارت معمولی بیسواد بودند ولذا اعتراض بر کلماتشان کردند و نسبت بیعلمی دادند و ایشان نیز انکار نداشتند بلکه همان را دلیل حقّیت خود میستودند و آن علوم رسوم را علم نمیشمردند که شیخ بهائی گفته :

علم رسمی سر بسر قیل است و قال
نه از آن کیفیّتی حاصل نه حال

و نسبت بشخص بهاء الله نیز تقریبًا همین نحو است و خطوط ایشان و اخوانشان گواهی میدهد که زیبائی خط والد تقریبًا بآنان نیز رسید ولی در تحصیل عربی مختصرو همان اندازه عرفانهای شیخی که شخص نقطه در آن بودند هم قدم نگذاشتند ولحن آثارشان به مذاق اشراقیّین و رواقیّین و امثالهم نزدیک تر است تا بشیخیّین ولذا ایشان را شخص عارف مشرب امّا نه عالم میدانستند و ایشانهم در کلمات خود بهمین استدلال نمودند .

اَمام

عربی جلو و روبرو و در حضور.
و در لوحی در زیارت سید — الشّهداء است قوله :

« اسألك بامواج بحر بیانك اَمام وجوه خلقك ان تؤیّدنا علی اعمال امرتنا به فی کتابك المهیمن ».

اَمّا

عربی مرکّب از همزه استفهامیّه و ماء نفی است.
در کتاب اقدس :

« اَما تسمعون (آیا نمیشنوید) صریر قلمی الابهی ».

اَمانة

عربی به معنی درستکاری.
در قرآن است :

« انّا عرضنا الامانة علی السّموات و الارض و الجبال فَاَبَیْنَ ان یحملنها واشفقن منها و حملها الانسان انّه کان ظلومًا جهولاً ».

که ظاهر آیه اعم از آنکه مراد از امانت همان مفهوم لغوی و مراد از انسان نوع بشر یا آنکه مراد از امانت جلوه یزدانی در جهان و پیوستگی بآن سر چشمه و مراد از انسان آدم ابوالبشر و مظاهر الهیه باشد مبالغه

در وزن و گرانی این بار و جهل و ناتوانی جسمانی بشر است و عرض امانت بر مادون انسان اظهار تکلیف بآنها نیست بلکه اشراق این انوار بر کل و فقدان استعداد شان در قبول آن میباشد ولی بعضی بتقدیر علی اهل السموات و نیر عرفاء و اولیاء و غیرهم تأویلات گوناگون کردند و نظیر آن در آیه دیگر قرآن است قوله:

« و ان تعدّوا نعمة اللّه لا تحصوها انّ الانسان لظلوم کفّار .»

و حافظ گوید :

آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند

سعدی گوید :

خدا ترس باید امانت گزار　　امین کزتو ترسد امینش مدار

در لوحی مسطور در ضمن لغت حور است قوله :

« اذًا طلعت من غرفة من غرفات الفردوس حوریّة ... نادت باحسن الاصوات یا ملاء الارض و السّموات انی حوریّة سمّیت بالامانة .»

و در لوحی دیگر است قوله :

« یا حزب اللّه قلمی الاعلی یوصی العباد بالامانة

الکبری لعمر الله نورها اظهر من الشّمس قد خسف کل
نور عند نورها و ضیائها و اشراقها از حق مطلبیم
مدن و دیارش را از اشراقات شمس امانت محروم نفرماید
جمیع را در لیالی و ایّام به امانت و عفّت و صفا و وفا
امر نمودیم .»

و در خطابی است قوله :

« اما آیه قرآن که در حق امانت کبری ظلوم
و جهول میفرماید این ظلوم و جهول مبالغهٔ ظالم
و جاهل نیست بلکه معنیش مظلوم و مجهول است یعنی
حامل امانت کبری مظلوم است زیرا خلق انکار و
استکبار مینمایند و مجهول القدر است قدر اورانمیدانند»

و از مابین بهائیان نخست حاجی شاه محمد منشادی
بلقب افتخاری امین البیان بمراد درستکار در حقوق الله
که وظیفهٔ وصول و ایصال آن داشت ملقب و مشتهر
شد وسالها بگرد آوردن حقوق معروف و معین در امر
بهائی و ارسال آن به مرکز اشتغال ورزید و آخر الامر
در میاندوآب که چندی برای جمع حقوق از مؤمنین
بود با عدهٔ دیگر از بهائیان در مابین عموم سکنه دچار
حملهٔ کردها شده مقتول گردید و این واقعه به سال

۱۲۹۸ هـ ق بود که شیخ عبید الله کرد بقصد آذربایجان
حمله نمود و او پسر شیخ طه ازخاندان پیر مرشد
کردهای سنّی اهل قریهٔ نوچه متعلق بدولت عثمانی
از قراء کوهستانی واقع درحدود سرحدی دو دولت بود
که قریهٔ مذکور قرب هزارخانه سکنه داشت و شیخ طه از
نظر مرشدی نفوذی شدید فیمابینشان حاصل کرد و چهار
قریه تحت تولیت و فرمانش قرار گرفت و سالیانه مبلغ
پانصد تومان از طرف محمد شاه قاجار برای او مستمرّی
معین گردید و بعد از فوتش مقبره اش مزار کردها شد و
پسرش شیخ عبیدالله برجای پدر نشسته نفوذ وجمعیت
کثیر حاصل نمود و پیوسته خیال طغیان بنام جهاد بقول
خود با رافضیّه میکرد و از قبر پدر رؤیاها و اوامر صادره
برای این مقصود نشر میداد واز هر طرف کردها را
حاضر ساخت و کردان ایرانی دم از کرامات او میزدند و
یکبار در محاربهٔ دولت عثمانی با دولت روسیه اردوی کرد
بنام جهاد تهیه کرده محاربه نمود و شکست خورد و باری
دیگر بر خود دولت عثمانی طغیان نمود و مسیحیان آن
حدود را یغما کرد تادر سال ۱۲۹۷ هـ ق به تحریک حمزه
آقا از رؤسای کُردان ایران که سر به مخالفت و طغیان

بر کشید و با او همراه شد و نیز برخی دیگر به خاک ایران هجوم کردند و ساوجبلاغ را تصرف نمودند وچون میاندوآب تسلیم نشد و مابین دولتیان و اردویش مقاتله درگرفت و بعضی از سران کرد و منتسبینش کشته شدند چون غلبه نمود فرمان قتل عام داد لذا بر مرد و زن و اطفال تاختند و جوی خون روان ساختند و سوختند وخراب کردند و بالاخره بعد از کشمکشهای بسیاردر حملهٔ به ارومیه غلبه نتوانستند وبالاخره شکست خورده گریختند ودولت ایران از دولت عثمانی خواست وشیخ را محاصره کرده گرفتند و فتنه از میان رفت و در آن واقعه که امین اول مذکور گشته گردید امین دوم حاجی ابوالحسن اردکانی سابق الوصف در ذیل نامش که شاگرد ومعاون وی بود نیز تفنگ بر پا خورد و در مابین کشتگان بیفتاد وخود را به مردگی زد وچون کردان اجساد کشته و نیم کشته میدریدند وغارت میکردند بر او چیزی واقع نیامد و پس از رفتن کردها خود را متدرجا تا تبریز رساند و در خانهٔ حاجی مستشار یزدی چندی ماندتا زخم پا معالجه شد و او بعد از حاجی امین البیان مذکور حاجی امین مطلق بود و بنام و در ذکر هر دو امین

الواحی بسیار است قوله :

« بسم الله البهیّ الابهی انّا سمّیناک امین البیان بین ملاء الاکوان .»

و قوله :

« و نذکر الامین الّذی ذکرناه فی کتابی المبین انّه سبق اکثر الخلق فی خدمة الله و امره . . . یا امین انت حرف من صحیفتی الحمراء و ذکر من هذا الکتاب.»

و قوله :

« هو الصّادق الامین یا اباالحسن انشاءاللّه بعنایت مخصوصهٔ حق فائز باشی و بما ینبغی لایّام اللّه عامل ایمان رابمثابهٔ درخت مشاهده کن و اثمار و اوراق و اغصان او امانت و صداقت و درستکاری و بردباری بوده و هست بعنایت حق مطمئن باش و به خدمت امرش مشغول قد خطبناک امینًا من لدی الحق و نوصیک بما یرتفع به امرالله ربّ العالمین و اذن دادیم تو را باخذ حقوق الهی عاشر مع العباد بالرّوح و الرّیحان وکن لهم ناصحًا امینًا و صاحبًا شفیقًا ثمّ ارض بما قضیناه لک امروز کل باید بکلمهٔ رضا فائز شوند نقطهٔ اولی جمیع را آگاه نمود و به این مقام بلند اعلی اخبار

فرموده تا کل به رضای الهی فائز شوند و ازاراده های خود که نتیجه و خاتمهٔ آن را مطلع نیستند بگذرند و به ارادة الله ناظر باشند فی الحقیقه این دو روز قابل نیست که نفسی به ملاحظهٔ آن از حق غافل شود یا بغیر رضای او حرکت نماید جمیع دوستان را تکبیر برسان و به این مقام که فی الحقیقه اعلی المقام است متذکر دار کذلك یأمرك المظلوم لتشکر ربّك النّاطق الکریم البهاء علیك وعلی الّذین عطوا بماامروا به من لدن علیم حکیم .»

و قوله :

« هو النّاطق المبین فی ملکوت الاسماء هذا یوم فیه ارتفع نداء الله من شطر السّجن الاعظم ... قد کان الامین لدی العرش فی سنة و بعدها ثم امرناه بان یرجع و یشتغل بما اراد ... ثم ذکر فی آخر الکتاب من توجه الی شطر العرش الّذی کنی بابی الحسن فی کتاب الله المهیمن القیوم .» الخ

سفر اول میرزا ابوالحسن که بعد از امین البیان مذکور امین شده به عکا رفت در سال ۱۳۰۱ بود و نیز سورة الامین قوله :

« هذا کتاب من لدی الله المهیمن القیوم الی الذی منه ظهرت استقامة الکبری ... ینبغی لاهل العراق ان یفتخروا بك سوف یفتخرون ولکن القوم لا یعلمون ... ان یا امین قد بلغت ما امرناك فی المنام و اخبرناك به فی اللوح .» الخ

راجع به امین اردکانی مذکور است و در اثری از خ آ د م ۶۶ است قوله :

« در بارهٔ جناب امین و توجه او به ارض طاء و از آنجا مع جمعی علیهم بهاءالله به انگلیس و یا تفلیس بداد خواهی این مراتب عرض شد هذا ما انزله الوهاب فی الجواب انه لا یقضی حاجتکم و انّهم لا یقدرون علی قضاء حوائجهم و کیف حوائجکم اما انا اشکوبثی و حزنی الی الله و لا حبتی ان یریدوا ما اردناه من قبل و نریده من بعد این بیان که از قلم رحمن جاری به مثابهٔ کوثر حیوان است از برای مقرّبین و مخلصین .» الخ

راجع به قضیه شهادت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء در اصفهان است که در یزد چنین مشورت و تصمیم شد که حاجی ابوالحسن به طهران بیاید و با فاضل قائنی

وغیره به دادخواهی نزد دول خارجه پردازند وکسب اجازه از مقام ابهی خواستند و جواب منع بدین طریق رسید .

ونیز قوله :

" هو المستوی علی عرش البیان یا محمود بشارت اولی که درین ایّام ظاهر توجه حضرت علی اکبر به سجن فی سبیل الله و همچنین اقبال حضرت امین وورودش در سجن متین فی سبیل الله رب العالمین ."

مراد حبس حاجی ملا علی اکبر شهمیرزادی و حاجی ابوالحسن اردکانی بسجن طهران در سال ۱۳۰۸ میباشد که در ضمن لغت (ع ل و) نیز ذکری است واو طول عمر حاصل کرد ودر دوره مرکز میثاق و بعضی از سنین ایام ولی امرالله نیز حاجی امین مطلق و مورد احترام اهل بهاء و مذکور در آثار و مورد رجوعات حقوق بود وحاجی غلامرضا اصفهانی را بر جای خود معین کرده درگذشت وحاجی مذکور بعد از وی تا آخر الحیات بهمین منوال بود وخود را امین امین لقب داد وقبل از فوتش میرزا ولی الله ورقا را بر جای خود معرفی نمود ومنصوب و مصوّب شد .

وامین فرید پسر میرزا اسدالله اصفهانی ذیل نام امریکا وامین الاطباء ازلی ضمن نام (اخ و اخت) ذکر میباشد و میرزا موسی کاشی وحاجی ایمان زنجانی وغیرهما بهمین اسم در الواح وآثار بسیار مذکورند .

ولقب بلد الامن برای شیراز در توقیعی ضمن لغت (ص د ق) ثبت میباشد .

اِمْتِحان مصدر مزید عربی به معنی تجربه وآزمایش .

در خطابی است قوله :

" طهران بواسطه آقا محمد علی کاشانی جناب آقا میرزا محمد صادق وصّاف علیه بهاءالله الابهی .

یا من یمتحن عبدالبهاء لیس لك ان یمتحن عبداً مفتقراً الی الله أما قرأت فی کتاب القوم من اعظم العرفاء انّه لا یجوز لطالب الحقیقة ان یمتحن المطلوب من یدعوه الی الله وبذلك اقول لك الحق و التفت الی الاشارة بکنایة العبارة وهو السّراج نور یتلالاء علی الآفاق ولا تتقیّدُ باحدٍ سواء کان بصیراً او اعمی لانّ شأن النّور التّجلی والظّهور فالبحر موّاج والسّفینة منهاج ورکوبها معراج والغمام تفیض والرّیاض تتبسّم والنّسیم لطیف

معذلك هل يجوز الرّيب فى القبول من الغيب لا و ربّك
الرّحمن ان ترى انّ العمى ابصرت و الصمّ سمعت
والبُكم نطقت و الاموات قامت و الحجّة كملت فهل بعد
هذا شكّ ام ارتياب لا واللّه وعليك التّحية و الثّناء." عع

إِمْتِشاج - أَمْشاج
امتشاج مصدر مزيد عربى به معنى اختلاط .
در لوحى است :
" اعلم انّ النّفس الّتى يشارك فيها العباد
انّها تحدث بعد امتشاج الاشياء و بلوغها ".
امشاج جمع مِشَج بمعنى مختلط .

أَمْر
امر در اصل لغت عربى غالبا بمعنى فرمان و دستور كه
جمعش اوامر و يا بمعنى شأن
و كار است كه جمعش امور ميباشد .
در لوح رئيس است قوله :
" و تختلف الامور بما ورد على هؤلاء الاسرا ."
ايضاء :
" و يتغيّر الحكم و يشتدّ الامر ."
ايضاء :

" و قد اظهرنا الامر فى البلاد ."
ولى اصطلاحًا بمعنى مَنْظِى ديگر اطلاق ميگردد و در
قرآن بعنوان عالم الامر و الخلق مكرّرًا ذكر يافت و همين
اصطلاح عالم الامر و الخلق در آثار بديعه به مرّات
و كرّات ذكر است و از پيشوايان شيعه و عرفا و اولياء
و حكماء در تفسير و تبيين مقام روحانى رمزىِ معظّمِ
عالم الامر بياناتى مأثور و مشهور ميباشد از آن جمله از
نقطة البيان در تفسير الحمد است قوله :
" فاعلم ان الحمد قد نزل فى شأن مظاهر
الفعل و هو سرّ القرآن فى مقام الاشهاد و الاعلان
لا نّ كلّ الوجود هالك الاّ وجه اللّه و انّ عدّته هى
اربعة عشر اشارة بمظاهر الفعل فى عالم الامر و الخلق
و انّ ملكوت كلّشيئ كان فى ايديهم كما صرح قول اللّه
عزّ ذكره و بيده ملكوت كلّشيئ و انّ عدّة اليد هى عدّة
الوجه و قد جعل حامله قصبات اربعة عشر من شجرة
الاولى لا نّ علّة وجود الابداع كان ظهور اسم الجواد وانّ
سبب بروز الاختراع كان فضل اسم الوهّاب و انّهما
بعدّتهما هى عدّة الوجه و اليد و انّ الحمد هو ذكر
اسماء غيب الائمّة الّذى اذا نزلت فى مقام الشّهادة تظهر

معذلك هل يجوز الرّيب فى القبول من الغيب لا وربّك الرّحمن ان ترى انّ العمى ابصرت و الصمّ سمعت والبُكم نطقت و الاموات قامت و الحجّة كملت فهل بعد هذا شكّ ام ارتياب لا واللّه وعليك التّحية و الثّناء.» ع

إِمْتِشاج ـ أَمْشاج : امتشاج مصدر مزيد عربى به معنى اختلاط .

در لوحى است :

« اعلم انّ النّفس الّتى يشارك فيها العباد انّها تحدث بعد امتشاج الاشياء و بلوغها.»

امشاج جمع مِشَج بمعنى مختلط .

أَمْر : امر در اصل لغت عربى غالبا بمعنى فرمان و دستور كه جمعش اوامر و يا بمعنى شأن و كار است كه جمعش امور ميباشد .

در لوح رئيس است قوله :

« وتختلف الامور بما ورد على هؤلاء الاسرا.»

ايضاً :

« و يتغيّر الحكم و يشتدّ الامر.»

ايضاً :

« و قد اظهرنا الامر فى البلاد .»

ولى اصطلاحاً بمعنى مَظْهَر ديگر اطلاق ميگردد و در قرآن بعنوان عالم الامر و الخلق مكرّراً ذكر يافت و همين اصطلاح عالم الامر و الخلق در آثار بديعه به مرّات و كرّات ذكر است و از پيشوايان شيعه و عرفا و اولياء و حكماء در تفسير و تبيين مقام روحانىِ رمزىِ معظّمِ عالم الامر بياناتى مأثور و مشهور ميباشد از آن جمله از نقطة البيان در تفسير الحمد است قوله :

« فاعلم ان الحمد قد نزل فى شأن مظاهر الفعل و هو سرّ القرآن فى مقام الاشهاد و الاعلان لا نّ كلّ الوجود هالك الاّ وجه اللّه و انّ عدّته هى اربعة عشر اشارة بمظاهر الفعل فى عالم الامر و الخلق و انّ ملكوت كلّشيئ كان فى ايديهم كما صرّح قول اللّه عزّ ذكره و بيده ملكوت كلّشيئ و انّ عدّة اليد هى عدّة الوجه و قد جعل حامله قصبات اربعة عشر من شجرة الاولى لا نّ علّة وجود الابداع كان ظهور اسم الجواد وانّ سبب بروز الاختراع كان فضل اسم الوهّاب و انّهما بعدّتهما هى عدّة الوجه و اليد و انّ الحمد هو ذكر اسماء غيب الائمّة الّذى اذا نزلت فى مقام الشّهادة تظهر

مراتب الفعل لظهوراتها فی عالم الامر و الخلق و یظهر
اسم الجواد و الوهّاب و یبطن کلمة الید و الوجه فی
مظاهر قصبات المقدّسة ."

و در کتاب اقدس است قوله :

" انّ اوّل ما کتب اللّه علی العباد عرفان مشرق
وحیه و مطلع امره الّذی کان مقام نفسه فی عالم الامر و
الخلق"

و منظور از این آیه تبیین مقام ابهی به رتبهٔ مشرق وحی
و مطلع و قائم مقام غیب در دو عالم تکوین و تشریع میباشد
و آنکه در درجهٔ اولی عرفان آن مقام فرض است و بس و
نیز در آیهٔ شهادت بحال قیام در صلوة است :

" شهد اللّه انّه لا اله الاّ هو له الامر و الخلق."

و در آثار بسیار عالم امر را سماء الامر و خلق راارض تعبیر
کردند . قوله :

" انّا انزلنا من سماء الامر ماءً منیرًا ."

و مبنی و تفصیل در اسرار الآثار عمومی ضبط است .

لوح امر خطاب به ملاّ علی بجستانی معروف است قوله:

" هذا کتاب من لدنّا الی من فی السّموات
و الارضین . . . ان یا عبد اذا حضر لوح الامر تلقاء

وجهك قم و خذ بالتّسلیم ."

و قوله :

" هذا لوح الامر قد نزل من لدن مالك القدر
لیقرّب النّاس الی المنظر الاکبر هذا المقام الاطهر
الّذی یطوف فی حوله ملائکة مقرّبون قل قد قضت السّاعة
و سقطت النّجوم و انشقّ القمر ."

و نیز لوح اتی امراللّه خطاب به میرزا علی رضا میباشد :

و از موارد استعمال امر بمعنی شیئی در کتاب اقدس
است :

" انّا جعلنا الامرین علامتین لبلوغ العالم
الاوّل و هو الاسّ الاعظم نزّلناه فی الواح اخری و الثّانی
نزل فی هذا اللوح البدیع ."

آن یك از دو علامت بلوغ عالم که مصرّح در کتاب است
وحدت لسان و خط در تمامت روی زمین میباشد و
علامت دیگر در بعض الواح مسطور است قوله :

" و اینکه در صنعت نوشته بودید این مظلوم
در این باب خود چیزی ذکر ننمودم ولکن بعضی سؤال
نموده اند و در جواب سائلین از قلم اعلی جاری شد
آنچه موجود است و فی الحقیقه آنچه نازل شده حق محض

بوده و خواهد بود ولکن آنجناب ملاحظه نمائید قبل از ظهور کل شهادت میدهند بان قلمه العلیم نطق بالصّدق الخالص لکن ظهور این فقره از علائم بلوغ عالم ذکر شده و میقات آن معیّن است انّه ما اتی و اذا یأتی یظهر بالحقّ انّه لهو المخبر العلیم لذا جمیع نفوس را ازاشتغال بآن منع نمودیم لیس لاحد ان یشتغل به هذا ما حکم به محبوب العالمین فی کتابه المبین ".

و در خطابی به میرزا بدیع الله آگاه در آباده راجع به آیه کتاب اقدس " انّا جعلنا الامرین علامتین لبلوغ العالم " است :

" امر دیگر که در الواح مذکور است صنعت مکتومه است ."

و در مقامی دیگر قوله :

" امّا علامت بلوغ عالم که در کتاب اقدس مرقوم یکی حصول صلح عمومی و دیگری ظهور و بروز اخت النّبوّة حکمت الهیّه است که صنعت مکتومه جزو آن است".

و نیز در لوحی خطاب به شیخ سلمان چنین مسطوراست قوله :

" و در لوحی از الواح نازل که از جمله علامت

بلوغ دنیا آن است که نفسی تحمّل امر سلطنت ننماید سلطنت بماند و احدی اقبال نکند که وحده تحمل آن نماید آن ایّام ایّام ظهور عقل است ما بین بریّه مگر آنکه نفسی لاظهار امر الله و انتشار دین او حمل این ثقل عظیم نماید و نیکوست حال او که لحبّ الله و امره و لوجه الله و اظهار دینه خود را باین خطر عظیم اندازد و قبول این امر مشقّت و زحمت نماید اینست که در الواح نازل که دعای چنین سلطان و محبّت او لازم است ." انتهی

و در ضمن بلوغ نیز اشارتی است .

امیر به معنی صاحب امر و فرمان . اُمراء جمع و در الواح و آثار علماء و اُمراء اهل بهاء بسیار ذکر شد که مقصود از امراء مدیران امور کشوری و تشکیلاتی این جامعه میباشد .

امّار و امّارة بمعنی پر امر و فرمانده . در قرآن است :

" انّ النّفس لامّارة بالسّوء " نفس انسانی امرده پیوسته ببدی است .

در لوح دنیا است :

" نفوسی که به این مظلوم منسوبند باید در مواقع بخشش وعطا ابر بارنده باشند و در اخذ نفس امّاره

شعله فروزنده ."

امیر آلای و میر آلای در اصطلاح ترکان و عربان همان کلنل بلغت اروپائی است .

در لوح خطاب به صدر دولت عثمانی است قوله :

" ای صاحب شوکت این اطفال صغار و این فقراء بالله میر آلای و عسکر لازم نداشتند ."

أَمَرَه قریه ای در مازندران محل سکونت جمعی از بهائیان که از مشاهیر شان ملّا رمضان علی بود و بخطش آثار امری بسیار است و ملّا رمضان علی روضه خوان را که پی قتلش برخاست هدایت کرد و به خدمت تبلیغ بر گماشت که اکنون بنام بقائی در آنحدود معروف است .

امریکا ایالات متّحده شمالی امریکا و کانادا در غرب جهان مانند ایران در خاور مملکت فعّال پر جمعیت بهائی گردید و مناسبت ورود و شیوع این امر را در آن کشور با همهٔ سابقه ادبی ایران که در آنجا بود نباید استبعاد کرد .

امریکائیان اوّل نمونهٔ آثار ادبی ایران را در کتاب بنیامین

فرانکلین دانشمند ومخترع معروف امریکا بسال ۱۷۵۵ دیدند ودر جلد اول مجله نیویورک یا گنجینه آثار ادبی بسال ۱۷۹۰ بصریح نام حافظ وسعدی برخوردند وبالاخره در اوائل قرن نوزده رالف والدو امرسن (Ralph Waldo Emerson) شاعر و دانشمند امریکائی سرمایهٔ دانش خود را از حافظ نشأن داد ودر ۱۸۵۸ یعنی یکسال قبل از انتشار ترجمه معروف فیتز جرالد انگلیسی خیام را بامریکائیان معرفی نمود و نوشت که حکیم عمر خیام و فرید الدّین عطّار درمغرب احترام و نفوذ بسزا خواهند یافت وبعدًا پیروان خیّام در امریکا رباعیّات او را چندین بار بطبع رساندند و بنام خیّام مؤسّسه معروفی در امریکا بر قرار گردید و بنابراین بایستی امریکائیان از طلوع چنین ادبیّاتی عمیق و وسیع و شیوا در ایران بجستجو افتند و لذا بسرعت تمام در آن کشور اشاعت یافت وتمامت اوضاع و احوال واشخاص در تاریخ ظ ح ق ثبت گردید و شمّه ای از آن چنین است که بسال ۱۸۹۳ چهارصدمین سال کشف امریکا کنونشن و مؤتمر رؤسا دینی و ملّی مسیحیّت و اسلام وبودا و برهما وکنفوسیوس با حضور چهار هزار نفر در کاخ صنایع مستظرفه واقع در سواحل دریاچه میشیگان برپا

شد ودر آنجا Swami Vivekananda پیرو Rama Krishna
پیمبر قرن ۱۸ ومروج فلسفه Vedanta ووحدت ادیان خطابهائی
داد و افکارش موثّر و منتشر گشت و در آن مملکت ودانتا
تأسیس گردید و نیز جاماسب یا وانداك امریکائی کــــه
مدتی در سوریّه بود نطق محبّت وسلام داد و در ضمن
سخنانش از مقام ابهی در عکا بیان معروف کــل اوراق
یك شجرید گفت و سفر ادوارد برون رادر سال قبل بعکا
و نطق و بیان ابهی را حکایت کرد و مجموعهٔ خطابه های
ناطقین مطبوع و منتشر گردید و ابراهیم خیرالله که درمصر
بواسطهٔ حاجی عبدالکریم تاجر طهرانی ایمان آورده بود
و برای رساندن اختراع بستن چیزی بپا که بر سرعت سیر
بشدّت میافزود بعد از مسکو به نیویورك رفته درآن حدود
مقیم گشت و بسال مذکور در آنجا بود و بالاخره بســـال
۱۸۹۴ مقیم شیکاغو شده بقالی فروشی اشتغال جست و روزی
Thornton Chase امریکائی را به ملاقاتش رهبری نمود و
ومسترچیس پیرو Miller رئیس فرقــــه Adventist
منتظرنزول مسیح بود وریاست کمپانی بیمه داشت وباستمـاع
بلاغ خیر الله ایمان آورد و بشاراتی از کتب مقدّســـه
بیرون زد وبعدًا چند کتاب راجع باین امر نوشت و او اوّل

بهائی امریکاست و در سالی که مرکز عهد و پیمان بامریکـا
میرفتند در روز اقامت در Glenwood Springs بین طریق
تلگراف شدت و خطر بیماریش درمریض خانه لاس انجلیز
رسید و مکرّرًا اظهار عنایت کرده محزون شدند ومیخواستند
اورا ملاقات کنند ولی یکروز قبل از ورودشان تلگــــراف
فوت او رسید و بسر قبرش رفتند و بوسیدند وزیارتنامـــه
خواندند و فرمودند همه ساله بهائیان امریکا به زیــارت
روند وبعد ازایمان اوومسیس ایواس و Mrs. Getsinger
معروف به ست لوا که آنوقت دختر و از پیروان وی وی —
کاناندا بود ایمان آوردند و خیر الله یکدوره درس دوازده
درجه ای ترتیب داد وبهرکه دوره را بانجام رساند اسـم
اعظم بهاء میداد و در مدت سه سال که هنوز بــرای امر
بهائی درشیکاغوکارمیکرد عدّهٔ موٴمنین به متجاوز ازهفتصد
تن رسید و به تبلیغ پرداختند و خصوصًا Lua موفق بــود
وعشق ایمانی و گفتار و رفتاری جذّاب داشت آنگــــاه
در واشنگتن و نیویورك و کنوشا و بالتیمور و غیرها علم تبلیغ
برافراشتند ویژه Mr. Dodge و Mr. S. Hoar درنیویورك ومستر
دیکسن در واشنگتن به تبلیغ قیام کردند و خیر الله همــه
را در نشر نفحات این امر مراقبت و مساعدت مینمود و بــه

نیویورك رفته درخانه مستر داز محفل تبلیغ برقرار داشت و
Mrs. I. Brittingham و Mr. H. Harris و Mr. H. Mac Nutt
مؤمن شدند وخیرالله بین لوا وگتسنگر اولین ازدواج بهائی
منعقد ساخت که در دفتر دولت ثبت شد و کتاب کوچکی
بنام باب الملم تألیف و طبع نمود و مستر و مس گتسنگر
باهم به سانفرانسیسکو رفتند و Mrs. Hearst مشهور وگودال
Mrs. H. Goodall ودخترش را تبلیغ کردند ومستر هرست از
سناتورهای معروف بود ومعدنی داشتند که عدهٔ سه هزار
نفر درآنجا کار میکردند وبعد اهنگامی که مرکزعهد وپیمان در
ایالات متحده سفر وسیر میفرمودند بمخزن البسه شان که درروز
عید بچند هزار کارگر توزیع میکردند حاضر شدند و مستر
هرست رئیس جرائد بسیاری بود و قصر اشرافی معظم
داشت وسالی چند هزار استر در صحرا بعمل میآورد .
و در کتاب بدایع الآثار شرح سفر امریکا از بیانات مرکز
میثاق قوله :
" چون مسس هرست پانصد لیره برای تعمیر
راه مقام اعلی داده بود من بازای آن انگشتر گرانبهائی
که بنقش طبیعی مزین بود . . . برای او فرستادم ." الخ
و چون انحراف خیر الله و فتنهٔ داخلیه بهائیان امریکا

شروع شد فعالیّت عظیم مرکز مطاع برای اصلاح و دفاع
از فعالیّت ناقضین عکا برای تشدید آغاز گشت و بسال
۱۸۹۸ مسس هرست وگودال و دخترش و لوا وشوهرش
و یکی دوتن دیگر عازم به زیارت عکا شدند و هرست
خیر الله را نیز حسب میل لوا همراه برد که ضمن
بیان عکا اشاره است و حین مراجعتشان مرکز مقتدر لوا
را مأمور کرد که حال نا صواب خیر اللّه را افشا نماید
و نیز علیقلی خان کلانتر را که شاید قریب یکسال در عکا
بوده ترجمه درحضور میکرد باتفاق لوا و شوهرش بامریکا
فرستاد وبعد از واقعهٔ فصل خیراللّه و پیروانش که
جمع کثیر بودند حاجی عبدالکریم از مصر بامید شنوائی
خیر الله ازو عازم امریکا شد و رضیعا کلیمی ساکن مصر ورا
که همی مساعدت مالی مینمود برای مترجمی همراه برد
و در مجمع بهائیان امریکا بواسطهٔ او همی سخن گفت
و با اینکه مشهور بمعلم و مبلغ خیرالله گردید تأثیری
نکرد بلکه بگرد آورد ن مال معروف و منسوب گردید ومرکز
میثاق اورا خواستند وبعد از ورود مورد ملاطفت نبود
واند وهگین و شرمگین و سفیه وبینوا گشت و شاید در سن
شصت سالگی درگذشت ودرحدود سال ۱۹۰۰ مستر و

مسیس واژ و مستر هور به زیارت عکا رفتند و چون بعد از
عودت حاجی عبدالکریم از امریکا بهائیان آنجا معلم و
مبلغ روحانی میخواستند میرزا اسدالله اصفهانی با حسین
روحی به مترجمی باتفاق حاجی میرزا حسن خراسانی
مأمور شده عزیمت نمودند و میرزا اسدالله نطق و تبلیغ
هی کرد و حاجی میرزا حسن بجای حاجی عبدالکریم
بذل مال هی نمود و در آن کشور کتاب میرزا اسدالله
در تأویل و تفسیر فصل اول و دوم از خلقت تورات بطبع
رسید و میرزا اسدالله بعد از چندی پسر خود امین فرید را
برای مترجمی طلبید واوباتفاق دو پسرداژ به امریکا رفت و
چندی بعد ازرفتن میرزااسدالله بامریکاآقامیرزا ابوالفضل
گلپایگانی با آنطون حدّاد (Antun Haddad) که
حاجی عبدالکریم در ایام امریکا تبلیغ کرد برای مترجمی
بسال ۱۹۰۳ مأمور شد که پس از توقف ایامی چند در
پاریس بامریکا رفت تابالاخره بهائیان امریکا بفکر بنای
مشرق الاذکارافتادند وروزنامه نجم باختردرسال ۱۳۲۸ ه‍
ق تأسیس شد ودیگراز جرائد بهائیان بنام رئالتی
(Reality) بود واولین جلسه نمایندگان جمعیت عمومی
تربیتی ایران وامریکابسال ۱۹۱۰ م منعقد گردید و مرکز

میثاق در سال ۱۳۳۰ ه‍ ق مطابق ۱۹۱۲ میلادی خود
مسافرت به آنممالک فرمودند و در دهم آپریل مطابق
۲۳ ربیع الثانی به نیویورک وارد شدند و از دعوت
کنندگانش بآن کشورانجمن صلح بین الدول بریاست پرزیدنت
تفت (Pres. Taft) رئیس جمهوربود که خطاب صادرشان
" نیویورک حضرت رئیس جمعیت صلح بین دول و ملل
محترم شخص محترما مقاصد خیریه آن جناب فی الحقیقه
سزاوار ستایش است " الی آخرها خطاب به اومیباشد .
دیگر انجمن صلح نیویورک به ریاست مستر کارنگی ملیونر
مشهور بودکه این خطابشان " حضرت رئیس انجمن
صلح نیویورک واعضای محترم . هو الله ـ ای انجمن
مقدس جنود آسمانی ." الخ باوست وشمایل خود را
نیز فرستادند و او ده ملیون دلار برای مصارف بنای
صلح بین الملل داده دویست ملیون دلار در انواع
طرق ترقی عالم انسانی صرف کرد .
دیگر کنفرانس صلح لیک موهونك (Lake Mohonk) وحاکم
شهر بستن که به او خطاب فرستادند :

" حضرت والی محترم بستن هو الله ـ ای
ذات محترم نامهٔ مبارك شما ملاحظه گردید ." الخ

و نیز انجمن های اعراب نیویورک و بستن و بعضی از پرفسورها وکشیش ها و نیز Mrs. Parsons درخانه خود درواشنگتن دعوت نمود و تفصیل آن سفر وبیانات وخطابه‌ها وعکسها و Moving Picture ایشان در بروکلین بخانه مستر مکنات در بدایع الآثار مسطور است .

وصورت تلگراف ازسانفرانسیسکو تاریخ ۱۲ ذیقعده ۱۳۳۰ "غلامعلی دوا فروش طهران ایران ازراه اروپ به بقعه مبارکه مراجعت میشود عباس ." نیز از شیکاغو تاریخ ۲۱ ذیقعده ۱۳۳۰ :

" از ساحل پسیفیک بکمال سرعت بشیکاغو رسیدیم روبشرق میرویم روح وریحان حاصل است به جمیع اطراف خبر دهید . عباس "

و در ۲۶ ذیحجه مطابق ۵ دسامبر عزم مراجعت کرده درنیویورک بکشتی نشستند و در سفرنامه مسطور است که اوقات مبارک با تمام رساله ای در تاریخ و تعالیم جمال قدم و اسم اعظم گذشت و نیز نظر برجاء ملتزمین رکاب اقدس جزوه مختصر در خصوص مسافرت مبارک به امریکا خطاب به احبای شرق نازل و صادر که آن جزوه با جزوه دیگر که در تاریخ و تعالیم امر جمال مبارک از

پیش صدور یافت تا حال در اوراق و اسباب مبارک است و هنوز منتشر نگشته و در خصوص بعضی از اوضاع داخلیه بهائیان درآن کشور برای دکتر ضیاء بغدادی که در سنین بعد از شیکاغو برای زیارت تشرف حضور یافت چنین فرمودند :

" نیویورک فی هذه الایام صارت احسن من السابق کان فیها بعض من الاحباب لیلا و نهارا یسعون بالفساد و اثنتان من النساء کن یفسدن و فرید ادعی انه مظهر الجمال المبارک ثم تاب و قال انه انخدع من النساء و اخذ ثمانین لیرة من مسیس پارسنز و کذلك من مستر چارلز هینی و من غیره و کمه کان مملوأ من الذهب بحیث کاد ان لا یستطیع علی المشی من ثقله معذلك اعطیته ۵۰ لیرة و قلت والداك یشتاقوا الیك و ارسلته من نیویورک الی مصر "

و از پیشرفت امر بهائی درآن حدود بآن ایام آنکه مستربرامان وزیر خارجه سابق امریك بعد ازمراجعت از سیاحت امریك نطق داد که عالم شرق به تعالیم بهاءالله فلاح و نجاح یابد دیگر امیدی از جائی نیست و پس از عودت آن حضرت بحیفا در موقعی حال

جسمانی خود را برای گروهی از بهائیان چنین بیان کردند :

" چهار بیماری مرا عارض شده بود تب و شراری در چشمم که علامت نزول آب در چشم است ولکن این بیماری در اثناء سفرم در امریکا رفع شد دیگر دردهای عصبی و بیتابی و کم خوابی و دیگر زکام مزمن و الحال همه آنها بجز زکام مزمن زائل شده ."

و بالجمله حسب خواهش بهائیان آنجا برای معلم روحانی و حسب اوضاعی که در داخل جامعه بود بسال ۱۹۲۰ میرزا اسدالله فاضل مازندرانی نگارنده را به حیفا طلبیده پس از مدت پنج ماه به آن ممالک فرستادند و در آن سال دوازدهمین کانونشن بهائیان ایالات متحدهٔ شمالی وکانادا درنیویورک منعقد شد ومدل لوئی برجوا (Louis J.Bourgeois) معمارفرانسوی الاصل امریکائی برای بناء مشرق الاذکارقبول شد ودرسال ۱۹۲۱ سیزدهمین کنونشن درشیکاغو انعقاد یافت و فاضل در هر دو حضور داشت و فاضل خطابه ها گفت ودر آن سنین وجوهی که برای مشرق الاذکار جمع میکردند از همه بهائیان جهان یعنی از ایران و هند وعثمانی و روسیه

و آلمان و فرانسه و مصر و انگلستان و کانادا و بلژیک و استرالیا و ایتالی و برازیل و ایرلند میرسید و فاضل پس از سیر در تمام ایالات متحده و کانادا و از خطابه ها در کنائس و مراکز کثیره و پس از ختام کانونشن مذکور حسب الاجازه عودت بحیفا کرد و به ایران برگشت و چون طولی نکشید حادثه جانگداز صعود مرکز عهد از این جهان فنا بنیان اتفاق افتاد و مقام شخص شوقی ربانی ولی امرالله حسب نصوص وصایای ایشان به مقر ولایت امر قرار گرفتند ؛ وفاضل را بحیفا خواستند وبا عائله بسفری دیگر به ایالات متحده و کانادا مأمور نمودند و فاضل این بار بیشتر از سفر پیش غالب بلاد وقصبات بلکه قراء آن دو کشور را گردش کرده نداء صلح و محبت و وحدت عالم انسانی بسمع همه رساند وبابهائیان مشارکت و مساعدت کرد آنگاه حسب الاجازه عودت به حیفا یافت وسپس بایران برگشت و مقام ولی امرالله به نیرو و اسلوب بدیع خود امور امری ان ممالک رااداره فرمود و تقریبا در سال ۱۹۲۳ جمعیت بهائیان آن دو کشور ثبت شده نزد محفل ملی سه هزار نفر دربهائی نیوز شمار شد و از بشارات و امیدهای کثیرهٔ مقام

عبدالبهاء در حق آن کشور یکی درکنگرهٔ ارتباط شـــرق
وغرب در واشنگتن قوله :

" برای ترقیات مادیه ایران بهتر از ارتباط ــ
امریکائیان نمیشود و هم از برای تجارت و منفعت ملـــت
امریکا بهتر از ایران نه چه که مملکت ایران مواد ثروتـــش
همه در زیر خاك پنهان است امیدوارم ملت امریکا سبب
شوند که آن ثروت ظاهر شود و ارتباط تام درمیان ایران
و امریکا حاصل گردد خواه از حیث مدنیت جسمانیــــه
و خواه از حیث مدنیت روحانیه بیکدیگر معاونت نماینـــد
تا آنکه مدنیت مادیه امریکا در ایران و مدنیت روحانیـــه
ایران در امریکا نهایت نفوذ و تأثیر نماید . "

أُمْنِیَّة عربی آرزو وخواهش . منی امانـــی
جمع . در خطابی است قوله :

" واین عبد را منتهای آمـــال و
اقصی الامانی اینکه جمیع در ظل وحدانیت مجتمع شویم "

و در لغت (م ن ی) ذکر است .

اَمَة عربی به معنی زن خدمتکار ونیز
زن زر خرید که به فارسی کنیـــز
و دادا و دده گویند . امــــاء
اَمَوات . آم جمع . چنانچه عبد وغلام بنده و مــــرد
زر خرید عباد غلمان جمع .
در کتاب اقدس است قوله :

" حرّم علیکم بیع الاماء و الغلمان . "

و در اصطلاح متداول در آثار و الواح و در عـــرف
بهائیان نسوان بهائی به عنوان اماء الرحمن و ذکـــور
بعنوان عباد مذکورند و خطابات الواح بدینگونه قوله :

" کتابی الی عبدی لیفرح بذکری . "

و قوله :

" عبدی اسمع نصحی ثم انقطع عن سوائی . "

وقوله :

" ذکری عبدی الذی حبس فی سبیلی وسبّـــی
لذکری . "

و قوله :

" ان یا غلام الله و ابن غلامه . "

و قوله :

" ذکر من لدنا الی امة من اماء الله لتشکر ربها ."

وقوله :

" یا امتی لا تحزنی عما ورد علی جمالی ."

و قوله :

" بسم الله العلی الاعلی ان یا امتی اجذبی من نغماتی ثم اشربی من کأس عنایتی ... ان یا امتی ان اذکری ربك فی قیامك و قعودك ثم فی نومك ثم فی یقظتك ."

و در لغت (م ج ن) ذکری از عشرین اماء است وبعض مخصوصا باین عنوان ملقب و مفتخر شدند چنانچه مرکز میثاق دکتر مودی امریکائیه را امة الا علی و مادام دریفوس فرانسه را امة البهاء شهرت دادند که ضمن نامهای مودی و باریس ذکر است .

اُمَیّة بن عبد شمس جد اعلای بنی امیه بود و سوء رفتار ابوسفیان اموی در زمان پیمبر وخاندانش و دیگر امویان در عصر ائمه و لعنهائی که در آثارشیعه

راجع به معاویه و خانواده اش و اتباعشان میباشد متداول درالسن و افواه میباشد و نام سفیانی بنوعی که در ذیل آن نام ذکر است در آثار دوره بیان نیز تکرار ذکریافت و بابیان دولت قاجاریه را رجعت بنی امیه میخواندند و مصداق اخبار صادره را به مخالفت و مقاومتشان تفسیر میکردند و لعن نامه ها در حق ظالمینشان مانند لعن نامه های صادر از ائمه در حق بنی امیه خصوصادر آثار قدوسیّه صدور یافت و خبر زوالشان را مانندزوال بنی امیه بدست بنی العباس متداول میداشتند ودراسرار الاثار عمومی شرحی است و ضمن لغت (جمع) نیز ذکری از بنی امیه است .

اَن در جمله های عربیه رانحوی ها چهار نوع گفتند وبجای (که) وصلی فارسی استعمال میشوند :

یکی تفسیریه که در کلام قولی و مانند آن باشد چون آیه کتاب اقدس :

" قد تکلم لسان قدرتی فی جبروت عظمتی مخاطبًا لبریتی ان اعطوا حدودی حبًّا لجمالی ."

دوم مصدریه ناصبه فعل مضارع چون آیه کتاب اقدس:

این جمل را توان زائد للتّأکید گرفت .

إنْ

در جمل عربیه نیز چهار نوع است :

یکی شرطیه بجای اگر فارسی دارای دو جمله شرط و جزاء که با شرائطی مجزوم میشوند . در کتاب اقدس است :

" و ان یدخل من احد یحرم علی الاخر. "

وقوله :

" و ان ازداد لا بأس ."

نوع دوم حرف نفی . در کتاب اقدس است :

" ان هذا الا شیئ عجاب ."

نوع سوم مخفّفه از مثقله و مفید تأکید .

نوع چهارم زائده محض تأکید .

أنَّ
إنَّ

هر دو به اصطلاح نحویین از حروف مشبهة بالفعل و ناصب اسم و رافع خبر و مفید تأکید در کلام میباشند و موارد قطع کسر همزه نخست مواضعی که (ان) یا جمله اش در اول کلام باشد . در کتاب اقدس است :

" إنّ النّاس نِیام ." الخ

و نیام جمع نائم بمنزله قیام جمع قائم . در قرآن :

" فاذا هم قیام ینظرون ."

دوم موضعی که بعد از اَلا حرف تنبیه واقع شود . درکتاب اقدس است :

" اَلا إنّه من المتّقین اَلا إنّه من المخلصین ."

سوم هر موضعی که در صلهٔ اسم موصول واقع شود .

چهارم هرجا که در جواب قسم قرار گیرد .

در کتاب اقدس :

" تاللّه إنّه لفی اسفل الجحیم ."

پنجم هرجا که مقول قول واقع شود . در کتاب اقدس است:

" قل إنّه لصدر الشّهور."

ششم هرجا که بعد از واو حال واقع شود . در کتاب اقدس قوله :

" نری فیك الجاهل یحکم علی العاقل .... و إنّك فی غرور مبین ."

هفتم هرجا که مورد خبر برای اسم ذات واقع شود .

هشتم جائی که قبل از لام معلّقه درآمده باشد مانند آیه قرآن :

« والله یعلم إنّك لرسوله .»

نهم هرجا که بعد از کلمهٔ « حیث » باشد .

و در همه موارد نه گانه مذکور (إنّ) و ما بعدش درمحل جمله قرار گرفت ولذا بنوع کلی هرجا که (أنّ) با ما بعدش در محل مفرد قرار گیرد و ناچار باید بمصدر تأویل شود بفتح همزه خوانده میشود مانند اینکه بعد از لَوْ یا درمحل مفعول یا درمحل فاعل یا درمحل مبتدا و مانند آنها قرار گیرد . درکتاب اقدس است قوله :

« ولو أنّها الیوم علی عزّ مبین .»

وقوله :

« اعلموا أنّ اوامری سرج عنایتی .»

وقوله :

« لا تحسبنّ أنّا نزّلنا لکم الاحکام .»

أَنَّ درعربی نیز فعل ماضی یعنی ناله کرد آه دردناکی کشید .

درخطابی است :

« انوا انین الثکلاء »

إناء عربی ظرف وکاسه . آنیه . اوانی

کاسه ها . درلوحی است :

« ختم اناء مسك احدیه را بید القدرة مفتوح نمودم .»

آنار فارسی معروف است ونام معموره از توابع یزد واز بهائیان آنجا حاجی اسمعیل وحاجی حسن حسینی معروف بودند .

أنامل عربی سر انگشتان . انمله سر انگشت . درلوح به نصیراست :

« ومستها انامل الرحمن فی عرش الجنان واظهرها بالفضل بهذا الاسم » الخ

انبار فارسی بمعنی پر وپرآب وخرابه وزبیل دان را گفتند وشهرت نام محبس سخت ناصرالدین شاه درطهران که گفتند اول خرابهٔ انبار آب حمام بود وزبیلدان وپر از ارجاس شده ونام آن درالواح وآثار وتاریخ بهائی معروف ومشهور میباشد وراجع به آن درخطابی :

« حیفا تاریخ ٥ مارچ ١٩١٢ م مطابق ٨ ربیع-

الاول ۱۳۳۲ هـ ق است قوله :

" انبار طهران جائی نبود که کسی بتواند یک ماه زیست کند واقعا محل عجیبی بود زیر زمینی بود یک در کوچک داشت که از آن انسان داخل میشد پله ها میخورد و میرفت پائین خیلی تاریک بود ازمازندران از قریه ٔ ما نفوس زیادی را بردند آنجا جمیع فوت شدند وصف ندارد که چه جائی بود بعد دیگر محل جمال مبارک را تغییر دادند نفوسی که یک اندک ملاحظه از آنها داشتند در بالا اطاقهائی بود که آنها را درآنجا حبس میکردند و نفوسی را که میخواستند خیلی اذیت کنند و بهر قسمی هست زود زود از این عالم برود اینها رادر پائین حبس میکردند احبای الهی رابردند درآن حبس نمیگذاشتند سر بتراشند حمام نبود ابداگیسهایشان بلند شده بود مقصد اینست که ببینید چه بلیه ای بود که جمالمبارک چهار ماه تحمل آن حبس نمودند ظهر بظهر حبسیها رادر بیرون میبردند یک ساعتی در بیرون میبودند بازپائین میبردند ودر را می بستند یک آقا بزرگی بود قزوینی نائب فراش خیلی جمال مبارک باو عنایت فرموده بودند درآن وقت من طفل بودم مرابرد

تا بحضور مبارک مشرف شوم وقتی در حبس را بازکرد و من از پله های تاریک پائین میرفتم هیچ چیز را نمی دیدم بعد صدای مبارک بلند شد ببرید ببرید آمد مرابیرون برد روی سکو نشستم تا ظهر آنوقت بناکردند حبسی ها را دو نفر دونفر در یک زنجیر بیرون آوردند زنجیری که در گردن مبارک بود قهره کهر میگفتند طوق انداختند یک سمتش هم در گردن میرزا محمود بود وخیلی از آن رو بزمین کشیده میشد بی نهایت سنگین بود صدمات آن ایام در طهران وصف ندارد یعنی فوق تقریر و تحریر است جمیع مردم بتمامه در نهایت بغض وعداوت بودند دولت که دیگر وصف نداشت چقدر دشمنی میکرد یک آقا حسن نایب فراش بود ازشیخی ها واز مریدان میرزا عبدالمحمد شیخی وقتی که نوبت او آمد گفت ما هم حقی داریم اگر این حبس پادشاهی است ولکن ما هم قسمتی داریم هر روز جمیع احباء راچوب میزدند روز اول با ترکه میزد روز ثانی آمد دوباره زد یک فراشی بود بحضرات احباء گفت من شرش را از سر شما دور میکنم و بشما این خدمت را مینمایم این فراش ساعت سه از شب میرود در خانه ٔ او بسیار محکم درمیزند

عیالش میگوید کیست جواب میگوید فلانی میگوید اینجا
نیست سؤال میکند کجا رفته است آخر قسم میخورد که
درخانه نیست او زور میآورد که در را باز کند باری خیلی
دشنام میدهد و سختگوئی میکند بعد که آقا حسن میآید
عیالش میگوید یك شخصی آمده بود باین نوع در میزد
و فحاشی میکرد آقا حسن میترسد و میگوید بابی باشد
عیالش میگوید میترسم ترا بکشد باری آقا حسن آمدند
بحبس و ظلم به احباء را موقوف میکند بعد معلوم شد که
میرزا عبدالمحمد شیخی او را تحریك کرده که هر قدر
میتوانی زجر به احباء بکن و این سبب تقرب الی الله
میشود لکن احبای الهی در زیر زنجیر و حبس و در زیر
آن اذیت های شدیده دو دسته شده بودند و ذکر
گرفته بودند یك دسته میگفت " هو حسبی و حسب کلشیئی "
و دسته دیگرمیگفت " وکفی بالله شهیداً " کل در نهایت
روحانیت بودند . . . جمیع را گرفته شهید کردند چند
نفری بیرون ماندند یك سید محمد ملیح که بسیار خودش
را از بدایت حفظ میکرد . . . یکی میرزا حسین کرمانی
بود در دائره امام جمعه میرزا ابوالقاسم از آنجا بیرون
نمیآمد یك میرزا محمد بوده یك سید محمد بوده که
رفت در دستگاه امام جمعه بود اینها سالم ماندند

رفت در دستگاه امام جمعه بود اینها سالم ماندند باقی
جمیع را شهید نمودند سی و شش نفر بودند هر روز
چند نفر را میآوردند میکشتند و چند نفر تازه گرفته جای
آنها میآوردند . . . جمال مبارك در افجه تشریف
داشتند که این حکایت . . . افجه قریه میرزا آقا خان
صدر اعظم برادرش را مهماندار قرار دادند افجه هشت
نه فرسخ از طهران دور بود دهی بزرگ است بعد میرزا
آقا خان فرستاد که برادرش حمامی در افجه بجهت
جمال مبارك بسازد درآنوقت صدر اعظم مکتوبی به
برادرش جعفر قلیخان نوشت که چنین مسأله واقع
شده ذکر جمال قدم در میان است . . . بعد از چند
ساعت یك قاصد مخصوص آمد با کاغذ ثانی میرزا آقا
خان نوشته بود که مسأله جمال مبارك خیلی اهمیت پیدا
کرد . . . در آنجا یك ملا عبد المحمدی بود افجه‌ای
پدر و خود او محبت از مرحوم میرزا دیده بودند مرحوم
میرزا مصارف او را میدادند . . . جمال مبارك قبول
نکردند ملاحظه کردند که میرزا آقا خان میترسد مال
حاضر نمودند از افجه رو بشهر اول تشریف آوردند
به زرگنده به خانه عمه بعد چند نفر سواره آمده خانه

را احاطه کردند بعد جمال مبارک سوار اسب شدند وسوارها در رکاب تشریف آوردند ثانیا در آنجا چادر مخصوص زدند وجمال مبارک در آنجا داخل شدند وفی الفور اطراف چادر را قراول گذاشتند بعد از سه روز از نیاوران سرپای برهنه در زیر زنجیر با معدودی از احبای الهی وارد طهران شدند در انبار حبس نمودند ... حبس گذشته مسأله داغ بود ... یک شخص تبریزی عاقبت پوست سرش را کندند آهک آوردند برویش مالیدند که بگو او میگفت چه بگویم بعد روغن داغ کردند روی او ریختند کارهای غریب کردند.»

اَنجَزَ

در آثار ابهی است :

«بك انجز الله وعده.»

بتو خداوند وعدهٔ خود را انجام داد.

اِنجیل

نام کتاب مقدس مسیحیان.

در کتاب بیان باب ۱۴ و۱۷ از واحد ۸ چنین مسطور است :

«چنانچه در ظهور نقطه فرقان شنیدی کل مؤمنین به انجیل منتظر بودند احمد موعود را وشنیدی

که بر آن شمس حقیقت در بیست و سه سال ظهور خود چه گذشت.» الخ

با اینکه معاندین پیمبر غالبا ملل اخری بودند چون در دور طلوع انوار انجیل میزیستند و بایستی بآن منور باشند چنین بیان گردید.

اِنحازَ عَنهُ

از او جدا وکناری شد.

در خطاب وصایای عهد است:

«ومن انحاز وافترق واعتزل عنه فقد اعتزل واجتنب وابتعد عن الله.»

انحراف

در ذیل تحریف ذکر است.

اَنزَلی

نام بندر مهم ایران از گیلان در ساحل جنوبی دریای خزر که در آثار این امر و تاریخ بهمین نام ثبت است و در سنین پادشاهی رضا شاه پهلوی بنام بندر پهلوی تغییر و تجدید گردید.

اِنزِواء

مصدر عربی گوشه گیری و انفراد واختفاء. در لوح بشارات است :

«ولکن الیوم باید از انزواء قصد فضا نمایند.»

انس آنَسَ الشیئی أنَسَ با آن انس گرفت و آشنا شد .

در مناجات طلب مغفرت برای حاجی صحیح فروش در خطابی است قوله :

« و آنس النار و اقتبس منها .» مونس بمعنی با انس .

درویش مونس قزوینی در تاریخ و آثار مذکور میباشد . در خطابی به او و درویش طیفور اصفهانی که در کوچه و بازار مدح بهائی میخواندند این عبارت مسطور :

« بس است حکمت کنید .»

انیس به معنی با ملاطفت و با الفت و موانس و مأنوس حضرت نقطه میرزا محمدعلی زنوزی را که عاقبت با آن حضرت بشهادت رسید در توقیع خود انیس خواندند و در لوح رئیس در حق حاجی محمد اسمعیل ذبیح کاشی فرمودند قوله :

« دع ذکر الرّئیس ثم اذکر الانیس الّذی استأنس بحبّ الله و انقطع عن الّذین اشرکوا و کانوا من الخاسرین ... الروح لك و لمن آنس بك .»

انسان حقیقی که در آثار بزرگان بمدح و توصیف زیاد

مذکور است . رومی گوید :

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر
کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

و شاعری گوید :

هزار سال ره است از تو تا مسلمانی
هزار سال دگر تا بشهر انسانی

و در لوح رئیس در شأن انسان است :

« و انها لهی النار المشتعلة الملتهبة فی سدرة الانسان و تنطق انه لا اله الا هو و الذی سمع ندائها انه من الفائزین .»

انسانیة آدمیت و خصائص حمیدهٔ انسانی است .

ناس آدمیان و در قرآن غالبا مشرکین مکه و عوام و تودهٔ اهل جاهلیت در لوح خطاب به شیخ سلمان است :

« ای سلمان لم یزل حق بظاهر بین ناس حکم فرموده .»

و در لوح رئیس است :

« و تری الناس فی اضطراب عظیم ... و یضع

الناس من سلسبیل الحیوان فی ایام الله العزیزالکریم"

و در کلمات مکنونه فارسیه است :

" ای خاک متحرک من بتو مأنوسم و تو از من مأیوس ."

استعمال کلمهٔ مأنوس اسم مفعول از مصدر انس لازم ونیز کلمهٔ مأیوس از مصدر ایاس لازم بمعنی نومیدی که اسم فاعلش آیس است بتقدیر مأنوس به و مأیوس عنه و منه در عرف متداول بوده و میباشد .

اِنصاف

مصدر عربی بمعنی دادگری .

در کلمات مکنونه است :

" احب الاشیاء عندی الانصاف لا ترغب عنه ان تکن الیّ راغبا و لا تغفل منه لتکون لی امینا ."

در لوحی است :

" امروز ناله عدل بلند و حنین انصاف مرتفع ."

اِنفاق

مصدر عربی بمعنی خرج وصرف مال .

در کلمات مکنونه است :

" اگر حلاوت بیان یابی از جان بگذری و در

سبیل دوست انفاق نمائی ."

وقوله :

" یابن الانسان انفق مالی علی فقرائی لتنفق فی السماء من کنوز عزّ لا تفنی و خزائن مجد لا تبلی ولکن وعمری انفاق الرّوح اجمل لو تشاهد بعینی ."

اِنفَضَّ

در قرآن :

" واذا رأوا تجارةً اولهوًا انفضّوا الیها و ترکوک قائمًا ."

در تفسیر سورهٔ والشّمس است :

" ولو نتکلم بما علمنا اللّه بمنّه و جوده لینفضّ النّاس عن حولی ."

مردم از پیرامونم پراکنده شوند .

اِنفَلَقَ

در ضمن طلب مغفرت برای حاجی میرزا محمد تقی افنان در خطابی است :

" ولما انفلق صبح الهدی ."

چون شکافت و باز شد .

اِنقِطاع مصدر عربی بریده شدن و نیز بمعنی دل بریده شدن و گسستن از ماسوی الله که در الواح و آثار بسیار ذکر است از آن جمله در تفسیر هاء است :

" و بذلک اشار علیّ فی مناجاة یوم شعبان حیث قال عز ذکره الهی هب لی کمال الانقطاع الیک . "

و در کتاب ایقان است :

" الباب المذکور فی بیان ان العباد لن یصلوا الی شاطی بحر الایقان الا بالانقطاع الصرف عن کل من فی السموات و الارض . "

و در لوحی است :

" الانقطاع شمس اذا اشرقت من افق سماء نفس . ثم نعمان الذی کان من اعزّ الملوک و من قبله احد من الکیان اذا اشرقت علی قلبهما شمس الانقطاع ترکا ما عندهما و خرجا عن بیتهما مقبلین الی العراء و ما اطلّع بهما الّا اللّه العلیم . "

و در لوحی دیگر :

" ثم اعلم بان نصبت بیننا و بین العباد سلّم و

له ثلاث درجات الاول تذکر بالدنیا و زخرفها و الثانیه تذکر بالاخرة و ما قدر فیها و الثالثة تذکر بالاسماء و ملکوتها من جاز عن هذه المقامات یصل الی ملیک الاسماء و الصّفات اقرب من حین ایّاکم یا اهل البهاء لا تعطّلوا عن هذه المواقف ثم مرّوا عنها کمرالسحاب و کذلک ینبغی لعباده المقربین و الذی یمر عنها و یکون ثابتا فی حبس لو یرفع رأسه الی الفوق یشهد ملکوتی و یسمع نغماتی و یکون من الفائزین . "

و در کلمات مکنونه است :

" کور شو تا جمالم بینی و کر شو تا لحن ملیحم شنوی . "

انگلیس دولت و ملت و مملکت شهیر اروپائی . واقعات مسافرت مرکز عهد ابهی در آن کشور و ایام اقامتشان در لندن و لیورپول و غیرهما در تاریخ وسفرنامه و درین کتاب ضمن نام اروپا ثبت گردید و نام کشور و دولت و افراد بهائیان آنجا در تاریخ و آثار بسیار ذکر یافت و ذکری از ادوارد براون که در تاریخ و آثار دوره میثاق مکررا نام برده است ذیل نامش و نیز ذکری ضمن

نام بمبئی ثبت میباشد و در باره مسیس جی استنارد (Mrs.J.Stannard) است قوله :

" در مدت قلیله تتبع وصایا و نصایح الهی نمود و نطق بلیغ نمود و لسان ببیان و برهان گشود "

و نیز در خطاب بوی درایامی که در هند بنفع امر بهائی سفر میکرد و نطق میداد میباشد قوله :

" بمبئی امة الله مسیس استنارد علیها بهاءالله الابهی ... جواب مختصر مرقوم میشود الحمدلله که در آن دیار موفق بر نشر تعالیم آسمانی شدی ." الخ

و مس روزنبرگ (Miss Ethel Rosenberg) از اهل لندن در سفرنامه اروپا و آثار و خطابها و درین کتاب نیز ضمن نام تورات مذکور است قوله :

" تو یقین بدان که در جمیع محافل با توهستم وازخدا خواهم که بنفثات روح القدس ترا تائید نماید ."

و نیزلیدی بلام فیلد Lady Blomfield(Sitárih Khánum) و مس سندرسن (Miss Edith Sanderson) وغیرهما در سفرنامه و آثار ذکر شدند .

و در خطابی راجع به لسان انگلیزی چنین مسطورقوله:

" درین ایام از برای اطفال و جوانان احباء

لسان اجنبی بسیار لازم است اگر ممکن باشد آنان را لسان انگلیسی تعلیم نمائید بسیار موافق است وخدمت بامرالله است ."

و راجع بآن ملّت در بیانی شفاهی خطابی است قوله :

" دراسکاتلند مطرانی است بنام مسترهوایت (Mr. White) که زنش بهائی است و نوبتی بعضویت مجلس امت انتخاب شد و استعفاء تقدیم نمود وبا آنکه مدت ١٦ سال تحصیل در مدارس کرد میگفت که چون تجربه در امور سیاسی وقانونی ندارد و میترسد که انجام وظیفه کامل نتواند وخود را لائق اینکار نمی بیند آفرین لله دره معنی جوانی و فداء نسبت بدولت و ملت اینست این چنین دولت مصالح خود را می بیند و حاکم گرچه صد هزار لیره تقدیم شود نمی پذیرد ."

ودر لوح دنیا بعد از بیان لزوم تأسیس مجلس دارالشّوری باتفاق شاه و امراء وعلماء و وضع قانون و اصول قوله :

" در اصول احکام که ازقبل در کتاب اقدس و سائر الواح نازل امور راجع بسلاطین وروءسا عادل و امنای بیت عدل شده و منصفین و متبصرین بعدازتفکر اشراق نیرعدل را بعین ظاهر وباطن وآنچه ذکر

شده مشاهده نمایند حال آنچه در لندره امت انگلیز بآن متمسك خوب بنظر میآید چه که بنور سلطنت و مشورت امت هر دو مزین است . "

آنّا در عربی استفهامی و شرطی و در هر صورت مکانی و زمانی و کیفیتی میشود . درمناجاتی از خطابی است :

" و انّی لهذا الضعیف عهدة هذا الخطب الجسیم و انّی لهذا الکلیل النطق و البیان البلیغ . "

کی وکجا و چگونه این ناتوان التزام و انجام آن امر بزرگ تواند و این کند زبان سخنرانی و گفتار رسا کند ؟

انیسا از اصل عربی یا یونانی نام بوته رازیانه که بوی خوشی دارد و در آثار بتشبیه بر معانی و حقایق الهیه مخصوص اطلاق گردید .

از حضرت بهاءالله در کلمات مکنونه است :

" ای دوستان من آیا فراموش کرده اید آن صبح صادق روشنی را که در ظل شجرهٔ انیسا که در فردوس اعظم غرس شده جمیع در آن فضای قدس مبارک نزد من

حاضر بودید ... "

در خطابی است :

هو الله

" ای بندهٔ حق فرصت نیست مختصر مرقوم میشود شجرهٔ انیسا جمال مبارک است که در ظلّ آن شجرهٔ الهیه عهد و پیمان بسته شد و علیك التحیّة والثّناء . " ع ع

انیق عربی خوب و نیکو و زیبا و شگفت و خوش آیند .
تأنّق زیبا و شگفت شد .

آنَق نیکو و خوش آیند کرد . در خطاب معروف به عمّه است قوله :

" ثمّ الاشجار المبارکة اخضرت و اورقت وازهرت و تأنّقت باثمار العرفان . "

و در خطابی عمومی قوله :

" سبحان من انّق الحدائق الزاهیة باُکل متفارقة ثمرة بانقة . "

اهرمن واهریمن فارسی مرکز شرور مقابل اهورامزدا مرکز خیراست

همان که در لسان اسلام شیطان یا ابلیس گفته شد و اهریمنان مانند شیاطین الانس بگمرهان گمراه کنندگان اطلاق میگردد . در لوح دنیاست :

" بگو اهریمنان در کمینگاهان ایستاده اند آگاه باشید و به روشنائی نام بینا از تیرگیها خود راآزاد نمائید عالم بین باشید نه خود بین اهریمنان نفوسی هستند که حائل و مانع اند مابین عباد و ارتفاع و ارتقاء مقاماتشان "

اَهل — در آثار و الواح خطاب " ای اهل ارض" بسیار است یعنی سکنه زمین و خاکیان ودر لوح رئیس است :

" احاط المشرکون باهل الله و اولیائه واخرجوهم من البیوت بظلم مبین ." یعنی اهل حرم .

در کتاب اقدس است :

" والا ترجع الی اهل البهاء "

و قوله :

" والذی فاز بالعمل برضاه انه من اهل البهاء" یعنی بهائیان خالص .

و در مواضع بسیار دیگر اهل البهاء برعموم بهائیان هم

اطلاق گردید .

اَواعی — جمع اوعیه جمع وعاء بمعنی ظروف برای جمع ونگهداری اشیاء . در لوح به شیخ نجفی :

" لعمری لو تعرف ما نزل من قلمی و تطّلع علی خزائن امری وآیاتی و اسراری فی بحور اسمائی واواعی کلماتی لتفدی بنفسك فی سبیل الله ."

اورشلیم — نام عبری شهر پایتخت داود وسلیمان به معنی مدینة السلام که به هجوم دولت نبوخذ ناصر آشوری منهدم گردید آنگاه باقدام دولت ایران ترمیم گشت و ثانیا بهجوم دولت روم از بنیاد بر افتاد تادر زمان خلافت عمر بتصرف اسلام آمد و شهر اسلامی و مسجد اقصی گشت و یهود مستدل به بشارت انبیاء خود بودند که باز اورشلیم برپا گردد و مسیحیان و مسلمانان به کتب وآثار خود مخالف آن را اعتقاد دارند و در آثار ابهی بقیام و طلوع خودشان درعکا و تأسیس شریعة الله تفسیر وتأویل فرمودند و به یهود ندا داده استدلال بهمان

کلمات قدیمه نمودند که اورشلیم جدیدا از آسمان فرود آمد چنانکه در اثری است قوله :

" میقات امم منقضی شد و وعده های الهی که در کتب مقدسه مذکور است جمیع ظاهر گشت وشریعة الله از صهیون جاری و اراضی و جبال اورشلیم به تجلیات انوار رب مزین طوبی لمن تفکر فیما نزل فی کتب الله المهیمن القیوم ... در کتاب اشعیاء میفرماید " ادخل الی الصخرة و اختبئ فی التّراب من امام هیبة الرب و من بهاء عظمته ... در آخر آیه مذکوره میفرماید و یسموالرب وحده فی ذلك الیوم امروز روزی است که کرسی داود بطلعت موعود مزین شده و امروز روزی است که ذکرش در کل کتب از قلم امر ثابت گشته ." الخ

در لوحی دیگر :

" بنام دانای توانا امروز روزی است که کرسی رب ما بین شعب ندا میکند ... بگو الله موعود میفرماید ای ملاء یهود شما از من بودید ... چه شد که حال مرا نمیشناسید با اینکه بجمیع علامتها ظاهر شده ام ... آسمان جدید ظاهر شده و ارض جدید گشته اگر بدیده های پاکیزه نظر نمائید اورشلیم جدید راملاحظه

میکنید ... ای عبد حسین انشاءالله مؤید باشی ...

بگو امروز مدینة الله بکمال زینت ظاهر و مشهود این مدینه ای است که آله کل در آن ظاهر شده درین کلمه یوحنا تفکر کنید که خبر داده از مدینه مقدسه عظیمه الی ان قال ولم اَرَفیها هیکلًا لانّ الرّبّ الاله ضابط الکلّ هو هیکلها و المدینة لا تحتاج للشّمس ولا القمرلینیرا فیها لانّ بهاءالله اضاء فیها ." الخ

اَوْزار در مناجاتی در خطابی است:

" حتی تصبح الوجوه انواراً و یمتلاء القلوب اسراراً و تضع النفوس عنها اوزاراً "

جمع وِزْر به معنی اثقال و ذنوب .

اَوْقَدَ آتش بر افروخت .

در لوح رئیس است :

" هل ظننت انّك تقدر ان تطفئ النّار الّتی اوقدها الله فی الآفاق "

و قوله :

" واذکر اذ اوقد نمرود نار الشّرک لیحترق بها الخلیل ."

اَوْکار

در لوح رئیس است :

" یا اطیار البقاء مُنِعتم عن الاوکار فی سبیل ربکم المختار ."

و در لوح به سلطان ناصرالدین قاجار :

" والطیور فی اوکارها ."

جمع وَکْر آشیانه مرغان و پرندگان در کوهها و دیوارها .

اَوَّل

اوّل در مذکر . اُوْلی در مؤنث بمعنی نخستین و پیشتر .

اوائل اوالی اُوَل جمع واوّلاً بهمین حالت نصب و تنوین استعمال میشود .

در لوح طبّ است :

" عالج العلة اولاً بالاغذیة ولا تجاوز الی الادویة

و جمع مصحح اول اوّلون ـ اوّلین میشود .

از حضرت بهاءالله در لوح رئیس است قوله :

" کما سمعت من قصص الاوّلین ."

و در اصطلاح بیان نام اول بر جناب ملاحسین بشرویه مانند نام آخر بر جناب قدوس لقب و رمز گردید که به معنی اول و آخر من آمن حروف حی میباشد چنانکه

در بیان باب یك واحد هشت است قوله :

" قدری تربت از قبر اول و آخر با او سبب میگردد که حزنی مشاهده ننمایند بعد از موت ." الخ

تأویل بیان و کشف مآل و باطن مراد نمودن .

و در کتاب ایقان است قوله :

" این معلوم است که تأویل کلمات حمامات ازلیّه را جز هیاکل ازلیّه ادراك ننماید ... چنانچه میفرماید " و ما یعلم تأویله الاّ اللّه و الرّاسخون فی العلم " معذلك تأویل کتاب را از اهل حجاب مستفسر شدند ."

و در تفسیر سورهٔ والشّمس است :

" فاعلم بانّك کما ایقنت بان لا نفاد لکلماته تعالی ایقن بان لمعانیها لا نفاد ایضا ولکن عند مبیّنیها وخزنة اسرارها والذین ینظرون الکتب و یتّخذون ما یعترضون به علی مطلع الولایة انهم اموات غیر احیاء ولو یمشون و یتکلّمون و یأکلون و یشربون فآه آه لو یظهر ما کنز فی قلب البهاء عمّا علّمه ربّه مالك الاسماء لینصعق الّذین تراهم علی الارض کم من معان لا تحویها قمص الالفاظ وکم منها لیست لها عبارة ولم تعط بیاناً ولا اشارةً وکم منها لا یمکن بیانه لعدم حضور آوانها کما قیل لا کلّ

مايُعلم يقال ولا كلّ مايُقال حان وقته ولا كلّ ما حان وقته حضر
اهله ومنها مايتوقف على عرفان المشارق الّتى فيها فصّلنا العلوم
و اظهرنا المكتوم . . . فاعلم بان كلمة الله تبارك و تعالى
فى الحقيقة الاوليّه و الرّتبة الاولى تكون جامعة للمعانى
الّتى احتجبت عن ادراكها اكثر النّاس نشهد انّ كلماته
تامات و فى كلمة منها سترت معانى ما اطّلع بها احد
الّا نفسه و من عنده علم الكتاب لا اله الّا هو المقتدر
العزيز الوهّاب ثمّ اعلم بان المفسّرين الّذين فسّروا
القرآن كانوا صنفين صنف غفلوا عن الظّاهر و فسّروه على
الباطن و صنف فسّروه على الظّاهر و غفلوا عن الباطن
ولو نذكر مقالاتهم و بياناتهم ليأخذك الكسالة بحيث
تمنعك عن قراءة ما كتبناه لك لذا تركنا اذكارهم فى
هذا المقام طوبى للّذين اخذوا الظّاهر و الباطن
اولئك عبادٌ آمنوا بالكلمة الجامعه فاعلم من اخذ الظّاهر
و ترك الباطن انه جاهل و من اخذ الباطن و ترك
الظّاهر انّه غافل و من اخذ الباطن بايقاع الظّاهر
عليه فهو عالم كامل هذه كلمة اشرقت عن افق العلم
فاعرف قدرها و اغل مُهرها انا نذكر المقصود
تلويحًا فى اشاراتنا و كلماتنا طوبى لمن اطّلع

عليه انّه من الفائزين ."

و در لوحى است :

" قل يا اهل الامكان ان سمعتم منّا كلمة يصعب
عليكم عرفانها فاسألوها عن الذى انزلها بالحق انه
لهو المقتدر القدير كم آية انزلناها من سماء الفضل ولا
يعلم تأويلها الا الله العليم طوبى لنفس سمعت آيات
الله و آمنت به و ويل للمفترين ."

و در كتاب اقدس است :

" انّ الّذى يأوّل ما نزل من سماء الوحى ويخرجه
عن الظّاهر انّه ممّن حرّف كلمة اللّه العليا و كان من
الاخسرين فى كتاب مبين ."

و مراد از اين آيه و امثالش بقرينه اينكه جمله را اسميه
آورده‌اند و حكم را بر الّذى كه موضوع و عامل است قرار
داده‌اند نه برنفس فعل و بقرينهٔ اينكه جملهٔ يخرجه را با
تصريح بلفظ الظاهر عطف تفسير بر يأوّل آورده‌اند و اكتفا
بيأوّل تنها نكرده‌اند و بقرينه اينكه عاملين تأويل را از عاملين
تحريف شمرده‌اند و تحريف عمدى را در مواضع ديگر بيان
نموده‌اند كه در ضمن نام تحريف شمه اى ثبت است و با
ذكر من سماء الوحى و كلمة الله العليا و كتاب مبين

و با تأکیدات اکیده که این آیه در بر دارد بنوع واضح
نفوس مدعی و معرض اند که آیات مهمّه ظاهر المراد
رابرای اغراض شخصیه مطابق آرزو و آمال خود بیان
و استدلال نمایند .

و اما از امثال آیه مذکوره قبل قوله :

" فاسألوا عن الّذی انزلها بالحق ."

منظور آیات و احکام محتاج تبیین و توضیح است که در ایام
آن حضرت امثال زین المقربین حسب الاراده سؤال
کردند و توضیح صادر شد و مقداری کثیر را بعدا
حضرت عبدالبهاء بیان فرمودند و در ذیل نام
حدیث و تفسیر نیز ذکری است و در کتاب " اسرارالآثار
العمومیه " آیات قرآنیه بسیار با تفسیرات تأویلیّه آنها
که علماء تفسیر نوشتند شرح داده شد و لذا تمامت
تأویلات مسطوره در تفاسیر صادره درین امر بر سیاق
و حکمت همانها میباشد و الواح بسیار راجع به این
موضوع در مبحث تفسیر و تأویل در کتاب امر و خلق
ثبت میباشد .

اَوْلِیاء در لوح رئیس است :

" سوف یبعث الله من

الملوك من یعین اولیائه . . . و یلقی فی القلوب حب
اولیائه . . . فی یوم فیه احاط المشرکون باهل الله
و اولیائه ." الخ

جمع ولیّ بمعنی دوست و یار و یاور .

اُولِی عربی به معنی اصحاب .

اُولُو در کتاب ایقان است :

" و اولوا الافئده وصاحبان
بصر را سوره هود کفایت میکند ."

و در لوح طب است :

" و ما عُسر قضمه منهی عنه عند اولی النهی ."

اَوْلیٰ صاحب و مالك کرد .

در مناجاتی در خطابی است:

" لك الشکر علی ما
اَوْلَیتَ و لك الحمد علی ما اعطیت ."

اوه آه ــ اَوَّهَ ــ تأوَّهَ نالید و آه
کشید .

در مناجاتی در خطابی است:

" وعلی اَیّ بلیتی اَتأوّه و انتحب فی غدوّی
و آصالی . . . و اَتأوّه و اتحسّر بما ودعتنی تحت مخالب

الصّقور الصافره .»

اوَی الدّار بخانه جا گرفت .

اوی

مأوی جا و منزل .

در لوح رئیس است :

« ان تنصر الّذین آووا فی ظلّ جناح مکرمتك . . .
ان مأواکم تحت جناح فضل ربکم .»

آوی جا وپناه داد . در لوحی است :

« ان استمع ما قال المشرك بالله بعد ان
آوینا فی ظلّ الشجرة .»

ای

اَیْ درعربی و فارسی حرف
ندا است .

در صلوة است :

« اَیْ ربّ فاجعل صلوتی کوثر الحیوان .»

در لوحی است :

« ای اهل ارض ندای این مظلوم را به آذان
جان استماع نمائید .»

اَیْ درعربی حرف جواب بجای آری و بلی درفارسی .
در لوحی است :

« حضر لدی العرش العبد الحاضر وعرض

هل للذبیح قسمة قلنا اِیْ وربّك العزیز الوهّاب .»

اَیّها و اَیّتها وسیله نداء اسم با ال . در قرآن
است :

« یا ایّها النّاس اعبدوا ربّکم .»

و در لوح رئیس :

« اعلم یا ایّها المشتعل بنار الله .»

و در کتاب اقدس :

« یا ایّتها النّقطة الواقعة فی شاطئ البحرین .»

آیا نیز درعربی و فارسی حرف نداء . در خطاب به
خراسان است :

« آیا نفحات الله هُبّی معطرة .»

اِیّا درعربی جزء ضمائر منفصله و بمنزله ستون وتکیه گاه
ضمیر است . ایّاه ـ ایّاهما ـ ایّاهم و استعمال
ضمائر منفصله در موقع تحذیر بسیار است .

در کتاب اقدس :

« ایّاکم ان یمنعکم الهوی عن هذا الفضل
الّذی قدّر فی الکتاب .»

و در بسیاری از مواضع در آثار خصوصا در سورة الملوك
مکرّراً نفی که لازم و مضمون تحذیر میباشد بصورت نهی

بعد از ایّا مذکور است فی المثل :

" ایّاکم ان لا تفعلوا ." ولی حرف (لا) زائده برای تأکید در تحذیر میباشد مانند (لا) زائده درمواضع کثیره از قرآن قوله :

" فلا اقسم بمواقع النّجوم" "لا اقسم بیوم القیامة" "لا اقسم بالنّفس اللّوّامه" " فلا اقسم بربّ المشارق والمغارب" وممکن است حرف (آنْ) وما بعدش برای تبیین مفاد (ایّا) باشد وخلاصه چنین میگردد که بپرهیزید و بترسید و چنین نکنید و در قرآن نظائر آن بسیار است منها قوله :

" وما منعك ان لا تسجد اذ امرتك ."

و قوله :

" وحرام علی قریة اهلکناها انّهم لا یرجعون حتی اذا فتحت یأجوج و مأجوج هم من کلّ حدبٍ ینسلون ."

بعضی در این آیه حرام را خبر از برای مبتدای محذوف گرفتند یعنی«حرام علی قریة اهلکناها رجوعهم»و انّهم بکسر همزه خوانده شود و بعضی دیگر حرف (لا) رازائده گرفتند .

و نیز قوله :

" اتلُ ما حرّم علیکم ربّکم الّا تشرکوا به شیئا ."

ومفسرین در این آیه حرّم را بمعنی وجب گرفتند و استشهاد بشعر عبدالرحمن بن جمانة المحاربی الکابلی کردند که گفت :

وانّ حراماً لا اری الدّهر باکیاً
علی شجرٍ الّا بکیت علی عمرو

آیاز

نام غلامی ترک از مقربین سلطان محمود سبکتکین که بغایت مورد محبت و اعتماد سلطان بود و در بعضی از آثار این امر بنوع تمثیل و حکایت مذکور میباشد .

ایتالیا

کشور معروف جنوبی اروپا وکیفیت ورود مرکز عهد ومیثاق با کشتی به بندر ناپولی در سفرنامه ثبت میباشد و در بیانات شفاهیه و خطابی است :

" چون به ناپولی رسیدیم سه شب در کشتی ماندیم و پیاده نشدیم چه اگر پیاده میشدیم سنگسارم

میکردند چرا که در آنوقت با ترکان حرب داشتند و ما
را نیز ترک گمان میبردند .»

اید تأیید تقویت و بمعنی کمک کردن و یاوری نمودن واثبات کردن .

در لوح رئیس است :

« انّ ربّك يؤيّدك في كلّ الاحوال .»

« اشكر الله بما ايّدك على عرفانه .»

وتائید نام مدرسه بهائیان همدان بود .

موٌید تقویت شده . ملقبان باین القاب در ایران بسیار
بود ودر آثار بدیعه کثرت استعمال دارد .

ایران در بعض الواح وآثاربنام عجم طبق متداول اعراب مذکور گردید .

در کتاب اقدس است :

« ایاکم ان تقربوا حمّامات العجم .»

و قوله :

« نباء عظیم میفرماید ای اصحاب ایران شما
مشارق رحمت و مطالع شفقت و محبت بودید وآفاق وجود

بنور خرد و دانش شما منور و مزین بود آیا چه شد که
بدست خود بر هلاك خود و دوستان خود قیام کردید
آیا چه شده که اهل ایران مع اسبقیّتشان درعلوم و فنون
حال پست تر از جمیع احزاب عالم مشاهده میشوند ...
امروز بر کل لازم و واجب است تمسك نمایند به آنچه
که سبب علوّ دولت عادله و ملت است .»

ودر لوحی دیگر :

« یا خلیل اخسر اهل عالم حزب ایران بوده
و هستند .»

و نیز راجع به ایران در خطابی است قوله :

« مستقبل ایران را بیك مثل از برای شما میگویم
بعد خودتان قیاس کنید این دلیل کافی وافی است
این دکه یك قطعه سنگستان است وادی غیر ذی زرع
است ابدا گیاهی در آن نمیروید آن صحرا صحرای شنزار
است و در نهایت گرما قابل اینکه آباد شود نیست از
سنگستان و شن زار بی آب چه خواهد روئید لیکن جهت
اینکه وطن حضرت رسول بود این سنگستان این سنگلاخ
قبله آفاق شد جمیع آفاق باو سجده میکنند دیگر ازین
بفهمید مستقبل ایران چه خواهد شد این نمونه است

این سنگلاخ بجهت اینکه وطن حضرت رسول بود قبله آفاق شد اما ایران که سبز و خرم است گلهای خوب دارد هوایش لطیف است مائش عذب است ازین قیاس کنید که چه خواهد شد این میزان کافی است ." الخ

و در رساله مدنیه است :

" ای اهل ایران قدری در ریاض تواریخ اعصار سابقه سیر نمائید وسر بجیب تفکر فرو برده به بصر عبرت ملاحظه کنید که تماشای عظیمی است در ازمنه سابقه مملکت ایران بمنزلهٔ قلب عالم و چون شمع افروخته بین انجمن آفاق معزز بود عزت و سعادتش چون صبح صادق از افق کائنات و نور جهان افروز معارفش در اقطار مشارق و مغارب منتشر وساطع وآوازهٔ جهانگیر تاجداران ایران حتی بسمع مجاورین دائره قطبیه رسیده وصیت سطوت ملك الملوکش ملوك یونان و رومان راخاضع و خاشع نموده بود حکمت حکومتش حکمای اعظم عالم را متحیر ساخته و قوانین سیاسیه اش دستورالعمل کل ملوك قطعات اربعه عالم گشته ملت ایران مابین ملل عالم بعنوان جهانگیری ممتاز و بصفت ممدوحه تمدن ومعارف سرافراز در قطب عالم مرکز علوم و فنون جلیله

بود و منبع بدایع عظیمه و معدن فضائل و خصائل حمیدهٔ انسانیه دانش و هوش افراد این ملت باهره حیرت بخش عقول جهانیان بود و فطانت و ذکاوت عموم این طائفه جلیله مغبوط عموم عالمیان گذشته از آنچه روایت در تواریخ فارسیه مندرج و مندمج است در اسفار تورات که الیوم نزد کلّ ملل اروپا من دون تحریف کتاب مقدس مسلم است مذکور که در زمان کورش که در کتب فارسیّه به بهمن بن اسفندیار موسوم حکومت ایران از حدود داخلیه هند و چین تا اقصی بلاد یمن و حبشه که منقسم به سیصد و شصت اقلیم بود حکمرانی مینمود و در تواریخ رومان مذکور که این پادشاه غیور با لشکر بی پایان بنیاد حکومت رمان راکه به جهانگیری مشهور بود با خاك یکسان نموده زلزله درارکان جمیع حکومت عالم انداخت و نظر بتاریخ ابی الفداء که از تواریخ معتبره عربی است اقالیم سبعه عالم را در قبضهٔ تصرف آورد و همچنین در آن تاریخ و غیره مذکور که از ملوك پیشدادیان فریدون که فی الحقیقه بکمالات ذاتیه و حکم و معارف کلیه و فتوحات متعدده متتابعه فرید ملوك سلف و خلف بود

اقالیم سبعه را مابین اولاد ثلاثه خود تقسیم فرمود
خلاصه از مفاد تواریخ ملل مشهوره مشهود و مثبوتست
که نخستین حکومتی که در عالم تأسیس شده و اعظم
سلطنتی که بین ملل تشکیل گشته تحت حکمرانی و
دیهیم جهانبانی ایران است . حال ای اهل ایران
باید قدری از سکر هوی بهوش آمده و از غفلت و کاهلی
بیدار گشته بنظر انصاف نظر کنیم ایا غیرت و حمیت انسان
قائل بر آن میشود که چنین خطهٔ مبارکه که منشاء تمدن
عالم و مبدء عزت و سعادت بنی آدم بوده و مغبوط آفاق
و محسود کل ملل شرق و غرب امکان حال محل تأسف
کل قبائل وشعوب گردد . "

ایرلند — و پایتختش دوبلین در انگلستان ایام اقامت مرکز میثاق در بدایع الاثار ثبت است .

ایقان — مصدر مزید از یقین بمعنی به یقین دانستن و بتحقیق رساندن و نام برای کتاب
شهیر از آثار و کتب مقام بهاءالله که در سال ۱۲۷۸ هق
در بغداد بهر حاج سید محمد خال اکبر وارشد نقطه

صدور یافت و اولاً بنام رسالهٔ خالویه مشهور بود زیرا
جواب سؤالات و حل مشکلات مذهبیه اثنا عشریه خال
مذکور را در بر داشت که او پرسیده بود و به آن رساله
اثبات امر جدید و اشاره به افاضات ایام بغداد نیز
گردید و نسخه اصلیه آن کتاب بخط دستی غصن
اعظم عبدالبهاء بود که حین استنساخ آن تقریبا هیجده
سال داشتند و در خانه خال مذکور بجا مانده بود که
مطالعه گردید و در محلی از هامش بطریق تزئید و
الحاق بخط دستی حضرت بهاءالله شمه ای داشت
و آن در موضع چند صفحه مانده به آخر کتاب منتهی به
" اختم القول بلا حول ولا قوة الا بالله " و بعد از جملهٔ
" مثل غیث هاطل " وارد است و صورت عبارت چنین
است :

" و این عبد در کمال رضا جان بر کف حاضرم
که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی این حرف
مذکور مشهور در سبیل نقطه و مکمن مستور فدا شود
و جان در بازد و اگر این خیال نبود فو الذی نطق
الروح بامره آنی در این بلد توقف نمینمودم و کفی
بالله شهید . " انتهی

و خط شکسته نستعلیق و جمل عربیه خط نسخ زیباست ولی مانند شهید مذکور در آخر بی الف علامت نصب و فعلهای جموع در آیات قرآنیه مانند " قال ان تسخروا منّا " و نیز " قالوا ما لهذاالرسول " بی الف زائده بعد واو جمع و نظائر کلمات رؤساها و ملئکه ها یعنی آوردن جموع عربیه را بجمع فارسی بعلامت (ها) و نیز نظائر افعال فلتنقطعن یعنی آوردن امر مخاطب معلوم را با لام امر و نظائر فعل تصلنّ یعنی آوردن فعل مضارع غیر طلبی با نون تأکید و امثال ذلك بسیاردارد.

و نسخ خطی دیگر نیز از سال ۱۲۸۰ و سنین متعاقبه آن بنظر رسید و تفاوت هائی در نسخ متأخره با نسخ سابقه موجود است که فقط در تغییر بعضی از جمل عربیه بتطبیق با قوانین ادبیه میباشد که در ایام ابهی شد و تاریخ صدور کتاب چنانچه در موضعی از آن چنین مذکور " اکنون که هیجده سنه میگذرد " ودر موضعی دیگر ذکر سنه هشتاد است باید تقریبا حدود سال ۱۲۷۹ باشد ودر ذیل نام همج نیز ذکری است و اولین طبع بخط مشکین قلم در بمبای بسال ۱۳۱۰ هـ ق صورت گرفت و بعد از آن طبع متعدد یافت

و ترجمه بلغت انگلیسی و غیرها متداول گردید و فهرستی از موضوعات مبحوث فیها با قید صفحات طبق مطبوع مصری چنین است :

و از جمله اشارات آن کتاب که تقریبا در قرب اظهار کامل امر ایشان صدور یافت قوله :

« و از فقها و علمای بیان (ملا جعفر نراقی وسید محمد اصفهانی و امثالهما) استدعا مینمایم که چنین مشی ننمایند و بر جوهر الهی و نور ربانی و صرف ازلی و مبدء و منتهای مظاهر رحمانی در زمن مستغاث وارد نیاورند آنچه درین کور وارد شد و بمعقول وادراك وعلم متمسك نشوند و بآن مظهر علوم نا متناهی مخاصمه ننمایند اگر چه با جمیع این وصایا دیده میشود که شخص اعور که از رؤسای قوم است در نهایت معارضه

بر خیزد و همچنین در هر بلدی بر نفی آن جمال
قدسی بر خیزند و اصحاب آن سلطان وجود و جوهر
مقصود در کوهها و صحراها فرار نمایند و از دست
ظالمین مستور شوند و برخی توکل نمایند و با کمال
انقطاع جان در بازند وگویا مشاهده میشود نفسی که
بکمال زهد و تقوی موصوف و معروف است بقسمی که
جمیع ناس اطاعت او را فرض شمرند و تسلیم امرش لازم
دانند به محاربه با اصل آن شجرهٔ الهیّه قیام نماید ...
اگر چه درین ایام رائحه حسدی وزیده ... رایات
نفاق بر افراخته اند و بر مخالفت این عبد اتفاق
نموده اند و مقصود از این ذکر آن بوده که مبادا اهل
بیان در ظهور مستغاث فی القیامة الاخری اعتراض
نمایند که در ظهور بیان جمعی از علماء موقن گشته اند
و چرا درین ظهور نشده اند و این عبد در اول ورود این
ارض (بغداد بسال ۱۲۶۹) چون فی الجمله بر
امورات محدثهٔ بعد اطلاع یافتم از قبل مهاجرت اختیار
نمودم ." الی آخرها

علت مهاجرت به کردستان را بیان میفرمایند که شروع
حسد و تعرض برخی ازبابیان بود و منتهی به این

جمله فرمودند :

" باری تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر
شد لابدًا تسلیم نموده راجع شدم ." الخ

آنگاه شدت تعرضات داخلی و خارجی را توضیح دادند
که از سال ۱۲۷۶ تا سال ۱۲۷۸ امتداد داشت و
بالاخره عظمت و شهرت این امر و فیوضات صادرهٔ آن ایام
را باین عبارت بیان فرمودند :

" درین صبح ازلی که انوار اللّه نور السّموات
والارض عالم را احاطه نموده ." الخ

و شمه ای اشاره به اخبار مرموزهٔ مذکوره در ایقان و
تعرضات شدیدهٔ اهل بیان در نوشته ها وآثار دیگر
مذکور است از آن جمله قوله :

" للمهاجر الذی زار بیت الله من قبل میرزا
محمد ع صبر کن خدا را که مهاجر شدی و هجرت نمودی
وآنچه بر این عبد وارد شد بعضی بر آن جناب وارد ...
الحمد لله که از فتنه ایام شداد (ایام قیام میرزا یحیی
ازل و مخالفت های او وهمراهانش) که در الواح سداد
مسطور بود محفوظ ماندی و بشطر محبوب توجه نمودی
سکون در آن ارض را غنیمت دان و در کمال اطمینان

بر رفرف ایقان متکأ شو خود را از وساوس خناس که در بین ناس بوسوسه مشغول است محفوظ دار بحق توکّل نما و از دونش معرض و به حبل عنایتش متمسّک شو وازماسوایش منقطع این ایام شیاطین ارضیّه بصور مختلفه ظاهر شده اند . . . حق با تو بوده در حینی که آن مشرك باللّه القای شبهه در صدرت مینمود . . . ذکر این ایّام وبلایای آن در لوح استدلالیّه که به اسم خال از سماء احدیه نازل شده مرقوم گشته و همچنین در الواح دیگر اگر ملاحظه نمائید بر بعضی اسرار مطّلع خواهید شد .» الخ

وقوله :

« فسوف یقومنّ علیّ ملاء البیان کما قام علی علیّ ملاء الفرقان بل اشد لو انتم فی امرالله لتکونن من المتفکّرین لانّ هذه الایّام ایّام الزلزال الافخم و نفخ فی الصور الاعظم . . . و فیها یضرب علی الناقوس بهذا الاسم » الخ

و نیز در لوح بشیخ نجفی اصفهانی است قوله :

« چندی قبل مذکور شد کتاب ایقان و بعضی الواح را نسبت بغیر داده اند غیرازادراك آن عاجزاست

تا چه رسد به تنزیل آن .»

ایضا :

« جناب حیدر قبل علی علیه بهائی و عنایتی از ارض ص نوشته که متوهّمین این ارض ناس را بکتاب ایقان بمطلع اوهام دعوت مینمایند این است شأن عباد کو عدل و کجاست انصاف ذرهم فی خوضهم یلعبون .»

و در لوحی بعبدالوهاب است قوله :

« و اینکه از بعثت سؤال نمودید در کتاب ایقان نازل شده آنچه که کافی است طوبی للعارفین .»

و در لوحی دیگر :

« کتاب ایقان که فی الحقیقه سید کتب است و اول این ظهور اعظم از قلم اعلی جاری شد و این مراتب در او نازل گشته طوبی لمن شهد ورأی و تفرّس فیه حبّاً للّه مالك الوری .»

ودر یکی دیگر از آثار است :

« کتاب ایقان مخصوص جناب خال علیه بهاءالله الابهی در حضور نازل و کیفیت حبس و سفر این مظلوم در آن مذکور آن را بغیر نسبت داده اند بگو ای غافل از افنان سؤال نما تا برتو واضح و معلوم

گردد ."

و نیز به آقا جمال بروجردی است :

" در حفظ کتاب الهی سعی بلیغ مبذول دارند چه که مجدد امام وجه قرائت شده آنچه در دست عباد است باید بآن مطابق و موافق شود وکتاب ایقان هم صحیح آن بجناب علی قبل اکبر علیه بهائی عنایت شد نسخ موجوده باید بآن مطابق شود یا ازروی آن مجدد بنویسند این اولی و انسب است ."

ودراثری از خادم است :

" اینکه درباره شخص اجنبی از اهل اروپا نوشته بودند عرض شد فرمودند امثال آن نفوس اگر اخذ نمایند و بولایت خودارسال دارند بأسی نیست ولکن اگر در آن ارض اظهار کنند سبب فساد خواهد شد و باید آنچه داده میشود صحیح باشد بعضی از نسخ ایقان که درین ارض موجود است تماماً بطراز صحیح فائز نشد و اگرکتابی که در این اواخر غصن اکبر نزد زین المقربین فرستادند و الواح ملوک در او مسطور داده شود احسن است لکن بعد از اطمینان والله یقول الحق و هو یذکر الدّلیل ویهدی السّبیل ."

و از غصن اعظم عبدالبهاء است قوله :

" کتاب ایقان را جناب علی قلی خان ترجمه نموده و به همراهی ایشان ارسال گشت که در آن ارض طبع شده نشر گردد ." الخ

و علیقلی خان کلانتر مذکور در سال ۱۳۱۸ هـ ق بترجمه ایقان به انگلیسی پرداخت .

و عبارت اول کتاب ایقان " الباب المذکور فی بیان ان العباد . . . " الخ

بیان در اینجا بمعنی مصدری لغوی است نه آثار و کتاب بیان و لفظ مذکور اسم مفعول مستعمل در زمان حال و الف و لام در الباب برای عهد و تعریف حضوری است و معنی آنکه این باب که آغاز ذکر است در بیان این مطلب میباشد چنانکه عبارت اول باب دوم قوله :

" الباب المذکور فی بیان ان الشمس الحقیقة و مظهر نفس الله لیکونن " الخ

نیز به همین معنی است .

و قوله :

" فلتقدسنّ انفسکم یا اهل البیان لعلّ تصلنّ ." الخ

که در بعضی نسخ میباشد باظهار لام امر در صیـــغ مخاطب که در دیگر آثار نیز وفقاً و طبقاً للآثار الاوّلیـــه نظائر آنست استعمال بسیار در ادبیات عربیه دارد و دخول نون تأکید در (تصلن) و (تدخلن) که نیـز در آثار اولیه شان بسیار میباشد به اعتبار اینست کــه پس از طلب در لتقدسنّ در مفهوم (تصلن) و(تدخلن) نیز طلبی بمعنی (لتصلوا) و (لتدخلوا) منظور میباشد چنانچه در مواقع دیگر نیز مانند :

(لعلّ یجری منْ هذا القلم ما یحیی به افئدة الناس لیقومن الکل) بهمین اعتبار طلبی بودن است .

و دیگر ادخال کلمهٔ لعل که مختص بجمله اسمیه اســت بر فعل « تصلنّ»و«یجری» برای این است که ضمیر متصـــل منصوب محض اختصار و دلالت قرنیهٔ سوق کلام محذوف و مقدّر میباشد و معنی کلام « لعلّکم تصلنّ»و«لعلّه یجـــری» با ضمیرشأن مانند " ان الحمد للّه ربّ العالمیـــن " در قرآن است .

و استعمال لیت و لعلّ به این طریق در آثار بسیـــار است از آن جمله در لوح برهان :

" لعلّ یکفّر عنك سیئاتك . . . تفکّر لعلّ تطّلع

بظلمك وتکون من التّائبین . "

و نیز در لوح به شیخ نجفی :

" یا لیت ما خلقتنا و ما اظهرتنا . "

و در کتاب مغنی اللّبیب در توجیه قول شاعر " لعـــل لها عذر و انت تلوم " است قوله :

" و هذا محتمل لتقدیر ضمیر الشّأن کما تقـــدم فی النّاس اشدّ النّاس عذاباً یوم القیمة المصوّرون "

و در توجیه قول شاعر :

" فلیت کفافا کان خیرك کله " ای فلیتك او فلیته فلیت الشّأن و مثله قوله :

" فلیت رفعت الهم عنی ساعة "

و نیز استعمال کلمات ظنونات و شؤونات و نحوها بنــوع جمع با الف و تاء در جموع مکسر محض مبالغه در کثرت در ادبیات عربیه کثیر است و در کتب لغویه ضمن "کلب" و غیره و جمع بکلاب و جمع الجمع بکلابات و غیرها ذکـــر نمودند .

و نیز قوله :

" از جمیع احکام محکمتر و اعظم تر است . "

بالحاق علامت تفضیل فارسی بر کلمهٔ اعظم که خود اسم

تفضیل عربی میباشد محض مبالغه در آثار و در ادبیات
فارسیه نوع آن بسیار است .

و قوله :

" مثل داود و عیسی ودون آنها از انبیاء
اعظم که مابین این دو نبی آمدند ." الخ

حسب معروف بین توده ٔ اهل اسلام است که حسب
استنباط از آثار مقدسه خود داود را نبی و کتابش
آسمانی میگفتند و مراد از اعظم یعنی انبیاء بسیاربزرگ
و بر سبیل مبالغه است و مانند اشعیاء و ارمیاودانیال
و ایلیا و امثالهم میباشد .

وقوله :

" از جمله انبیاء نوح بود که نهصد و پنجاه
سال نوحه نمود . . . مگر چهل نفس یا هفتاد و دو...
وبعد از نوح جمال هود از مشرق ابداع مشرق شد
و قریب هفتصد سنه او ازید . ." الخ

حکمتا طبق سطوح معتقدات ظاهریه و حسب عقیده ٔ
مخاطب یعنی حاجی سید محمد خال آوردند تا
استیحاش و تجنّب نکند چنانچه در بسیاری از مواضیع
و بیانات مذکوره درین کتاب چنین است . و استعمال

(او) تردیدیه بهمان طریق وارد در قرآن و مسطور
در تواریخ اهل اسلام است .

و در کتاب شرح رضی استرآبادی ضمن بحث در کلمه
لعل است قوله :

" و قد اضطربت اقوالهم فی لعلّ الواقعة فی
کلامه تعالی لاستحالة ترقب خبر الموثوق بحصوله علیه
تعالی و قال قطرب و ابوعلی معناها التعلیل فمعنی
" افعلوا الخیر لعلکم تفلحون " ای لتفلحوا «الی قوله
« والحقّ ما قال سیبویه و هو ان الرجاء والاشفاق متعلق
بالمخاطبین و انما نصرنا مذهبه لانّ الاصل فی الکلمة
ان لا تخرج عن معناها بالکلیة فلعل منه تعالی حمل
لنا ان نرجو و نشفق کما انّ اَوْ المفیدة للشك اذا وقعت
فی کلامه تعالی ." الخ

و در مجمع البحرین درآیه قرآنیه " وارسلنا الی مائة
الف او یزیدون " معناه عند الناس ."

و بر همین طریق قوله :

" الشمس و القمر بحسبان معنی شمس و قمر که
درآیه مذکور است البته شنیده اید احتیاج بذکر
نیست و هر نفسی هم که از عنصر این شمس و قمر

باشد . . . البته از حسبان ظاهر و به حسبان راجع که نقل قول شیعیان را فرموده و برای مخاطب اقامه حجت نمودند که شمس و قمر را در این آیه بآن معنی که تفصیل داده شد گرفتند .

اَیکَة

و ایک عربی درختان بسیار تو در تو .

در کتاب اقدس :

" اذا طارت الورقاء عن ایك الثّناء "

که تشبیه و استعارهٔ غیاب از افق عالم محسوس و قطع بیان و شریعت و ذکر الله میباشد .

و در خطابی است :

" و حنّ حنین الورقاء الی الایکة الغنّاء "

اَیم

ایم الله عربی کلمه قسم است بمعنی سوگند خدا .

در کتاب عهدی است :

" ایم الله در ثروت خوف مستور و خطر مکنون . "

اَینَ

اسم استفهامی مکانی به معنی کجا .

در کتاب اقدس است :

" این ایامکم الماضیه و این اعصارکم الخالیه . "

و بین و بینما ظرفیه و شرطیه مکانی میشوند .

پایان قسمت " الف "